

فهرست مطالب:

مقدمه

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

کشتار وحشیانه مردم غزه را محکوم میکنیم!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

قطعنامه درباره مساله فلسطین

منصور حکمت

فلسطین: از استقلال تا آزادی

بار دیگر: جنایت در فلسطین

تروریسم اسلامی

علی جوادی

این ناسیونالیسم پرو غربی است!

کجاست یک جو انسانیت!

در نقد مواضع پرو اسرائیلی حمید تقوایی

سیاوش دانشور

کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم و مسئله ملی

چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه؟

علی جوادی

جشن پیروزی حماس بر ویرانه های غزه

آذر ماجدی

ائتلاف ناتنیا-لیبرمن در قدرت، آپارتاید جنسی

رسمی در اورشلیم؛ آینده چگونه رقم خواهد

خورد؟ ایده تشکیل سازمان "اکس یهودی"

چرا وزارت خارجه دولت اسرائیل به دست و پا

افتاده است؟

قتل عام غزه؛ انسان گرایی یا اپورتونیسم سیاسی

قتل عام در غزه؛ افشای ناسیونالیسم پرو غرب

ایرانی

غزه، راه فرار از بمب هم وجود ندارد!

برای توجیه مواضع پرو اسرائیلی به منصور

حکمت آویزان نشوید!

غزه گیت حزب اکس مسلم!

علی جوادی

مقدمه

مردم فلسطین هنوز قربانی جدال نیروهای تروریستی دولتی و اسلامی هستند. نیروهایی که اهدافشان علیه آزادی و امنیت و حقوق مردم عادی در فلسطین و اسرائیل است. جنگ غزه، یا دقیقتر تهاجم سبعانه دولت اسرائیل به مردم بیدفاع فلسطین، که باید از آن بعنوان یک نمونه جنایت جنگی و نسل کشی یاد کرد، موجب ویرانی و انهدام غزه و کشتار صدها کودک و زن و مردم غیر نظامی شد. این حمله بحدی وحشیانه بود که بسیاری ناظران و متخصصین نظامی و حتی رسانه های قلم به مزد ناچار شدند عنوان "بی تناسبی" را روی آن بگذارند. تقابل با عده ای تروریست موشک پران چنین سبعیت و قتل عامی را موجه نمیکرد. عملیات "سرب مذاب" همانطور که از نامش و از سابقه اجراکنندگانش پیداست، طرحی آگاهانه و جنایتکارانه بود. تروریسم دولتی همواره موجب تقویت تروریسم اسلامی شده و نتایج تاکتونی آن در خاورمیانه و شمال آفریقا جز این نبوده است. هدف این ترور و توحش و توجیهات پیرامون آن لاینحل گذاشتن مسئله فلسطین و تداوم سیاست ارتجاعی مجازات جمعی مردم در فلسطین است.

در عین حال این جنگ به قطب بندیهای سیاسی شفافیت بیشتری داد. باراک ها و اولمرت های ایران، ناسیونالیستهای فاشیست و ضد عرب، چپهایی که مواضع شان از راست های غربی شرمگینانه تر بود، در متن این بحران چهره واقعی خود را نشان دادند. این کمپ موضع نسبتا واحدی داشت و بر جنایت در فلسطین مستقیم و غیر مستقیم مهر تائید گذاشت. در طرف مقابل، یعنی در جنبش ملی اسلامی، طرفداری از حماس و ارتقا آن به "نماینده و رهبر جنبش مقاومت فلسطین"، موضع مسلط بود.

در این میان موضع و سیاست عمیقا انسانی و مارکسیستی حزب اتحاد کمونیسم کارگری تقریبا تنها موضع آزادیخواهانه و همه جانبه در قبال این بحران بود. مجموعه مطالب منتشر شده در این جزوه که در شمارهای مختلف نشریه یک دنیای بهتر منتشر شدند، منعکس کننده این دیدگاه در تمایز با طیف مواضع متلون ناسیونالیستی و پرو اسرائیلی و همینطور مواضع جنبش ملی اسلامی و پرو حماسی است. *



کشتار وحشیانه مردم غزه را محکوم میکنیم!

بار دیگر دولت اسرائیل فاجعه ای انسانی آفرید. حملات هوایی دولت اسرائیل به نوار غزه تاکنون بیش از ۱۹۵ کشته و ۳۰۰ نفر مجروح بجا گذاشته است. بخشهایی از غزه در آتش ناشی از بمباران هوایی در حال سوختن است. سخنگوی نظامی دولت اسرائیل، ژنرال آوی بنایاهو، وقیحانه اعلام کرده است: "حملات به غزه تازه شروع کار است و ارتش متناسب با وضعیت موجود، اقدام خواهد کرد." دولت اسرائیل در تدارک حمله زمینی به این منطقه است. از قرار کشتارها و جنایت بیشتری در راه است!

دولت اسرائیل این حملات را پاسخی به پرتاب راکت از سوی حماس به مناطق جنوبی اسرائیل اعلام کرده است. حماس علت پرتاب موشک را پایان زمان آتش بس میان این دو نیرو و تداوم محاصره اقتصادی نوار غزه اعلام کرده است. تاکنون یک شهروند اسرائیلی در شهر نتivot در اثر پرتاب این موشکها کشته شده است.

این اقدامات گوشه ای از جنگ تاریخی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین و همچنین کشمکش دو نیروی تروریستی است. سیاست دولت اسرائیل مجازات دسته جمعی و کشتار وحشیانه مردم فلسطین است. هر جنبنده ای را بخاطر اقدامات تروریستی حماس و به هر بهانه ای دسته جمعی مجازات میکنند. هم اکنون بیش از یک و نیم میلیون نفر مردم غزه تحت شدیدترین محاصره های اقتصادی قرار دارند. آب و برق و سوخت و آذوقه و داروی مردم را به گروگان گرفته اند. غزه تبدیل به یک زندان بزرگ شده است. در طرف دیگر، حماس یک نیروی تروریست اسلامی است. کوچکترین ربطی به درد تاریخی مردم فلسطین ندارد. تروریسم کور و ضد انسانی استراتژی این نیرو برای تثبیت خود و گسترش موقعیت اسلام سیاسی در منطقه است. قربانیان این جنگ مردم عادی این جوامع هستند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری حملات وحشیانه دولت اسرائیل به غزه را شدیداً محکوم میکند. پاسخ جنایت و ترور، جنایت و ترور و آدمکشی بیشتر نیست. حملات نظامی به غزه و موشک باران شهرهای جنوبی اسرائیل باید فوراً متوقف شود. حل مساله فلسطین در درجه اول مستلزم اعمال فشار بر دولت اسرائیل و متحدین بین المللی اش بمنظور برسمیت شناسی کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطین است. محاصره اقتصادی غزه باید فوراً و بدون هیچ قید و شرطی لغو شود. محاصره اقتصادی یک اقدام جنایتکارانه و ضد انسانی است. خشکاندن ریشه تروریسم و جلوگیری از بهره برداری اسلامیهتها از این زخم دیرینه منوط به حل مساله فلسطین و پایان دادن به محرومیت تاریخی این مردم است. باید به این مسابقه تروریستی پایان داد. مساله فلسطین راه حل تروریستی و نظامی ندارد. صلح پایدار اما مستلزم به جلو آمدن جریانات کمونیست، انساندوست و صلح طلب و حاشیه ای کردن جریانات دست راستی، مذهبی، قومپرست و ناسیونالیست در هر دو سوی این تقابل است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۷ دی ۱۳۸۷ - ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸



توضیح: قطعنامه زیر، یکی از مهمترین و جامع ترین قطعنامه ها در مورد مساله فلسطین است. این قطعنامه قبل از بروز اختلافات در رهبری حزب کمونیست کارگری در ژوئن ۲۰۰۲ توسط دفتر سیاسی حزب به اتفاق آرا تصویب شد. این قطعنامه مورد تائید ما در حزب اتحاد کمونیسم کارگری است. ما این سند را به دلیل اهمیت شرایط حاضر مجدداً باز تکثیر میکنیم.

قطعنامه درباره مساله فلسطین

مساله فلسطین مشقت بارترین مساله ملی جهان امروز است. بیش از نیم قرن است که ابتدائی ترین حقوق مردم فلسطین، از حق حیات و سکونت تا برخورداری از ضروریات زندگی مدنی و متعارف امروزی، به خشن ترین شیوه توسط دولت اسرائیل پایمال شده است. بخش اعظم این مردم، بر اثر اشغال مناطق، کشتار جمعی، قهر و تروریسم دولتی از محل سکونت خود بیرون رانده شده و بخش دیگر تحت شرایط مادون انسانی به اسارت کشیده شده اند.

مردم فلسطین تاریخا قربانی بهره برداری شوونیستی دولت اسرائیل از ستم تاریخی بر مردم یهود شده اند. مساله یهود یک معضل قدیمی جهان است. یهودستیزی، اذیت و آزار و کشتار جمعی یهودیان، شرم آورترین صفحات تاریخ ستمگری حکومت ها بوده است. اوج این توحش آنتی-سمیتیستی، قلع و قمع یهودیان توسط نازیسم آلمان در سالهای جنگ جهانی دوم بود. دولت اسرائیل این ستم تاریخی بر مردم یهود را مبنا و دستاویز ستم بر مردم فلسطین قرار داده است.

سرنوشت مردم فلسطین در نیم قرن گذشته از هر دو سو دستخوش جدال قدرت و جنگ دولتها، احزاب و گروههای ناسیونالیست و قوم پرست و مذهبی بوده است: در یکسو دولت اسرائیل که سیاستهای علیه مردم فلسطین، مورد حمایت دائم دولتهای غربی بویژه آمریکا بوده است؛ و در سوی دیگر دولتهای مرتجع و مستبد عرب و جریانات ناسیونالیستی و اسلامی، که از بیحقوقی مردم فلسطین برای اشاعه نفرت و دشمنی قومی و مذهبی، گسترش یهودستیزی و تحمیل حاکمیت و تثبیت موقعیت خود در جدال قدرت در منطقه بهره برداری کرده اند. ارتجاع حاکم در کشورهای عرب در عین حال همواره یک رکن بیحقوقی مردم آواره فلسطین و نسلهای بعدی آنها بوده است. در نتیجه این جدال قدرتها، مساله فلسطین به یک بحران مزمن و دامنه دار منطقه ای مبدل شده و همواره از جانب ناسیونالیسم عرب، دولت های ارتجاعی منطقه و اسلام سیاسی مورد بهره برداری ارتجاعی قرار گرفته است. حل اصولی و قطعی رهائی مردم فلسطین و خلاصی از ستم و تحقیر و بیحقوقی، در گرو تحقق آزادی و برابری و رفاه و استقرار سوسیالیسم است. اما در فقدان این شرایط راه حل فوری حزب کمونیست کارگری ایران برای مساله فلسطین به قرار زیر است:

۱- تشکیل کشور مستقل فلسطین در کنار کشور اسرائیل گام اول حل قطعی مساله فلسطین است. دولت فلسطین میباید نظیر هر دولت دیگری در سطح بین‌المللی از کلیه حقوق متعارف یک دولت برخوردار باشد. طرحهای تاکتونی با محروم کردن دولت فلسطین از حق کنترل مرزها، کنترل هوایی، ذخائر آبی، ... و قطعه قطعه کردن سرزمینهای فلسطینی عملا طرحهایی برای تحمیل دائم کولونیالیسم (بانتوستان) بر حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این مردم بوده است.

۲- حل مشکل چهار میلیون آواره و پناهنده فلسطینی در اقصی نقاط جهان جزء لاینفک حل مساله فلسطین است. برسمیت شناختن حق تابعیت و شهروندی این مردم در کشورهای کنونی محل سکونتشان، جبران خسارت ناشی از اخراج و آوارگی، و برداشتن مانع بازگشت، اجزاء راه حل مساله آوارگان فلسطینی است. گزینش هر کدام از این راه حل ها به انتخاب خود این مردم است.

۳- یک مانع جدی در راه حل مساله فلسطین، سیاست ایجاد شهرکهای یهودی نشین " در سرزمینهای فلسطینی توسط دولت اسرائیل است. این سیاست باید سریعاً متوقف گردد. در عین حال تشکیل کشور فلسطین مستلزم اعمال حاکمیت این دولت بر تمامی سرزمینهای فلسطینی و از جمله این "شهرکها" است.

۴- در شرایط فعلی بخشی از سرزمینهای فلسطینی همچنان تحت اشغال دولت اسرائیل هستند و این دولت با تداوم سیاست اشغال و اشغال مجدد، مردم فلسطین را تروریزه و بطور دسته جمعی مجازات میکند. از طرف دیگر گروههای تروریست اسلامی با عملیات انتحاری خود امنیت و آسایش مردم غیرنظامی اسرائیل را از بین برده‌اند. حل این معضل قبل از هرچیز مستلزم خروج فوری نیروهای اسرائیل از مناطق اشغالی و بازگشت به مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ و همچنین مستلزم استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در منطقه است.

۵- صلح خواست انکار ناپذیر مردم اسرائیل و فلسطین است. صلح واقعی و پایدار در منطقه فقط میتواند صلحی مبتنی بر آزادیخواهی، انترناسیونالیسم، انساندوستی و برابری طلبی باشد. اما پروژه‌های جاری صلح نیز تا آنجا که به کاهش مشقات مردم فلسطین، قطع کشتار مردم غیرنظامی در دو طرف، و ایجاد کشور مستقل فلسطین کمک کند باید به سرانجام برسد.

۶- دولت آمریکا در راس یک قطب بین‌المللی تروریسم در کنار دولت تروریست و اشغالگر اسرائیل، حامی بی قید و شرط و تامین کننده منابع مالی و تسلیحاتی آن دولت است. یک محور تلاش برای حل مساله فلسطین اعمال فشار جهانی بر دولت آمریکا برای قطع حمایت از تجاوزگری دولت اسرائیل است.

حل مساله فلسطین یک رکن مهم مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در منطقه است. حل مساله ملی فلسطین راه را برای عمل مستقیم توده‌های کارگر و زحمتکش در فلسطین و اسرائیل و جنبشهای سیاسی و آزادیخواهانه هموار میکند. ما بار دیگر تاکید میکنیم که آزادی و رفاه و برابری در منطقه تنها با انقلاب اجتماعی و خاتمه دادن به اسارت طبقاتی بدست خواهد آمد.

ژوئن ۲۰۰۲

فلسطین:

از استقلال تا آزادی



منصور حکمت

دولت اسرائیل همچنان به جنگ ننگینش با کودکان فلسطینی ادامه میدهد. امروز (۱۶ نوامبر) هشت نفر دیگر از جمله یک کودک نه ساله را با گلوله کشتند. و تازه از خشونت فلسطینی ها به آمریکا شکایت میکنند! بیش از ۹۰ درصد از ۲۴۰ قربانی حوادث اخیر فلسطینی اند و بخش اعظم آنها کودکان و نوجوانان اند. این در قاموس هرکس یک جنایت جنگی است. یک نسل کشی است. این نمونه مجسم تروریسم دولتی است. در حالیکه سران دول غربی و سیاستگذاران رسانه ها همچنان به حمایت یکجانبه از اسرائیل و کتمان این حقایق ادامه میدهند، افکار عمومی در غرب و حتی خود خبرنگاران و گزارشگران غربی به نفع فلسطینی ها و علیه دولت اسرائیل میچرخد. بسیج ضد فلسطینی و ضد عرب در غرب پس از پایان جنگ سرد دیگر به صورت قابل ممکن نیست. این شکاف عمیق میان پروپاگاند دولتی و برداشتهای مردم از وقایع جاری فلسطین، دیر یا زود بروز میکند. کودک فلسطینی ای که در راه مدرسه و یا در آغوش پدر زخمی اش جان میدهد، جامعه غربی را با ریاکاری ذاتی آراء حاکم و خط رسمی رودر رو میکند. جای تردید است که دول غربی بتوانند سالهای بیشتری به این حمایت کور و غیر انتقادی از اسرائیل در مقابل اعراب ادامه بدهند.

در این شک نیست که بخش وسیعی از مردم در اسرائیل خواهان صلح و رابطه ای انسانی و عادلانه با مردم فلسطین اند. در این شک نیست که بخش وسیعی از مردم اسرائیل عمق ظلمی که در این نیم قرن بر مردم فلسطین رفته است را میشناسند و به آن اذعان میکنند. اما این کافی نیست. اسرائیل یک راست قومی و مذهبی بسیار قوی و فعال دارد که مرحله به مرحله و در هر قدم افق یک راه حل انسانی را کور میکند. رابین را اعراب نکشتند، اینها کشتند. این راست باید در یک جدال سیاسی داخلی از طبقه کارگر و سوسیالیسم و ترقی خواهی در این کشور بطور قطع شکست بخورد. این اتفاق هنوز رخ نداده است. بدون این تعیین تکلیف امیدی به صلح پایدار و یک راه حل عادلانه نیست. یک اسرائیل قومی و مذهبی نمیتواند یکسوی یک صلح عادلانه در منطقه باشد. استقلال فلسطین یک

گام مهم به جلوست. این گام نه فقط ممکن است، بلکه اکنون دیگر اجتناب ناپذیر شده است. استقلال فلسطین تناسب قوا و چهارچوب تحول سیاسی در منطقه را بهبود میدهد. به نفع امنیت کودک فلسطینی و عابر اسرائیلی است.

اما آزادی مردم فلسطین، خلاصی مردم اسرائیل از جنایاتی که بنامشان میشود و رهایی شان از موقعیت یک ملت ستمگر، خلاصی هر دو سو از تروریسم و نفرتی که قوم‌گیری و مذهب در هر دو سوی این شکاف دامن میزنند به صرف استقلال فلسطین متحقق نمیشود. آزادی و رهایی در فلسطین و اسرائیل در گرو سوسیالیسم و سکولاریسم در کل منطقه است. در تشکیل کشور و یا کشورهای که در آن مردم مستقل از تعلقات و یا تصورات قومی و ملی و مذهبی خویش، بعنوان شهروندان متساوی الحقوق جامعه برسمیت شناخته شوند. استقلال فلسطین کمک میکند که نبرد طبقاتی در اسرائیل و فلسطین هر دو اوج بگیرد. با استقلال فلسطین منطقه به چپ میچرخد.

بار دیگر: جنایت در فلسطین



منصور حکمت

کشتار بیش از ۷۰ فلسطینی و در میان آنها نوجوانان و کودکان خردسال، توسط نیروهای اسرائیلی بشریت آزادیخواه را بهت زده کرده است. تصویر کودک ۱۲ ساله ای که در آغوش پدر مجروحش جان میدهد قلب جهان را میفشرد. شرم آور است که آمریکا و سیاستمداران و رسانه های غربی که هر جمله سخنرانی میلوسویچ در مونته نگرو را بعنوان سند جنایتی دیگر علیه بشریت در شیپور میکنند، بخون کشیده شدن اعتراض مدنی شهروندان ستمدیده یک کشور و قتل عام مردم بی دفاع توسط سربازان و تانکها و هلیکوپترهای یک دولت اشغالگر جلوی دوربینهای تلویزیونی رسانه های بین المللی را اینچنین ماستمالی میکنند و درز میگیرند. اینبار پرووکاسیون شارون رهبر قومپرست حزب دست راستی لیکود چاشنی این فاجعه بود، و اگر واقعا در این جهان جایی محکمه ای هست که در آن کسانی را بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه میکنند، جای چنین کسانی آنجاست. اما ریشه ها عمیق تر است. این سرزمین فجایع است. صلح خواست انکار ناپذیر توده مردم اسرائیل و فلسطین است. اما سرنوشت این مردم در هر دو سو بازیچه جنگ قدرت میان دولتها و احزاب و گروههای ناسیونالیست و قومپرست و مذهبی است. در یک سو یک کشور قومی - نژادی - مذهبی توسعه طلب و تجاوزگر قرار دارد که بی حقوقی و بی ارزشی مردم عرب را بر منشور هویت و موجودیت سیاسی خود حک کرده است. اگر چه مانع اصلی صلح در برابر روند مذاکرات صلح کنونی فعلا جناح راست قدرتمند اسرائیل است، اما ارتجاع اسرائیل نه از راست شروع میشود و نه به راست ختم میشود. اسرائیل رسماً و بنا به تعریف یک نظام قومی و نژادی و ضد عرب است. گوشه مهمی از نبرد برای صلح در منطقه، مبارزه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در اسرائیل برای ایجاد یک نظام سکولار و غیر قومی و غیر مذهبی در این کشور است. این یک شرط حیاتی صلح واقعی و پایدار در خاورمیانه است.

در جبهه مقابل، کلکسیون از نیروهای ارتجاعی حکم میرانند. دولتهای مستبد در کشورهای عربی که سالها مساله فلسطین و شکاف میان اعراب و اسرائیل را دستمایه حفظ حاکمیت استبدادی و ارتجاعی خود بر مردم کشورهای خویش کرده اند. جریانات مرتجع اسلامی که تخم نفرت قومی و مذهبی میپاشند و بر نفرت سرمایه گذاری میکنند، و گروههای ناسیونالیست عرب که بعنوان نمایندگان خود گمارده مردم ستمدیده فلسطین در معاملات و مذاکرات جاری طرح تشکیل یک کشور اختناق زده عربی دیگر، یک عراق و مصر و اردن دیگر، را دنبال میکنند.

صلح واقعی در فلسطین فقط میتواند صلحی به رهبری آزادیخواهان در منطقه باشند. یک صلح چپ، صلحی که انترناسیونالیسم کارگر و انساندوستی و برابری طلبی عمیق مردم منطقه ضامن آن باشد. چنین صلحی بدون یک مقابله کارساز طبقاتی در هر دو کمپ، بدون تفوق سیاسی جدی افق چپ، در اسرائیل و در فلسطین و کشورهای عربی، حاصل نمیشود.

با این وجود، مذاکرات جاری صلح، با همه خصلت بورژوازی، مافوق مردمی و امپریالیستی اش، از آنجا که میتواند به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی منجر شود، باید به نتیجه برسد. باید استقلال فلسطین اعلام شود و در سطح بین المللی برسمیت شناخته شود. تشکیل یک فلسطین مستقل اجازه میدهد معضلات اجتماعی اساسی تر، تضادهای طبقاتی، جدال چپ و راست و ترقی خواهی و ارتجاع در هر دو جامعه، بیش از پیش از زیر سایه مساله ملی خارج گردد و به پیش رانده شود. اجازه میدهد سیر تحولات اوضاع منطقه چهارچوبی سیاسی تر بخود بگیرد و فضا برای عمل مستقیم و موثر توده مردم و جنبشهای سیاسی آنها بازتر شود. تشبثات راست یهودی و اسلامی و نیروهای مرتجع قومپرست علیه صلح طلبی مردم باید خنثی بشود.

حزب کمونیست کارگری، دوشادوش همه انسانهای آزادیخواه جهان، جنایات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین و همدستی و همراهی آمریکا و غرب در این اعمال وحشیانه و ضد انسانی را قاطعانه محکوم میکند. به این توحش باید خاتمه داد.

توضیح سردبیر:

"بار دیگر: جنایت در فلسطین"، اطلاعیه ای حزبی است که توسط منصور حکمت در ۴ اکتبر سال ۲۰۰۰ نوشته شده است. مواضع همه جانبه، انسانی، راه حل فوری و کوتاه مدت و استراتژیک این اطلاعیه بیانگر و منعکس کننده موضع حزب اتحاد کمونیسم کارگری راجع به بحران اخیر و جنایت گسترده اسرائیل در غزه است. صورت مسئله همان است، دولت نژادپرست و جنایتکار اسرائیل همان است، مردم محروم و منکوب شده و بارها کشتار شده فلسطین همانند، نیروهای متفرقه و مرتجع در فلسطین و منطقه که از این زخم تاریخی تغذیه میکنند همان اند. در این میان طیف متلونی از نیروها وجود دارند که با مواضع پرو اسرائیلی و یا پرو اسلامی، مستقیماً و تلویحاً، رابطه یک به یکی بین دولت نژاد پرست و مردم اسرائیل و جریانات مرتجع اسلامی و مردم در فلسطین برقرار میکنند. از یکسو ضدیت و مخالفت مشروع با جنایات دولت اسرائیل را به یک آنتی سمیتیسم و نوعی مشروعیت کشتار مردم غیر نظامی اسرائیل در خانه و اتوبوس و خیابان ارتقا میدهند و به هوراکش حماس تحت

عنوان "جنبش مقاومت مردم فلسطین" تبدیل میشوند. و از سوی دیگر، مخالفت با زهم مشروع با ارتجاع اسلامی و تروریسم اسلامی را یا وقیحانه وسیله ای برای دفاع از کشتار مردم فلسطین تبدیل میکنند و رسماً در یک موضع نژادپرستانه و فاشیستی قرار میگیرند و یا با پیچ و خم دادن به خود تلاش میکنند به عمال توجیه گر و روتوش کن جنایات هولناک اسرائیل در فلسطین تبدیل شوند! و بالاخره خواست پایان دادن و **توقف فوری** جنایت جنگی در غزه و مجازات جمعی مردم فلسطین و شلیک و بمباران و توپ باران خانه و بیمارستان و مردم غیر نظامی، خواستی میلیونی است که در خیابانهای کشورهای مختلف جهان فریاد زده میشود. وجه مشخصه و مسلط اینبار اعتراضات جهانی، برخلاف دوره جنگ در لبنان، اینست که نه فقط از شعار "ما همه حزب الله هستیم" خبری نیست بلکه جریانات اسلامی نقشی حاشیه ای در این اعتراضات دارند. آنچه برجسته و محوری است خواست فوری پایان دادن به این جنایات هولناک و فاجعه انسانی در غزه است. به این توحش باید خاتمه داد.*

تروریسم اسلامی*



منصور حکمت

موجی از آدمکشی های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است. قربانیان این موج عادی ترین مردم عادی اند، در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند به خون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را، از کودک و پیر و جوان، در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این «مبارزه مسلحانه» ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و «ضد امپریالیست» خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه بدیده تحسین، لاقبل به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلق های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطور روز افزونی مردم بیدفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم «مجاز» در دوره های قبل بودند، تروریسمی که ظاهرا به ظلم های گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهرا در عکس العمل به خشونت و سیاست های ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پدیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقا با عین همین استدلال، یعنی با استناد به جنایات و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است.

این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت و راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان، وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناحهای بورژوازی، اعم از

دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. این تروریسم نه فقط در مبارزه رهاییبخش کارگری جایی ندارد، بلکه محکوم کردن و از میدان بدر کردن آن توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهرا حتی از این قبیل توجیحات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است، و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد.*

اولین بار در آذر ۱۳۷۳، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۲۵ تا ۲۲۶

* تنها عنوان مطلب، ستون اول است. سوتیتر « تروریسم اسلامی » بعدا اضافه شده است تا کار جستجو بر اساس موضوع آسان شود.

این ناسیونالیسم پرو غربی است!



علی جوادی

سری به سایتها بزنید. به رسانه های خبری جریانات محافظه کار و دست راستی ایرانی نگاهی بیندازید. به مباحث و سیاستهایی که در مجموعه خبری این جریانات مورد بحث قرار میگیرد، گوش دهید. در درجه اول یک خفقان سیاسی را مشاهده میکنید. گویی کر و کور و لال شده اند. از قرار نه میشوند، نه می بینند و نه چیزی میگویند. اما نه! نباید به این جریانات تخفیف داد. آنجا که حرفی میزنند، آنجا که می بینند، آنجا که میشوند، در دفاع و توجیه از تهاجم وحشیانه ماشین کشتار اسرائیل به مردم فلسطین است. تماما در دفاع از نسل کشی ای که در جریان است، سخن میگویند. تصاویرشان بیانگر این جهتگیری شان است.

تزه های پایه ای این جریانات روشن است. همان تبلیغاتی کر کننده ای که سخنگویان و مدافعان دولت اسرائیل در سطح جهان به آن مشغولند. "اسرائیل مشغول دفاع از خود است". این اساس و جوهر تبلیغات این دستگاهها است. در خلوتشان به نوعی دیگر صحبت میکنند. علی العموم حق و حقوقی برای مردم فلسطین قائل نیستند. از قرار این مردم مادون انسان اند. شایسته یک زندگی انسانی نیستند. "بگذار بکشند"، حرف دلشان است. گویی در تک تک چهره کودکان و زنان و سالمندانی که به خاک و خون افتاده اند، چهره های سران حکومت اوباش اسلامی را می بینند که مستحق مجازات اند. این جریانی است که مردم فلسطین را به خاطر حضور هیولای حماس شایسته مجازات می بیند. قاطعیت شان در دفاع از کشتار مردم فلسطین گویی نشانه شهامتشان در مبارزه علیه رژیم اسلامی است. این صف و اردویی است که راه قدرت گیری اش با فلاکت و کشتار مردم بیگناه هموار میشود. ذره ای انسانیت، یک جو شرافت انسانی، سر سوزنی احساسات انسانی در وجودشان برای مردم فلسطین و راستش مردم علی العموم نمی توان یافت.

اما نه! مگر این جریانات کارنامه درخشانی در مبارزه علیه رژیم اسلامی دارند؟ چنین ادعایی را نباید پذیرفت. هر زمان که رژیم اسلامی چشمکی زده است، طرحی رو کرده است، به یکباره شیرجه زده اند. چند بار اعلام کرده اند که حاضرند در رکاب و در کنار رژیم آدمکشان اسلامی قرار بگیرند؟ مگر کارنامه شان در دفاع از دوم خرداد را فراموش کرده ایم؟ عزمشان در مقابله و دشمنی با مردم راسخ است و نه در مبارزه علیه رژیم اسلامی. در حالیکه بر سر تقسیم قدرت با هر کثافت اسلامی حاضر به مماشات و کنار آمدن هستند، اما در کشتار مردم به بهانه حضور جریانات کثیف اسلامی ذره ای تردید به خود راه نمیدهند. نگاه کنید چگونه الگوهای سیاسی شان، امثال بوش و بلر، در عین کشتار مردم بیگناه در عین حال دست همکاری به سوی جریانات آدمکش اسلامی دراز میکنند. بدتر، خود سازندگان و پرورندگان این جانوران اسلامی هستند. فقط به شرطی که پرو غربی باشند.

برای توجیه خود به تبلیغات مزورانه رژیم آدمکشان اسلامی در دفاع ظاهری از مردم فلسطین اشاره میکنند. گویی تقسیم کاری بیان نشده میان این جریانات و اوباش اسلامی در حقیقته کردن این دروغ بزرگ که جریانات اسلامی مدافع حقوق حقه مردم فلسطین هستند، وجود دارد. این تبلیغات عوامفریبانه

را "جدی" جلوه گر میکنند تا در حلقه بعد تهاجم وحشیانه دولت اسرائیل را موجه جلوه دهند، تا کشتار مردم بیگناه فلسطین را به بهانه مقابله با اسلامیستها مشروعیت بخشند.

ناسیونالیست اند و عدم وجود احساس انسانی اساس سیاست شان است. اگر برای ما اساس سوسیالیسم انسان است، برای این جریانات اساس ناسیونالیسم ضدیت با هر چه انسانی و احساس انسانی است. "مردم بیگانه" را میتوان کشت. میتوان به خاک و خونشان کشید. میتوان شکنجه و قتل عامشان کرد. مگر در جریان حملات مرگبار آمریکا به عراق فریادهای شادی شان به هوا بلند نمیشد؟ مگر خواهان تکرار فاجعه عراق در ایران نبودند؟ مگر اعلام نکرده بودند که در کنار جمهوری اسلامی به صف خواهند شد؟ جایی که دچار خفقان سیاسی میشوند، از قرار "درایتشان" را نشان میدهند! عملکرد این جریانات ضربه ای به اسلام سیاسی نیست. توجیه گر و مشروعیت دادن به آدمکشان اسلامی و شاخه های متعدد آن است. جنایت در فلسطین یکبار دیگر چهره سیاه جریانات دست راستی ناسیونالیسم پرو غربی را نیز به نمایش میگذارد. اسلام سیاسی یک مرده سیاسی در آینده ایران است. اما ناسیونالیسم ایرانی هنوز زهری است که قابلیت کشتن و ناکار کردن دارد. مبارزه علیه این جریان یک رکن فعالیت ما کمونیستهای کارگری در سرنگونی رژیم اسلامی است.

این سی ان ان است!

خبرنگار سی ان ان بعد از پرتاب یک راکت حماس به مناطق مسکونی مردم در جنوب اسرائیل به گفتگو با دختر جوانی در این مناطق که محل سکونتش مورد تهاجم قرار گرفته بود، پرداخت. هدف خبرنگار تهیه ویدیویی خبری مبنی بر جنایت حماس و حمله به مردم عادی جنوب اسرائیل بود. انتخاب یک دختر جوان و زیبایی که منزلش مورد حمله قرار گرفته بود میتواندست بهترین نوع تبلیغ برای پوشش خبری دادن به اهداف سیاسی ماشین کشتار دولت اسرائیل باشد. گزارش زنده تهیه میشود. مجالی برای حذف و "انتخاب" سیاسی نبود. بعلاوه چه کسی میتواندست انتظار دیگری از مردمی داشته باشد که خانه و زندگی شان مورد تعرض تروریستی حماس قرار گرفته است؟ "طبیعی ترین"، "اولیه ترین" انتظارات میتواندست تامین کننده اهداف خبرنگار سی ان ان باشد.

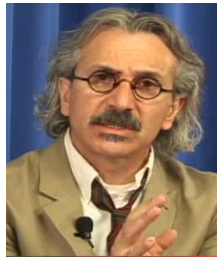
اما همه چیز بر خلاف انتظار پیش رفت. دختر جوان با نئی متفاوت و به گونه ای دیگر شروع به صحبت کرد. از قطع جنگ و بمبارانها، از کشته شدن انسانهای بیگناه در آنسوی مرز! خبرنگار که دست پاچه شده بود با تعجب پرسید مگر خانه شما چند لحظه پیش مورد حمله راکت قرار نگرفت؟ مگر امکان نداشت کشته شوید؟ دختر جوان با تأیید گفت. آری و ادامه داد، اما من زنده ام. ولیکن در آن طرف وضعیت به گونه دیگری است. اصرار خبرنگار دختر جوان را بیشتر به حرف آورد. من دستگاه آژیر خطر دارم. میتوانم به پناهگاه بروم. سرپناهی دارم. امکانات وسیعی برای حفظ خود دارم. اما مردم آنطرف چنین امکانی ندارند. تمام ذهن و توجه دختر جوان متوجه "مردم طرف دیگر" بود. خبرنگار امکانی برای ماستمالی کردن آنچه گفته شده بود نداشت. فقط اضافه کرد. البته این دختر جوان قبول دارد که چنین موضعی در "اقلیت" است. و تلاش کرد که با این جمله گریبان خود را خلاص کند و شغل نه چندان شرافتمندانه خود را با تأکید بر اینکه "انسانیت در اقلیت است"، برای امروز به پایان برساند.

سخنان دختر جوان بیانگر روحیه عمیق انسانی بود. تحت تاثیر تبلیغات جنگی دستگاه اسرائیل قرار نگرفته بود. هر دو سوی خشونت را نقد میکرد. توهمی به حماس نداشت. تأکیدش اما روشن بود. دلش پیش مردم بی دفاع غزه بود. پیامش روشن بود. انسانیت نمرده است. انسانیت زنده است. این همان روحیه عمیق انسانی است که پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا گوشه های بسیاری از آن را مشاهده کردیم. مردمی که علیرغم قربانی شدن بیش از ۳۰۰۰ تن از عزیزان خود، نگران سیاست انتقام جویانه دولت "خودی" در کشتار مردم در افغانستان بودند.

جنايت در فلسطين بار ديگر نقش رسانه هاى غربى را در به انقياد در آوردن افكار عمومى نشان ميدهد. جنگ رسانه ها، جنگ بر سر افكار عمومى، گوشه اى از جنگى است كه در جريان است. پيدايش پيچيده ترين وسايل ارتباط جمعى و شبكه هاى تلويزيونى و خبرى در دست طبقه حاكمه به يك ماشين عظيم سوء اطلاعات و تحميل عقايد ارتجاعى در ابعاد عظيم جهانى تبديل شده است. تصاوير گوياترند. دولت اسرائيل از حضور خبرنگاران بين المللى در غزه جلوگيرى ميكند. اين سياست گوشه اى از تلاش در جلوگيرى از گسترش حقايق جنايت جنگى اى است كه هم اكنون در غزه در جريان است. براى ما مبارزه عليه افكار و آراء و اخلاقيات ارتجاعى حاكم بر جامعه يك بعد هميشگى مبارزه طبقاتى و يك وظيفه خطير جنبش كمونيستى كارگرى است. در اين جنگ بايد پيروز شد!*

کجاست یک جو انسانیت!

(نقد مواضع پرو اسرائیلی در پوشش چپ)



علی جوادی

در نگاه اول به ستون مقالات سایت آزادی بیان توجه ام به مطلبی تحت عنوان "حماس مسبب جنایت" از علیرضا گلزاری، جلب نشد. تیتز را خواندم اما علاقه و کششی برای مطالعه آن در خود احساس نکردم. مگر میتوان تردید کرد که حماس و کلا جریانات اسلامی مسبب جنایت نیستند؟ مگر میشود حکومت اسلامی را دید و نتوان تصور کرد که حماس در صورت امکان رژیم عیار از جنس رژیم آدمکشان اسلامی در هر بخش و منطقه ای از فلسطین که بتواند ایجاد خواهد کرد؟

اما علیرغم احساس اولیه ام روی مطلب کلیک کردم. بخاطر کشتار مردم بی دفاع فلسطین. بخاطر تصاویری از جنایت که در این چند روز گذشته ذهن و روح هر انسان با وجدانی را به شدت متاثر کرده است. بخاطر جنایتی که در مقابل چشمان بهت زده بشریت متمدن علیه مردم فلسطین در جریان است. بخاطر تصاویر مادرانی و دختران و کودکان و افراد بیگناهی که قربانی جنگ وحشیانه اسرائیل علیه مردم غزه به بهانه حمله به حماس هستند. مردمی که تاریخا قربانی تجاوزگری و آدمکشی دولت اسرائیل بوده اند. و این بار کشمکش و جدال جریانات تروریسم دولتی اسرائیل و تروریسم اسلامی به زندگی شان ابعاد فاجعه آمیزتری داده است. بخاطر همان تعداد اندکی که در اسرائیل قربانی راکت پراکنی های تروریستی حماس هستند.

باید اذعان کنم که مطلب کوتاه و موجز و تکان دهنده بود! به صفوف مردم "صلح طلب" اشاره میکند. اما از پیش حکمی آهنین در این باره صادر کرده است. کل مردم معترضی را که در مقابل تجاوز و وحشیگری بی حد و حصر دولت اسرائیل به میدان آمده اند، خواهان قطع جنگ و کشتار مردم بیگناه فلسطین هستند، خواهان پایان دادن به محاصره غذایی، دارویی، سوختی این مردم هستند، و در عین حال تاییدی هم بر جنایت و راکت پراکنی حماس به مردم بیگناه جنوب اسرائیل ندارند را کلا در صفوف "ناسیونالیسم عرب" و "اسلام سیاسی" قرار داده است. (چه بذل و بخششی؟) تا بتواند حکم ردی بر این تلاش مردم و بشریت متمدن بزند. فراتر میرود. مطلب در جمله اول تکلیف خود را با اعتراضات گسترده مردم که جریانات اسلامی و ناسیونالیستی هم در آن حضور دارند، روشن کرده است. همه این مردم را، همه اعتراض علیه جنایت اسرائیل را به حساب "ناسیونالیسم عرب" و "اسلام سیاسی" گذاشته است. هیچ تفکیکی میان خواست عادلانه مردم عادی برای پایان دادن به این جنگ و خونریزی و کشتار وحشیانه و نقش و جایگاه نیروها و جریانات اسلامی و ناسیونالیستی در این اعتراضات قائل نشده است. و نه تنها هیچ تفکیکی قائل نشده بود بلکه با زبردستی خاصی همه این مردم را "آدمهای به ظاهر شریف" نامیده است. علاقه ام به ادامه مطالعه مطلب بیشتر شده بود. علاقه ای همراه با حیرت و تعجبی وافر و انزجار!

ترهای ارتجاعی

تره‌های مقاله اساسی و موجزند است. استنتاجی ارتجاعی و توجیه گر جنایتی باور نکردنی اند. اعلام میکند که این جنگ دو طرف دارد. در یک سوی این جنگ اسلام سیاسی و رژیم اسلامی است و در سوی دیگر دولت اسرائیل و آمریکا و متحدین اش. تردیدی نیست. حماس یک نیروی درگیر در این جنگ است. اسلام سیاسی در یک سوی این جدال است. اما آیا این پایه تحلیلی مبانی جنگ و نیروهای درگیر در جنگ، ذره ای از بار جنایت، ابعاد و دامنه جنایت و کشتار و قتل عامی که در غزه توسط دولت اسرائیل در جریان است، کم میکند؟ آیا وجود دو سو در جنگ، وجود دو نیرو در هر جنگی، جنایت جنگی هر کدام از این نیروها را توجیه میکند؟ آیا وجود دو نیرو در جنگ دوم جهانی، کشتار مردم بیگناه ژاپن را با بمب اتمی توسط دولت آمریکا توجیه میکند؟ مگر نه اینکه هیتلر آغازگر جنگ دوم جهانی بود؟ مگر نه اینکه کوره های آدم سوزی هیتلر میلیونها انسان را به خاکستر تبدیل کرد؟ آیا هیچ کس که ذره ای انسانیت در وجودش است میتواند توجیه گر پرتاب بمب اتم در ناکازاکی و هیروشیما باشد؟ و نابودی سیصد هزار تن از مردم ژاپن را توجیه کند؟ به همین اعتبار آیا میتوان هیچ توجیهی بر جنایت دولت اسرائیل یافت؟ کمتر انسان شریفی موشک پرانی حماس به مناطق مسکونی را تایید میکنند. اما جنگ در دو سطح کاملا متفاوت در جریان است. مردمی در غزه در حال نابودی و از بین رفتن اند. یک فاجعه انسانی در جریان است. آب و غذا و دارو و سوخت و سر پناهی ندارند. جامعه ای در حال نابودی است. چه کسی میتواند چشم بر این فاجعه عظیم انسانی ببندد؟

اما مطلب به دنبال اثبات تز دیگری است. میخواهد در پس اثبات این تز عام و درست که "حماس مسبب جنایت" است، نشان دهد که اسرائیل قربانی است و مسبب جنایتی نیست. میخواهد نشان دهد که فقط حماس عامل این کشتار و جنایت است. از این رو و برای اثبات این حکم در ابتدا اشاره میکند که جنگ دو سو دارد. اما این تز حلقه پایانی استدلالش نیست. حلقه شروعی است که در حلقه بعد بتواند تمام "تقصیر" را بر دوش یک سوی جدال قرار دهد. برای اثبات این حکم دست راستی خود به کودکان متوسل میشود: میگوید: "حتی کودکان ۷ ساله در غزه هم میدانند که حماس عامل اصلی این کشت و کشتار است." ذکر علت یکی از مهمترین جنایات چهل سال اخیر از زبان کودکان ۷ ساله اگر حتی واقعی باشد، که نیست، یک عوامفریبی آنهم از نوع اسلامی اش است. چه کسی تاکنون برای اثبات احکام سیاسی خود به "کودکان ۷ ساله" متوسل شده است؟ کودکان غزه خود یکی از قربانیان این جنایت عظیم هستند. دهها کودک تاکنون کشته شده اند؟ هزاران کودک در شرایط تکان دهنده ای به اسارت گرفته شده اند. نزدیک به صد زن در این تجاوز کشته شده اند. آمار سازمان ملل حاکی از این است که ۲۵ درصد کشته شدگان مردم عادی هستند. یک و نیم میلیون تن از این مردم تحت محاصره و نابودی تدریجی قرار دارند. آیا دولت اسرائیل هیچ نقشی در این جنایت ندارد؟ بیگناه و بی تقصیر است؟ فقط از خود دفاع میکند؟ این موضع رسمی وزارت دفاع اسرائیل است! این موضع بوش است.

ادامه مقاله در ارتباط با اثبات این تز ارتجاعی به نگارش در آمده است. بمنظور اثبات این تز باید تمام واقعیت را دگرگون کرد. باید راسخ بود. منطق را باید به انتها رساند. اما چگونه؟ میگوید: "حماس با پرتاب موشکهای خود از مناطق مسکونی و استقرار حتی در مدارس آتش جنگ را شعله ور میسازد و با اینکار چهره ای معصوم و در عین حال با به خاک و خون کشیده شدن مردم عادی چهره ای وحشی از دولت اسرائیل ترسیم میکند." در این زمینه باید گفت: چهره دولت اسرائیل در سطح جهان روشن است. از پیش از وجود و شکل گیری حماس شکل گرفته بود. بعلاوه حماس خود محصول و دست پرورده دولت اسرائیل است. دولت دست راستی اسرائیل یک دستگاه جنایت و کشتار است. بسیاری از سران این کشور در زمره جنایتکاران بشری قرار دارند. اقدام نویسنده تلاشی مفتضحانه برای خارج کردن اسرائیل از مسئولیت جنایتی است که تاکنون مرتکب شده است. در این تصویر گویا دستگاه نظامی و آدمکش اسرائیل نمیداند که به کجا و چه اهدافی شلیک میکند؟ آیا تیراندازی بسوی آمبولانسها هم ناشی از مخفی کردن دستگاه پرتاب موشک در آمبولانسهای در حال حرکت است؟ اجازه دهید برای ادامه بحث بپذیریم که حماس از اماکن مسکونی و محل زندگی مردم جهت پرتاب موشکهای

خود استفاده میکند. فرض معقولی است. اما راه حل چیست؟ آیا تلاش یک نیروی ارتجاعی مانند حماس توجیه گر حمله به این اماکن زندگی و درمان است؟ فرض کنیم که حماس مدرسه و بیمارستان ها را به پایگاه پرتاب موشک تبدیل کرده باشد و تلاش کرده است که از کودکان و بیماران برای خود سپر دفاعی ایجاد کند. اقدامی جنایتکارانه است. تردیدی نیست. اما آیا چنین جنایتی توجیه گر حمله اسرائیل به این اماکن است؟ آیا حتی پلیس دولتهای دست راستی زمانیکه تعدادی جنایتکار کودکان و مردم را گروگان میگیرند، به سادگی به طرف مردم بیگناه شلیک میکنند؟ آیا هر جنایتی جنایت دیگری را توجیه میکند؟ آیا با فرض چنین ادعایی، اسرائیل نمی بیند که حماس این مردم را علیرغم خواست آنها به سپر دفاعی خود تبدیل کرده است؟ آیا در اینصورت نباید از حمله به این مراکز اجتناب کرد؟ و این سیاست حماس را خنثی کرد؟ آیا نباید از شلیک به سوی خانه های مردم، به آمبولانسها و بیمارستانها تحت هر شرایطی اجتناب کرد؟ پس کجاست انسانیت؟ ثانیاً مگر این بار اولی است که اسرائیل مناطق مسکونی مردم، خانه و کاشانه آنها را بمباران میکند؟ سیاست رسمی و اعلام شده دولت اسرائیل "مجازات دسته جمعی است". هر کسی و همه را مجرم میدانند و مجازات میکنند. امروز یک میلیون و نیم مردم را بخاطر حضور حماس به نابودی میکشند. پریروز فاجعه جنین و قتل عام مردم این منطقه را خلق کردند. روز پیش از آن فجایع صبرا و شتیلا را بوجود آوردند. ۶۰ سال است که اسرائیل این مردم را قتل عام و کشتار کرده است. چه کسی میتواند این تاریخ را انکار کند؟ ثالثاً ما انسانیم. ما کمونیستیم. ما اعلام میکنیم که در جنگ خود علیه رژیم اسلامی و هر ارتجاعی از توسل به چنین اقداماتی خودداری خواهیم کرد. ما به سوی مردم، شهرها، مدارس، بیمارستانها، به منابع سوخت و آذوقه و زندگی مردم حمله نخواهیم کرد. ما سیاست اعلام شده ای در این زمینه داریم:

"جریان ما به صرف نظامی شدن اوضاع اصول خود را فراموش نمیکند. مطمئن باشید ارتش این حزب نه فقط مردم غیر نظامی را به مخاطره نمیداند، بلکه مورد حمایت خود قرار میدهد. مطمئن باشید این حزب مناطق مسکونی و محیط کار و زندگی مردم غیر نظامی را حتی اگر طرفداران سرسخت نیروهای مقابل باشند، نمیکوبد. مطمئن باشید معاش مردم را گرو نمیگیرد. مطمئن باشید راههای ارتباطی مردم و امکان دسترسی آنها به نیازمندی هایشان را سد نمیکند. مطمئن باشید این حزب با اسرای جنگی مطابق انسانی ترین موازین رفتار میکند، ما مجازات اعدام نداریم و در شرایط جنگی هم نخواهیم داشت. مطمئن باشید در کلیه مناطقی که توسط ارتش کارگری محفوظ نگاهداشته شده است نه فقط مدنیت سازمان مییابد، بلکه تمام حقوقی که در برنامه حزب اعلام شده است برای مردم تضمین خواهد شد. در چنان مهلکه ای کمونیسم کارگری جریانی خواهد بود که برای مردم امنیت و رفاه و امید همراه میاورد." (منصور حکمت، سناریوی سیاه، سناریوی سفید، ژوئن ۱۹۹۵)

تر بعدی نتیجه منطقی پایه هایی است که تاکنون چیده شده است. "این معادله در منطقه خاورمیانه بدون نابودی جمهوری اسلامی و اسلامی سیاسی ... معادله ای غیر قابل حل باقی خواهد ماند." ظاهر قضیه رادیکال و چپ است! اما باید پوسته ها را کنار زد و به اعماق نگاهی انداخت. تنها مدافعان اسلام سیاسی و جریانات ارتجاعی و دست راستی "ضد امپریالیستی" مخالف نابودی اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی هستند. مسلماً سرنگونی رژیم اسلامی ضربه ای تعیین کننده به جنبش اسلام سیاسی است. اما بحث بر سر "معادله" ای در منطقه خاورمیانه است. معادله ای که از قرار مساله فلسطین و جنایت و جنگ کنونی دولت اسرائیل یک رکن دیگر آن است. به بررسی این تر باید پرداخت. واقعیت این است که نابودی اسلام سیاسی از صحنه سیاسی خاورمیانه یک مولفه مهم در تخفیف کشمکش های این منطقه است. اسلام سیاسی نیرویی است که در پس عروج جمهوری اسلامی در منطقه به کشمکشهای منطقه ای ابعاد پیچیده تری داده است. در این واقعیت لحظه ای نباید تردیدی کرد. اما این تمام واقعیت تخاصمات منطقه نیست. اتفاقاً یک رکن اساسی بقاء اسلام سیاسی در منطقه وجود تجاوزگری و سرکوبگری دولت اسرائیل و بی حقوقی مطلق مردم فلسطین است. مساله فلسطین یک پایه بقاء و گسترش اسلام سیاسی است. زخمی است که ارتجاع اسلامی از آن تغذیه میکند. منبعی

برای بقاء این جریان آدمکش است. هر "معادله ای" علی القاعده و بنا به تعریف دو سو دارد. چگونه است که در این معادلات به یکباره سرکوبگری اسرائیل و جنایت تاریخی و امروزی این دولت محو میشود؟ چه منفعتی بیانگر این سیاست دست راستی است؟ چگونه است که حل این معادله "دو سویه" به یکباره به نابودی یک سوی قضیه گره میخورد؟ آیا این موضع هیچگونه تمایزی با موضع رسمی دولت اسرائیل و رئیس عملیات کشتار "سرب مذاب" در غزه دارد؟ آیا ارتش اسرائیل برای چنین موضعی هورا خواهد کشید؟ چه کسی میتواند بمباران و کشتار مردم بیگناه غزه را ببیند و به آنها بگوید: این فانتومهایی که شما را بمباران میکنند، این بمب ها که بر سرتان میریزند، این تانکها که خانه و زندگی تان را نابود میکنند، این دولتی که آب و آذوقه و دارویتان را به گروگان گرفته است، مقصر نیستند؟ هیچ تقصیری ندارد! خوشبختانه کمتر انسان با وجدانی ذره ای ارزش برای چنین استدلالاتی قائل خواهد شد.

جایگاه حل مساله فلسطین

توجیه جنایت دولت اسرائیل در این جنگ ضد انسانی یک رکن این سیاست دست راستی و پرو اسرائیلی است. مساله دیگر بر سر مبانی و پایه های تحلیلی چنین سیاستی است. در این سیاست حل مساله فلسطین به نابودی اسلام سیاسی و رژیم اسلامی گره خورده است. این سیاست وارونه است؟ چرا؟ از نظر ما کمونیستهای کارگری، که نابودی اسلام سیاسی و سرنگونی رژیم اسلامی و از بین بردن تروریسم اسلامی یک رکن استراتژی سیاسی مان است، اتفاقا حل مساله فلسطین و برسمیت شناخته شدن کشور مستقل و با حقوق شناخته شده بین المللی یک حلقه اصلی در چنین پروژه ای است. منصور حکمت در فرادای فاجعه ۱۱ سپتامبر این سیاست را چنین فورموله کرد:

"هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند: ۱) حل مساله فلسطین. باید این معضل تاریخی حل بشود. مردم فلسطین باید کشور مستقل خود را داشته باشند. باید آمریکا و دولتهای غربی را ناگزیر کرد از حمایت یکجانبه خود از اسرائیل دست بردارند. باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد. حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است و جزء اصلی یک دستور کار پیشرو و فعال در قبال اوضاع کنونی است." (منصور حکمت، دنیا پس از ۱۱ سپتامبر) و در گفتگو با پرسش میگوید: "هر چه زودتر کشور مستقل فلسطین ایجاد شود، پنبه اسلام و اسلامیت در منطقه زودتر زده خواهد شد." (منصور حکمت، پرسش شماره ۳)

این تز پایه ای کمونیسم کارگری منصور حکمت در قبال معضل خاورمیانه است. در این چهارچوب "حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است". در این زمینه باید اضافه کرد که موقعیت حماس و جریانات اسلامی در فلسطین و لبنان به درجه زیادی تابعی از ستمگری و تجاوز و حمله نظامی دولت اسرائیل به مردم فلسطین است. این جریانات از زخم دیرینه بر پیکر مردم فلسطین و مردم عرب زبان سوء استفاده میکنند. درجه نفوذ حماس در فلسطین اساسا نه ناشی از مطلوبیت این جریانات پوچ و تو خالی و اسلامیت بلکه ناشی از ستمگری و سرکوبگری دولت اسرائیل و نبودن آلترناتیو رادیکال و آزادیخواه و سوسیالیست در این جوامع است. هر زمان که اسرائیل به سرکوب و جنایت علیه مردم فلسطین گسترش بیشتری داده است، این جریانات هم وزن بیشتری در میان مردم پیدا کرده اند. نفوذ این جریانات در میان مردم در درجه اول نه ناشی از مطلوبیتشان در میان مردم بلکه ناشی از دشمنی و بیزاری مردم از سرکوبگری دولت اسرائیل و بی حقوقی و ستم روزمره شان است. حتی رسانه های دست راستی غرب نیز به این واقعیت معترفند. نتیجتا از این زاویه هم، بمنظور خنثی کردن و حاشیه ای کردن جریانات اسلامی همانطور که منصور حکمت تاکید میکند باید از حل مساله فلسطین شروع کرد. حل مساله فلسطین ریشه این جریانات را

خشک میکند. به ستم روزمره دولت اسرائیل به مردم فلسطین پایان میدهد. و یک شرط پایه ای زوال و نابودی اسلام سیاسی را فراهم میکند.

مساله فلسطین، جایگاه تقابل دو قطب تروریستی

اما در عین حال باید به مساله پایه ای دیگری اشاره کرد. مساله فلسطین در عین حال یک معضل تاریخی است. ریشه تاریخی خود را دارد. راه حل خود را نیز دارد. تشکیل کشور مستقل فلسطین راه حل پایه ای این معضل تاریخی است. این مساله تاریخی در دورانهای متفاوت، در دوران جنگ سرد، در دوران جنگ اعراب و اسرائیل، در دوران کشمکش دو قطب تروریسم دولتی و اسلامی، تحت تاثیر این صفتبندیها قرار گرفته است. در دوران حاضر جنگ دو قطب تروریستی به مساله فلسطین ابعاد پیچیده تر و مرگبارتری بخشیده است. همانطور که کشمکش دو بلوک شرق و غرب در دوران جنگ سرد به این مساله ابعاد جهانی و ویژه تری بخشیده بود و حل آن را پیچیده تر کرده بود. به این اعتبار تقلیل مساله فلسطین به مساله جدال دو قطب تروریستی ندیدن ریشه های تاریخی این جدال و ناگزیر به نوعی تخفیف جنایت تاریخی دولت اسرائیل به مردم ستمدیده فلسطین است. از طرف دیگر ندیدن کشمکش دو قطب تروریستی جهان معاصر و تاثیر آن بر مساله فلسطین به معنای ندیدن کشمکشهای جاری در منطقه و جهان و منجمد شدن در گذشته است.

واقعیت این است که جنگ سرد به پایان رسید اما مساله فلسطین حل نشد. تخاصم ناسیونالیسم عرب و اسرائیل تخفیف پیدا کرد اما مساله فلسطین کماکان حل نشد. نتیجتا میتوان استنتاج کرد که کشمکش دو قطب تروریستی هم میتواند در شرایطی به پایان برسد بدون اینکه مساله فلسطین الزاما حل شده باشد. تردیدی نیست که از میان رفتن کشمکش دو قطب تروریستی جهان معاصر ابعاد این کشمکش را تقلیل خواهد داد و نتیجتا حل آن را ساده تر خواهد کرد. اما الزاما به معنای حل این مساله تاریخی نیست. اگر جدال دو قطب تروریستی نه با پیروزی یکی بلکه با پیروزی جریانات آزادیخواه و برابری طلب و کمونیست کارگری فرجام یابد، مسلما مساله فلسطین هم متعاقبا حل خواهد شد. این راه حل ماست. اما اگر کشمکش دو قطب تروریستی مانند جنگ سرد به نفع یک سوی این تخاصم حل شود، کشمکش و تخاصم در منطقه کماکان ادامه خواهد یافت.

از طرف دیگر، اسلام و اسلام سیاسی یک غده سرطانی است. اسلام سیاسی حل مساله صلح و مساله فلسطین را مشکل تر و پیچیده تر کرده است. عروج اسلام سیاسی به معضلات این مردم افزوده است. وجود این جریانات به جریانات دست راستی در اسرائیل برای ادامه اشغال و سرکوبگری مردم فلسطین "بهانه" و حتی "مشروعیت" میدهد. به این جریانات اجازه میدهد تا مردم فلسطین را حامی اسلامیهتها و سرکوب آنها را "مشروع" جلوه دهد. اسلامیهتها سیما و مشروعیت خواستههای بر حق مردم فلسطین را مخدوش و تیره و تار میکنند. لذا برای تامین صلح، برای حل مسائل متعدد مردم فلسطین، برای خلاصی این مردم، و برای سکولاریسم در فلسطین باید با اسلامیهتها مقابله کرد. بعلاوه نباید اجازه داد تا جریانات دست راستی در اسرائیل و غرب اعمال تروریستی و ضد انسانی اسلامیهتها را به حساب خواست بر حق و عادلانه مردم فلسطین بگذارند. جدا کردن حساب اسلامیهتها از حساب مردم و مبارزه با اسلامیهتها یک وظیفه تعطیل ناپذیر کمونیسم کارگری است.

اسلامیهتها را باید از صحنه سیاست فلسطین کنار کرد. اما منزوی کردن و تضعیف اسلامیهتها در عین حال به حل مساله فلسطین گره خورده است. تا زمانیکه دولت اسرائیل تن به خواست دیرینه و تاریخی مردم فلسطین نداده است، مساله فلسطین حل نشده است. کلید حل این مساله اعمال فشار بر دولت اسرائیل و آمریکا و متحدین این قطب ارتجاعی است. کلید مساله در کنار زدن جریانات ارتجاعی نژاد پرست و مذهبی و راست در اسرائیل است. چپ در دو سوی این معادله باید به جلوی صحنه بیاید. اما میتوان تصور کرد که در صورت به چپ چرخیدن جامعه اسرائیل و حاکم شدن یک جریان صلح دوست و سوسیالیست در اسرائیل مساله فلسطین در عرض چند روز حل شود. لنین مساله فنلاند را با

یک حکم دولتی حل کرد. یک جریان چپ و کمونیست کارگری در اسرائیل میتواند مساله فلسطین را با یک حکم دولتی بسرعت حل کند.

کدام مطالبات، کدام شعارها

علیرضا گلزاری ادامه میدهد. به مساله شعارها سیاست در قبال مساله میپردازد. میگوید: "شعار فقط صلح و محکوم کردن اسرائیل آب به آسیاب حماس و جمهوری اسلامی ریختن چیز دیگری نیست." این موضع دولت اسرائیل و آمریکا است. در این زمینه باید به چند مساله اشاره کرد. قابل فهم است که خارج کردن حماس از معادلات کنونی تخفیفی غیر مجاز به این جریان ارتجاعی است. اما صلح چرا؟ صلح در خاورمیانه یک رکن هر سیاست انسانی است. امری ضروری و غیر قابل اجتناب است. مساله فلسطین راه حل نظامی ندارد. از این رو باید پرسید چرا شعار "صلح" آب به آسیاب حماس و جمهوری اسلامی ریختن است؟ اگر جنگ دو طرف دارد. صلح هم حتما دو طرف دارد! و هر دو طرف را ملزم به رعایت قوانینی و مقرراتی میکند؟ آیا مخالفت با "صلح" ناشی از این سیاست نیست که دولت اسرائیل باید "کار را تمام کند"؟ آیا این سیاست آمریکا و کاندولیزا رایس و جورج بوش و دولت راستی اسرائیل نیست؟ منطق چنین سیاست ارتجاعی ای روشن است. اگر حل این "معادله" مستلزم نابودی حماس و اسلام سیاسی است، نتیجتا باید اجازه داد که این پروسه به هر بهایی به فرجام منطقی و ضد انسانی خود برسد! از این رو باید نگاهها و چشمها را بر کشتار مردم غزه بست و به "نتیجه" فکر کرد! سیاستی واقعا ضد انسانی و ماکیاولیستی است.

اما یک سیاست اصولی به این مساله چگونه نگاه میکند؟ کدام مطالبات فوری و پایه ای را مطرح میکند؟ در شرایط حاضر بنظر من ما باید خواهان قطع فوری و بدون قید و شرط حملات اسرائیل به غزه شویم. ما خواهان لغو فوری محاصره اقتصادی غزه هستیم. هیچ و قید و شرط و پیش شرطی در تحقق این خواستها قابل پذیرش نیست. مردمی در حال نابودی و از میان رفتن و قتل عام اند. از طرف دیگر کوچکترین تخفیفی به حماس نباید داد. راکت پراکنی حماس و کشتن مردم بیگناه اسرائیلی هم باید بیدرنگ متوقف شود. یک موضع اصولی و انسانی در قبال این فاجعه انسانی به ازاء هر بار محکوم کردن حماس و عملیات موشک پرانی اش باید صد بار بیشتر اسرائیل و متحدینش را محکوم کند. ندیدن جایگاه و وزن هر کدام از این نیروها در کشتار و نابودی مردم یک سیاست ضد انسانی است.

ما در عین حال تاکید میکنیم که حل معضلات خاورمیانه مستلزم تشکیل کشور مستقل فلسطینی از یک طرف و از طرف دیگر مستلزم یک تحول آزادیخواهانه و سوسیالیستی در این منطقه و در دو سوی کشمش است. صلح پایدار مستلزم حاشیه ای کردن جریانات قومپرست و ناسیونالیست و اسلامی و مذهبی در هر دو سوی این تخاصم است.

مساله فلسطین: کدام عواطف

در ادامه این مباحث اساسی به نتیجه و جمع بندی میرسیم. جایی که احساس و عواطف به میان می آید. جایی که سیاست با احساس بیان میشود. احساس درونی معمولا جوهر سیاست را بهتر عیان میکند. در اینجا نویسنده تلاش میکند احساس خود را از زبان مردم عادی و قربانیان سی سال جنایت حکومت اسلامی در ایران بیان کند. شاید هنوز ذره ای از وجودش نمیتواند چنین نتیجه گیری را حتی بخودش بقبولاند. میگوید: "هر رهگذری در ایران خواهد گفت حقشان است بگذار اسرائیل تا میتواند بکشد". باور نکردنی است. تکان دهنده است. برای لحظه ای نباید تصور کرد که این احساس پدران و مادرانی است که فرزندانانشان قربانی جنایت سی ساله جمهوری اسلامی بوده اند اما خود اکنون خواهان چنین سیاست جنایتکارانه ای هستند. نباید برای لحظه ای پذیرفت که "رهگذران" در ایران این چنین از انسانیت تهی شده باشند. نه! انسانیت هنوز این چنین کور و ضد انسانی نشده است. این تبیین یک

نیروی پرو غربی و پرو اسرائیلی است که بیش‌رمانه تلاش میکند تصویر و احساس ضد انسانی خودش را به روحیات مردم تسری دهد. این بیان زبوانه سیاستی ارتجاعی است که میکوشد مردم را زبان خود قرار دهد. به همان اندازه سیاست حماس که مردم را سپر دفاعی خود میکند، ارتجاعی و ضد انسانی است این سیاست که میکوشد مردم را نماینده این ارتجاع و جنایت و کشتار جلوه دهد، نیز ضد انسانی است.

"بگذار اسرائیل تا میتواند بکشد." واقعا کثیف و ضد انسانی است. این منطق ضد انسانی ادامه همان سیاستی است که مردم در ایران را مستوجب همان مجازاتی میداند که برای سران رژیم در ذهن دارد. منطقی که سیاست تحریم اقتصادی و تجاری مردم را توجیه میکند و آن را گامی در جهت "رادیکالیزه شدن" و "جاری شدن" اعتراضات مردم میداند. این سیاستی است که بمباران مردم عراق را بخاطر وجود صدام جنایتکار توجیه میکرد. در بحبویه این جنایت "شوک و بهت" خواهان تکرار آن در ایران بود. این سیاستی است که حتی ژنرالهای دست به ماشه و ژورنالیستهای مزدور نیز نمیتوانند به سادگی و بدون لکنت زبان چنین وقاحتی را بیان کنند.

تزه‌های حمید تقوایی و حل مساله فلسطین

نقد این تزه‌ها یک جدال نظری دیگری را در ذهن من تداعی و برجسته کرد. کسانی که تاریخ کشمکش‌های درونی حزب کمونیست کارگری را دنبال کرده باشند میدانند که جدالی که در درون حزب کمونیست کارگری بر سر تزه‌های حمید تقوایی در مورد حل مساله فلسطین در آستانه جنگ اسرائیل و حزب الله در لبنان در گرفت. تزه‌های حمید تقوایی شباهت عجیبی به تزه‌های پایه ای علیرضا گلزاری دارند. این تزه‌ها برای اولین بار در نشریه انترناسیونال به چاپ رسیدند. و در همان زمان مورد نقد همه جانبه ما قرار گرفتند. این تزه‌ها یکی از پایه‌های چرخش رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری به سوی سیاستهای دست راستی بودند. حزب اکس مسلم کنونی نتیجه و محصول این چرخش‌های سیاسی است.

تزه‌های حمید تقوایی از این قرار است: "امروز نمیتوان بدون کوتاه کردن دست اسلام سیاسی از سر مردم فلسطین و خاورمیانه مساله فلسطین را به نفع مردم حل کرد امروز بطور مشخص راه حل مساله فلسطین از تعیین تکلیف با اسلام سیاسی در خود فلسطین میگردد. تا زمانی که نیروهای مثل حزب الله و حماس از هژمونی در جنبش فلسطین برخوردارند هدف تشکیل جامعه و دولت متساوی الحقوق در فلسطین تامین نخواهد شد."

نیازی به توضیح بیشتر نیست. این تزه‌ها دارای فلسفه مشترک و جوهر یکسانی با تزه‌های علیرضا گلزاری دارند. استنتاجاتی که علیرضا گلزاری ارائه میدهد، تماما بر مبنای این تزه‌ها قابل تبیین و بیان است. این تزه‌ها مجموعه ای برای حل وارونه مساله فلسطین است. یک نتیجه روشن عبور از سیاست و کمونیسم منصور حکمت است. یکی از نقاط افتخار حزب اتحاد کمونیسم کارگری این است که در مقابل این چرخش به راست رهبری حمید تقوایی در ح ک ک قاطعانه ایستاد. خط و سیاست کمونیستی منصور حکمت را نمایندگی کرد. اسناد این جدال نظری موجودند. مبارزه ما در عین حال این خط را از موضع غیر کمونیستی خود عقب زد. مواضع کنونی ح ک ک در قبال جنگ حاضر، در عین ناقص و نارسا بودن آن، در عین حال از تزه‌های اولیه حمید تقوایی و قطعنامه ای که این تزه‌های ارتجاعی و دست راستی را فورموله کرد، تفاوت دارد. کمتر دست راستی اند! جای خوشوقتی است. همین درجه عقب نشینی عملی از این تزه‌های راست، که مواضع قطعنامه ای این حزب است، حاصل نقد و تلاش ما و سایر کمونیستهای پرچمدار خط منصور حکمت است.

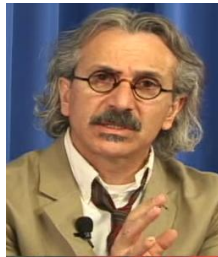
در خاتمه

انتخاب زیر تیتر این مطلب، "نقد تزه‌های پرو اسرائیلی در پوشش چپ" برایم دشوار بود. به سئوالاتی در این رابطه باید پاسخ داد. آیا این انتخاب به چپ ضربه نمیزند؟ آیا مبارزه با جریان ناسیونالیسم پروغربی و دست راستی را حاشیه ای نمیکند؟ و تمرکز انرژی و نقد را از این جریانات کم‌رنگ نمیکند. پاسخ منفی است. گرایش راست پروغربی یک گرایش پرو اسرائیلی است. این جریانات متحدین طبیعی بوش و شارون و اولمرت و بلر هستند. ما به ازاء ایرانی این جریانات اند. یک رکن فعالیت کمونیستی ما حاشیه ای کردن و نقد همه جانبه این جریانات است. این جریانات معمولاً در چنین شرایطی دچار خفقان سیاسی میشوند. کمتر می‌نویسند تا کمتر افشاء و ایزوله شوند. (۱) گرایشی که در اینجا مورد نقد قرار گرفته است بازتاب نفوذ سیاست جریانات راست و پرو غربی در جریاناتی است که با چپ و سوسیالیسم بیان شده است. این "چپ" از جنس جنبش ما نیست. همانطور که "چپ" توده ای و اکثریتی از جنس ما نیست. این "چپ" جنبش ناسیونالیسم پرو غربی است. دارای جوهری ارتجاعی است. بعلاوه اهمیت نقد این مطلب علیرضا گلزاری بسیاری از استدلال‌ات و منطق تزه‌های حمید تقوایی را در خود مستتر دارد. نتیجتاً برای ما که پرچمدار کمونیسم منصور حکمت هستیم مقابله با این گرایش‌ات راست در پوشش "چپ" دو برابر ضروری است. یک رکن پیشروی کمونیسم کارگری است.

دوست دارم مطلب را با این جملات به پایان ببرم. "حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است. ... باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد." به درد و رنج این مردم باید خاتمه داد. این وظیفه بشریت متمدن و کمونیسم کارگری است. اما حل اصولی و قطعی رهائی مردم فلسطین و خلاصی از ستم و تحقیر و بیحقوقی، در گرو تحقق آزادی و برابری و رفاه و استقرار سوسیالیسم است.

(۱) البته مقالات اخیر آقای نوید اخگر یک استثناء بر این قاعده است. مقالات اخیر ایشان بیانگر یک نمونه مشمئز کننده چنین سیاست دست راستی و پرو اسرائیلی است.

در نقد مواضع پرو اسرائیلی حمید تقوایی



علی جوادی

یک رکن چرخش سیاسی رهبری کنونی جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" تغییر مواضع شناخته شده حزب کمونیست کارگری دوران منصور حکمت در قبال مساله فلسطین و اتخاذ مواضعی ارتجاعی و پرو اسرائیلی - پرو آمریکایی است. خفقان سیاسی جریان "اکس مسلم" در قبال جنایات جنگی دولت اسرائیل در غزه محصول چنین چرخشی است. موضوع این نوشته نقد مواضع اتخاذ شده توسط لیدر این حزب یعنی حمید تقوایی در مصاحبه شان با کانال جدید است که در سایت روزنه درج شده است.

لیدر حزبی "چپ" یا مشاور سیاسی دولت ها

این یک اتهام نیست. اولین بار هم نیست که ایشان خود را در چنین مقامی قرار میدهد. (۱) از قرار این هم یکی از پیش شرطهای "آلترناتیو" شدن این جریان و کسب مشروعیت در میان "نیروهایی اعطاء کننده" مشروعیت سیاسی برای اپوزیسیون ایران است!؟

ایشان در این مصاحبه میگوید: "برسمیت نشناختن اسرائیل (توسط حماس و جریانات مرتجع اسلامیست) در واقع، بدین معناست که هیچ نوع مذاکره، دیپلماسی و هیچ نوع توافقی نمی تواند در چشم انداز باشد. هیچ دولتی نمی آید با کسی که می گوید تو را برسمیت نمی شناسم، مذاکره کند." (پرانتر و تاکید از من است) یک پایه استدلال ارتجاعی دولت اسرائیل در تحریم اقتصادی، تحریم مالی و به گروگان گرفتن زندگی مردم غزه وجود حاکمیت جریان ارتجاعی و تروریستی حماس در این منطقه است. وجود حماس بهانه ای در دست دولت اسرائیل و متحدین ارتجاعی اش در اردوی تروریسم دولتی برای اعمال و پیشبرد کثیف ترین سیاستهای ضد انسانی علیه مردم غزه و تداوم محرومیت و کشتار تاریخی مردم فلسطین است. به بهانه حماس مردمی را گرسنگی میدهند. به بهانه حماس مردم را به خاک و خون می کشند. به بهانه حماس این مردم را زندانی کرده اند. و این همان جریانی است که دولت اسرائیل در شکل گیری اش نقش اساسی و تعیین کننده ای داشته است. دست پرورده خودشان است. این هیولا را خلق کردند و به جان مردم فلسطین انداختند و اکنون به بهانه وجود این موجود کریه مردم فلسطین را به خاک و خون میکشند. به بهانه وجود حماس دولتهای غربی تمام کمکهای خود را به این مردم قطع کردند. یک پایه این توجیحات این است که حماس و جریانات اسلامی **موجودیت دولت اسرائیل را برسمیت نمی شناسد**. حمید تقوایی نیز نه تنها این بهانه را برسمیت می شناسد و می پذیرد بلکه آن را به سطح یک سیاست عمومی و پرنسیپ سیاسی در "دیپلماسی بین المللی" ارتقاء میدهد. میگوید: "هیچ دولتی نمی آید با کسی که می گوید تو را برسمیت نمی شناسم، مذاکره کند!"

در بررسی این مساله ابتدائاً باید پرسید مگر ایشان مشاور سیاسی دولتها و در اینجا دولت اسرائیل هستند که مدعی میشوند "هیچ دولتی" دست به چنین اقدامی نخواهد زد؟ ثانیاً از چه زمانی جریانات مدعی چپ و کمونیسم مشاور دولتهای و جریانات ارتجاعی شده اند؟ این سیاست را ایشان چگونه به خورد حزب خود میدهند؟ پاسخ حمید تقوایی چه خواهد بود؟ آیا باز مدعی خواهند شد که "نقل قول

خارج از متن آورده شده است؟"، "این اولین بار نیست که خراب کرده ام؟" "یک سوتی دادم؟" کدامیک؟ آیا این فورمولبندی در خود جامع و کاملاً گویا نیست؟ ثالثاً این ادعا فاقد حقیقت سیاسی - دیپلماتیک است. نمونه های ناقص این ادعا بسیارند. مگر دو دولت ارتجاعی و تروریستی جمهوری اسلامی و آمریکا یکدیگر را برسمیت می شناسد که بارها با یکدیگر گفتگو و مذاکره کرده اند؟ مگر دولت ویتنام و آمریکا در زمان جنگ ویتنام یکدیگر را برسمیت می شناختند که بارها و بارها با یکدیگر مذاکره کردند. مثالها متعدّدند. کاسه داغ تر از آش نمیتوان بود.

حل مساله فلسطین در گرو چیست؟

مساله فلسطین یک مساله گرهی و تاریخی در خاورمیانه است. زخمی است که سرنوشت منطقه بعضاً به آن گره خورده است. اسلام سیاسی از این زخم کهنه سرمایه ای سیاسی برای بقاء و گسترش اهداف ارتجاعی خود ساخته است. سیاست اسلامیتها زنده و باز نگهداشتن این زخم و بهره برداری سیاسی از آن و توجیه سیاستهای ارتجاعی و اسلامی خود مبنی بر "نابودی اسرائیل" است. هدف واقعی شان نه این تبلیغات ظاهری بلکه گسترش دامنه نفوذ و قدرتگیری در منطقه است. مساله سیاسی است. مساله اسلامیتها نیز افزایش سهم خود از قدرت سیاسی در منطقه است. تبلیغات و توجیهات مذهبی تنها توجیه گر این اهداف سیاسی و استراتژیک اسلام سیاسی است. اما با ورود جهان به فاز خونین جنگ تروریستها در پس فاجعه ۱۱ سپتامبر این عرصه یعنی فلسطین نیز به یک پایه و منطقه تقابل و جنگ دو قطب تروریستی تبدیل شد. هر چند که این مساله سابقه ای دیرپا تر از این جدال در دوران کنونی پس از ۱۱ سپتامبر دارد. ندیدن سابقه تاریخی مساله فلسطین در واقع به معنای ندیدن ریشه و مبنای بی حقوقی و ستم تاریخی بر مردم فلسطین است. همانطور که ندیدن کشمکش های معاصر، ندیدن جنگ دو قطب تروریستی در این منطقه، به معنای منجمد شدن در تاریخ و ندیدن بار و سایه ای است که جدالهای کنونی بر تقابلات تاریخی می اندازند.

مواضع کنونی حزب موسوم به کمونیست کارگری در سطح ظاهر و فرمال فقط به مساله جنگ نیروهای در برگیرنده دو اردوی تروریستی جهان معاصر خلاصه میشود. میگویم در سطح ظاهر و فرمال چرا که در ادامه جوهر واقعی همین ادعای کاذب را نشان خواهم داد. این تحلیل در بهترین سطح بیان یک محدود نگری و ندیدن ریشه های تاریخی یک واقعیت تلخ و تاریخی است. اعلام ورود جهان به فاز جدید یک اثر سیاسی و تعیین کننده منصور حکمت است. گوشه ای از مختصات جهان پس از ۱۱ سپتامبر را تبیین کرده است. اما محدود کردن مساله فلسطین به جنگ دو قطب محصول سیاست دست راستی لیدرشپ حمید تقوایی است. حزب منصور حکمت حتی در فردای مساله ۱۱ سپتامبر معتقد بود که حل مساله فلسطین منوط به اعمال فشار به متحدین دولت اسرائیل و آمریکا و دول غربی است. این سیاست صریح و بدون ابهام است. سیاه روی سفید آمده است: "هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند: (۱) حل مساله فلسطین. باید این معضل تاریخی حل بشود. مردم فلسطین باید کشور مستقل خود را داشته باشند. باید آمریکا و دولتهای غربی را ناگزیر کرد از حمایت یکجانبه خود از اسرائیل دست بردارند. باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد. حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است و جزء اصلی یک دستور کار پیشرو و فعال در قبال اوضاع کنونی است." (منصور حکمت، دنیا پس از ۱۱ سپتامبر)

این سیاست را با سیاست حمید تقوایی و حزب اکس مسلم ایشان مقایسه کنید. ایشان در همان مصاحبه با کانال جدید میگوید: "مساله فلسطین را تنها نیروهای سکولار، چپ و کمونیست میتوانند مساله فلسطین را بر مبنای دفاع از یک دولت مستقل فلسطینی و یک دولت غیر مذهبی حل کنند." (تاکید از من است) ظاهراً سیاست رادیکالی را اتخاذ کرده اند! چرا که نه؟ مساله فلسطین را تنها نیروهای سکولار و چپ و کمونیست میتوانند حل کنند! اما این سیاستی پوپولیستی است. یک نتیجه عملی آن این است که دولت اسرائیل و آمریکا و متحدین اش را عملاً از مسئولیت فاجعه تاریخی که ایجاد کرده اند،

خلاص میکند. بار حل مساله فلسطین را از دوش این جریانات بر میدارد و بر دوش نیروهای چپ قرار میدهد. ظاهر رادیکال این سیاست در اینجا کاملاً رنگ می بازد. اینجاست که جوهر راست و ارتجاعی این تر نمایانگر میشود. مسلماً با قرار گرفتن جریانات انسانگرا و سکولار و کمونیست در حاکمیت اسرائیل مساله فلسطین یک شبه حل خواهد شد. تردیدی نیست. هر چند که صلح پایدار مستلزم وجود نیروهای صلح دوست و سکولار در دو سوی این معادله است. اما حل مساله فلسطین منوط به این تغییر و تحول نیست. اعمال فشار بر دولت کنونی اسرائیل، اعمال فشار بر آمریکا و دول غربی بعنوان حامیان اصلی دولت اسرائیل یک راه حل مشخص و فوری حل مساله فلسطین است. دولت اسحاق رابین تحت شرایط بین المللی پس از جنگ سرد و فشارهای بین المللی عملاً به گام گذاشتن در این مسیر وادار شده بود. صلح اسلو نتیجه اولیه چنین اعمال فشار و چرخشی بود. سیاست حمید تقوایی عملاً، خواسته یا ناخواسته، دولت اسرائیل را از مسئولیت بی حقوقی مردم ستمدیده فلسطین و حل فوری این مساله خلاص میکند. آیا این سیاست نشانگر مواضع پرو اسرائیلی رهبری کنونی این جریان با ظاهری چپ نیست؟

مساله فلسطین در اساس یک مساله ملی است. راه حل مساله فلسطین نیز مانند هر مساله ملی دیگری مستلزم برسمیت شناسی کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطین از جانب دولتی نیرویی است که این مردم را از حق تاریخی خود محروم کرده است. برسمیت شناسی حق جدایی و تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق یک پایه سیاست کمونیسم کارگری در قبال مساله ملی است.

اما تزه‌های حمید تقوایی در قبال مساله فلسطین فقط به این محدود نمیشود که ایشان برای حل مساله فلسطین اعمال فشار بین المللی را از دولت اسرائیل بر میدارد. این ترها نتایج اعجاز انگیز دیگری هم بدنیاال دارد. در ادامه میگویند: "درد مردم فلسطین، تا وقتی که جنبش اسلام سیاسی در خاورمیانه و در فلسطین نفوذ دارد، حل نخواهد شد. باید سایه شوم اسلام سیاسی را از سر مردم فلسطین کنار زد و برای اینکار، باید ستون فقرات اسلام سیاسی یعنی جمهوری اسلامی را به زیر کشید." (تاکید از من است) باز هم ظاهر این فورمولبندی چپ و رادیکال است. اما جوهر آن راست است. چرا؟ در اینجا ادعا شده است که "درد مردم فلسطین، تا وقتی که ...، حل نخواهد شد" یکی از این دردها مسلماً بی حقوقی و عدم برخوردارگی از حقوق مدنی و شهروندی است. در این ادعای به ظاهر چپ پایان دادن به این معضل منوط به نابودی "نفوذ" اسلام سیاسی آنهم نه فقط در فلسطین بلکه در کل خاورمیانه شده است. بیچاره مردم فلسطین! برای حل مساله فلسطین و برخوردارشدن از حقوق اولیه مدنی باید منتظر نابودی "نفوذ" اسلام سیاسی در کل خاورمیانه باشند!

ما بعنوان جریانی ضد اسلامی برای برچیدن اسلام سیاسی و خلع ید سیاسی و اقتصادی از این جریانات در ایران و خاورمیانه مبارزه میکنیم. سرنگونی رژیم اسلامی و مقابله با اسلام سیاسی یک رکن سیاسی فعالیت ماست. اما منوط کردن حل مساله فلسطین به نابودی "نفوذ" این جریانات عملاً به معنای تعلیق حل مساله فلسطین به شرایط نامعلوم نابودی "نفوذ" اسلام سیاسی در خاورمیانه است. (۲) در اینجا سیاست مقابله با دو قطب تروریستی که به کرات در ادبیات این حزب تکرار میشود عملاً جای خود را به سیاست مقابله با یک قطب تروریستی میدهد. و معنای عملی این سیاست در شرایطی که دو قطب تروریستی در جهان معاصر بر روی یکدیگر و بر مردم بی گناه تیغ میکشند، یعنی قرار گرفتن سیاسی در کنار اردوی دولت آمریکا و اسرائیل و متحدین اش. ما در عین مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی در ایران در سطح بین المللی سیاست مقابله با دو قطب تروریستی را دنبال میکنیم. برای ما کمونیستهای کارگری بر خلاف سیاستهای دست راستی حمید تقوایی هیچ نوع همسویی با هیچکدام از دو سوی این دو قطب تروریستی مجاز نیست.

اما شاید ادعا شود که منظور از "درد مردم فلسطین" مساله ای فراتر از حل مساله ملی و برسمیت شناخته شدن دولت مستقل فلسطین است. استدلال موجهی است. در اینصورت پاسخ چیست؟ مسلماً منظور از "درد" نمیتواند نظام سرمایه داری و مصائب و مشقات ناشی از آن مد نظر باشد. چرا که

اسلام سیاسی میتواند از صحنه سیاست منطقه جارو شود بدون آنکه سوسیالیسم در این منطقه و یا در فلسطین حاکم شده باشد. نابودی اسلام سیاسی الزاما به معنای استقرار سوسیالیسم نیست. حمید تقوایی هم چنین شرایطی را مد نظر ندارد. برای درک محتوای راست و پوچ بودن این تزاها اجازه دهید شرایط دیگری را در نظر بگیریم. به قطب دیگر تقابل تروریستی جهان معاصر توجه کنید. این تزا مانند آن است که ادعا کنیم "حل درد مردم اسرائیل" منوط به نابودی حاکمیت و حتی نفوذ دولت آمریکا و تروریسم دولتی در سطح جهان و یا در سطح منطقه است! مگر نه این است که دولت آمریکا شب و روز یاد آوری میکند که دولت اسرائیل متحد درجه اول این دولت است. حمایت آمریکا از اسرائیل بی قید و شرط است و...! بی پایه بودن این سیاست نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

در خاتمه

نقد این تزاها به احتمالی با واکنش عصبی و هیستریک مدافعین این جریان مواجه شود. همانگونه که در قبال سیاست ضد انسانی و ضد اومانیستی حمید تقوایی در قبال جنایت جنگی اسرائیل شاهد آن هستیم. بدون تردید در صورت پاسخ با موج حملات "پرو اسلامی"، "در کنار دولت اسلامی"، "در کنار حماس" و غیره روبرو خواهیم شد. این هم از مزایا و نتایج تبعی جنگ دو قطب تروریستی و تقلیل سیاستهای این حزب و نزدیک شدن به سیاست یکی از این دو قطب تروریستی است. زمانیکه سیاست را از دریچه یک قطب تروریستی مشاهده کنید، بناچار منتقد کمونیست خود را نیز در کمپ مقابل قرار خواهید داد. از این رو "بشریت متمدن" در ادبیات این حزب هر چه بیشتر جنبه صوری و غیر واقعی بخود میگیرد.

حزب کمونیست کارگری در دوران پس از مرگ منصور حکمت دچار تغییر و تحولات بسیاری شد. جدال دو قطب چپ غیر کمونیستی کارگری و حاکم شدن یکی از این دو قطب در راس حزب کمونیست کارگری عملا این حزب را در مسیر متفاوتی بر خلاف اهداف اولیه ای که برای آن تاسیس شده بود قرار داده است. این حزب اکنون تشابهی با حزب کمونیست کارگری دوران منصور حکمت ندارد. این حزب اکس مسلم است!

پاورقی ها

(۱) در زمانی که احتمال حمله نظامی به ایران افزایش یافته بود ایشان در پیامی به مردم جهان از دولت و ارتش آمریکا (نیروهای نظامی حمله کننده) خواستند که "به جای حمله به ایران از مبارزات مردم دفاع کنند" البته پس از انتقادات ما در حزب اتحاد کمونیسم کارگری این جمله را در این سند حزبی بدون هیچ توضیحی با جمله دیگری به این مضمون که "به جای حمله به ایران دولت جمهوری اسلامی را از مراجع بین المللی اخراج کنید." تعویض کردند. حتی با این تغییر باید پرسید: برآستی چه تفاوتی میان این سیاست و سیاست کاسه لیسانی که "دمکراسی" را از کاخ سفید طلب میکردند، وجود دارد؟

(۲) نقد این سیاست نباید باعث کمرنگ جلوه گر شدن نقش و تاثیر سرنگونی رژیم اسلامی در جارو کردن اسلام سیاسی در منطقه خاورمیانه و یا جهان شود. سرنگونی رژیم اسلامی یک رکن اساسی نابودی اسلام سیاسی است. شکست ستون فقرات این جنبش تماما ارتجاعی است. اما مساله این است که حل مساله فلسطین منوط به این پیش شرط ها نیست.

کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم و مسئله ملی



سیاوش دانشور

غزه غرق در آتش و خون است. غزه به آزمایشگاه بمبهای کثیف و فسفوری تبدیل شده است. غزه تکرار جنین، دیرپاسین و صدها جنایت دیگر توسط نسل ایرگونی ها است. در غزه جنایت جنگی و کشتار جمعی و قتل عام جریان دارد. غزه نشان توحش بورژوازی و از خود بیگانگی دنیای امروز و حاشیه شدن انسانیت است. دنیائی که دولتهای متشخص دمکراتش در مقابل جنایت اظهار "تاسف" میکنند و ژورنالیستهای قلم به مزدش به شرم آورترین شکلی ریاکاری بورژوازی و استاندارد دوگانه و اخلاقیات و ارزشهای ضد انسانی را توجیه میکنند.

اما همانطور که جنایت در فلسطین پدیده منحصر بفرد و جدیدی نیست، مواضع سیاسی اعلام شده در اینمورد نیز منحصر بفرد و جدید نیستند. جنایت در غزه و نور افتادن مجدد روی مسئله فلسطین باعث شد تا طیفی از مواضع ناسیونالیستی از نوع فاشیستی و نژادپرست تا ناسیونالیسم چپ مجددا ابراز وجود کنند. در مقابل این طیف سیاست متلون ناسیونالیستی، کمونیسم کارگری و انسانیت امروز باید موضع روشن خود را مجددا مستدل کند.

چند فرض پایه ای

کمونیسم کارگری در رابطه با هر معضل مشخص سیاسی راه حل سیاسی خود را جلو میگذارد. این راه حل ترکیبی از راه حل بلافصل، میانمدت و استراتژیک است. از نقطه نظر کمونیسم کارگری مسئله ملی یک مسئله سیاسی است و راه حل سیاسی دارد. سیاست ما مبنی بر پایان دادن فوری بر مشقات و جنایاتی است که فی الحال به اعتبار وجود مسئله در جریان است و از مردم بیگانه قربانی میگیرد، جریان گرفتن پروسه صلح که چشم انداز حل نسبی مسئله را باز و نیروهای افراطی در هر دو سوی معادله را منزوی میکند، و بالاخره صلحی پایدار و همزیستی مردم منطقه که اساسا در گرو بمیدان آمدن نیروی طبقه کارگر و سوسیالیسم و انترناسیونالیسم کارگری است. هیچکدام از اینها به تنهایی موضع همه جانبه کمونیسم کارگری را بیان نمیکند.

با این فرض و چهارچوب سیاسی از نظر ما؛

۱- اولمرت و شرکا در اسرائیل نماینده پیشتاز کمپ بورژوازی تروریستی است که روز روشن در مقابل جنایت سکوت میکنند و یا وقت میخرند تا به "نقطه دلخواه" برسند. هیچ رابطه یک به یکی بین دولت اسرائیل و مردم و طبقه کارگر اسرائیل وجود ندارد. دولت قومی- مذهبی- فاشیستی اسرائیل ربطی به طبقه کارگر و مردم صلح طلب اسرائیل ندارد. حتی آنجا که دولتها چه در اسرائیل و چه در هرجای جهان در یک "انتخابات" به قدرت میرسند، نماینده طبقه کارگر و مردم محروم نیستند. نماینده طبقه خودشان از طرق مکانیسمهای دست بدست شدن قدرت سیاسی بین طبقه حاکمه اند. انتخابات بطور کلی شاید مشروعیت دمکراتیک از نظر سیستم پارلمانی را تامین کند اما رابطه روشنی با نمایندگی شدن مستمر توده اهالی و تامین منفعت طبقه کارگر در سوخت و ساز سیاسی ندارد.

۲- حماس یک نیروی ارتجاعی و دست پرورده اسرائیل و بورژوازی ضد کمونیست و حتی ضد سنت ناسیونال- لیبرال عربی است. حماس و نوع حماس بدوا محصول معادلات آنتی کمونیستی دوره جنگ سرد و امروز یک گوشه از جنبش اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است. حماس مورد حمایت جمهوری اسلامی و دولتهای واپسگرا در منطقه است. حماس ربطی به مردم فلسطین ندارد. حماس و تروریسم اسلامی نماینده مردم زحمتکش و طبقه کارگر در فلسطین نیست، بلکه آنها را در متن فقر و گرسنگی و تحریم اقتصادی و سیاستهای سرکوبگرانه اسرائیل و آمریکا و حمایت دولتهای غربی گروگان گرفته است. حماس همانقدر "نماینده" مردم فلسطین است که جمهوری اسلامی "نماینده" مردم در ایران.

۳- سازمان فتح و دولت کرانه غربی محمود عباس یک جریان مرتجع ناسیونالیست و دولتی ناپایدار در معادلات سیاسی آمریکا-اسرائیل در منطقه است. فتح در بهترین حالت خود یک اردن و سوریه و عراق و یمن دیگر است. دولتی ضد کارگری و ضد زن و واپسگرا. فتح و محمود عباس امروز محصول دگرذیبی سازمان آزادیبخش فلسطین و فساد آن و در یک مقیاس وسیعتر محصول بی افقی و شکست ناسیونالیسم عرب است. فتح و حماس در عالیترین شکل خود نه نماینده کل مردم در فلسطین بلکه نماینده بورژوازی فلسطین اند.

۴- مستقل از ترکیب طبقاتی نیروهای سیاسی در فلسطین یک مسئله ملی واقعی و معرفی وجود دارد که شش دهه است لاینحل مانده است. لاینحل شدن این مسئله اساسا متوجه سیاستهای آمریکا و اسرائیل و دولتهای مرتجع ناسیونالیست عرب در منطقه و در دهه های اخیر اسلام سیاسی است. همین سیاستهای سرکوبگرانه و کشتار مکرر مردم در فلسطین توسط اسرائیل و با حمایت آمریکا و دولتهای غربی زمینه رشد جریانات اسلامی و تروریسم اسلامی است و متقابلا برسمیت شناسی دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی یک شرط مهم مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی و انزوای آنست. حل مسئله ملی و مبارزه برای رفع ستم ملی مشروع تر از مشروع است. موضع کمونیستی در قبال مسئله ملی مبتنی بر پایان دادن فوری به مشقات تاریخی مردم، پایان دادن به جنگ و قتل عام و سیاست جنایتکارانه مجازات جمعی و تحریم اقتصادی، شروع مذاکرات و برسمیت شناسی و تشکیل فوری دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی، پایان دادن به اشغال و حل عادلانه سوالات مورد مناقشه است که جزئیات آن در قطعنامه حزب به تفصیل بیان شده اند.

۵- برای کمونیسم کارگری دفاع از رفع ستم ملی و تلاش سیاسی برای حل مسئله ملی ابدا مساوی با دفاع از جنبش ملی و ناسیونالیستی و یا هر جنبشی که به نام این ستم برپا میشود و از آن سو استفاده

سیاسی میکند نیست. در ایران بعنوان مثال دفاع از حل مسئله کرد برابر با قبول نمایندگان خودگمارده ناسیونالیست و قوم پرست کرد و نشان دادن آنها بر تخت "نماینده‌گی ملت کرد" نیست. یا مبارزه برای رفع ستم ملی در کردستان و هر جای دیگر اتومات به معنی برسمیت شناسی جریانات و فرقه های متفرقه قوم پرست بعنوان "پرچمداران مبارزه برای رفع ستم ملی" نیست. اتفاقا ناسیونالیسم و امروز اسلام از حل نشدن این مسئله عمیقا ذینفع است. حل واقعی ستم ملی و یا یک مسئله ملی معین دکان سیاسی اینها را مینماید. به همین اعتبار دفاع از مردم فلسطین و حق آنها برای داشتن دولت مستقل و پایان یافتن مشقات طولانی شان مساوی با برسمیت شناسی فتح و حماس بعنوان "نماینده" مردم و طبقه کارگر در فلسطین نیست. اصولا برای کمونیسم کارگری هیچ رابطه یک به یکی بین دفاع قاطعانه از رفع هر نوع ستم با جنبشهای ارتجاعی که بنام این ستم ها در جامعه برپا میشود وجود ندارد.

ناسیونالیسم و مسئله ملی

موضع ناسیونالیستی در قبال مسئله ملی و نفس ستم ملی یک رنگین کمان است که از فاشیسم و سرکوبگری و انکار نفس موضوع تا یکجانبه نگری ضد اسلامی و تزهائی قدیمی مانند "جنبش مقاومت مردم" و ناسیونالیسم ضد امپریالیستی را در برمیگیرد. این دیدگاهها بدرجات مختلف کارخانه تولید نفرت ملی و باز گذاشتن این زخم اند که در زورق های مختلف و از موضع ناسیونالیسمهای مختلف بیان میشوند. نکته اینست که هیچکدام اینها نهایتا راه حل روشن و بلافصل و استراتژیکی در قبال حل مسئله ملی ندارند.

۱- ناسیونالیسم پرو غربی

جنایت اخیر دولت اسرائیل در فلسطین یکبار دیگر چهره کریه کمپ ناسیونالیسم پرو غربی را عیان کرد. سیاست واقعی این جریان سیاست بوش و اولمرت و باراک است. سیاستی فاشیستی و ضد عرب و پرو اسرائیلی. موضع اینها وارونه سیاست ناسیونالیستها و اسلاميون کمپ مقابل است. صورت مسئله برای اینها جدال بین "یهودیان و اعراب" است. در این میان باستان شناسان جدید پیدا شدند که گوئی مشاور و کاتب خود موسی بودند و بر این نکته اصرار دارند که این سرزمین از اول متعلق به "یهودیان" بوده است. این نوع تلاشها را، آنها در دنیائی که همواره دستخوش تغییر است و در هر دوره براساس توافقات جدید بین المللی زندگی میکند، تنها میتوان مضحک نامید. اما بجای شریک شدن در باستان شناسی این حضرات و دنبال نمودن سیاه رفتن باید هدف سیاسی این نوع تبئین ها را بیرون کشید. هدف سیاسی روشنی در این نوع تبئین ها دنبال میشود: اول، اسرائیل سرزمین فلسطینی ها را اشغال نکرده است بلکه مسئله برعکس است. لذا میتوان اینطور اعلام کرد که دادن چند درصد زمین به فلسطینی ها نوعی "انساندوستی" هم هست! یا در شکل افراطی آن کشتار فلسطینی ها را "دفاع مشروع" یکی از امنیت "سرزمین خود" القا میکند. اینها اما شاید بدرد سیاست مالخولیائی و منافع حقیر بخورد اما با شعور متوسط دنیای امروز عمیقا بیگانه است. همه و از جمله مردم در فلسطین و اسرائیل میدانند که قرار نیست حل این مسئله با نابودی یکی تمام شود و افراطی ترین جناح ها هم، علیرغم اینکه چه در مخیله شان میگذرد، یک همزیستی پایدار را آرمانی تلقی میکنند. این نوع تلاش باستان شناسانه پرو اسرائیلی شباهت زیادی دارد به تلاشهای دیگر ناسیونالیسم ایرانی در کشف کتیبه های هخامنشی و ادعاهای مترتب بر آن در جدالهای سیاسی. این قبیل "استدلالتها" که تلاش ناموفقی برای رنگ کردن تاریخ بنا به منگعت روز دارند، در خود فاقد ارزش و بحث اند.

واقعیت اینست که مسئله سیاسی است. مسئله واقعی تلاشی است که بتوان با آن جنایت و کشتار جمعی مردم غیر نظامی در غزه را توجیه کرد. جنایتی که امروز حتی بخشهایی از بورژوازی اذعان میکنند برنامه ریزی شده بوده و حتی با قوانین خودشان عملیات "سرب مذاب" اسرائیل بی تناسب است و یک جنایت جنگی محسوب میشود. بنابراین موضع فاشیستی عریان در دفاع از دولت اسرائیل و اعمالش ناچار است دروغ بگوید، اتهام بزند، و مردم شریف دنیا و از جمله اسرائیل را که خواهان پایان دادن به کشتار فوری مردم بیگناه و گرسنه در فلسطین است به "طرفداری از حماس و جمهوری اسلامی" منتسب کند! این چیزی جز شیدایی سیاسی نیست. از نظر اینها دنیا همانطور تعریف میشود که جناب بوش گفت: یا تروپست اید یا در کمپ ما علیه ترور! اگر طرفدار جنایت شارون و اولمرت نباشید لابد طرفدار حماس اید! اگر از مردم فلسطین دفاع کنید لابد طرفدار حماس اید! چون در معادله اینها مردم فلسطین مساوی است با حماس و مردم اسرائیل مساوی است با دولت اسرائیل! معلوم نیست خود آنها چرا مساوی نیستند با جمهوری اسلامی؟ برخی بحدی رسماً فاشیست اند که شعارشان اینست که "بزن اسرائیل، هرچه بیشتر بهتر، داری خوب میزنی!" اینها اولمرت ها و باراک های ایرانند. پشت سکه احمدی نژاد اند که خواهان حذف اسرائیل است. اینها خواهان حذف فلسطین اند و روی کشتار زنان و کودکان فلسطینی بیمار و گرسنه و زخمی و ویرانی زندگی شان هلهله میکنند! هر دو فاشیست اند و هر دو به هم سرویس سیاسی میدهند. این چکمه پوشان آریائی سیاست و جنایات شان در کردستان ایران معرفه و ثبت است.

دو سیاست و نگرش ارتجاعی همواره در اینگونه مسائل خودنمایی میکند که کمونیستها و کمپ بشریت آزادیخواه باید با وسواس در قبال آن هوشیار باشد. اساس این دو سیاست اینست که رابطه یک به یکی بین دولتها و مردم برقرار میکند. از یکسو مخالفت با دولت اسرائیل و جنایاتش را به یک آنتی سمیتیسم و ضد یهودیگری فاشیستی ارتقا میدهد و عملاً عین حماس و جمهوری اسلامی فکر میکند، و از طرف دیگر دفاع از مردم فلسطین را به دفاع از حماس و "جنبش مقاومت" ای که حماس در راس آنست و شعارهایی مانند "ما همه حزب الله هستیم" و غیره تبدیل میکند. این دو نگرش از نظر کمونیسم طبقه کارگر دیدگاههایی ارتجاعی با سیاستی ارتجاعی و شریک مستقیم و غیر مستقیم در کنار نیروهای ارتجاعی درگیر است. ایندو سیاست ربطی به منافع مردمی که از هر سو قربانی این تروریسم و خشونت لجام گسیخته اند ندارد. این سیاستها عمیقاً علیه آرمانهای طبقه کارگر و صلح طلبی مردم جهان و منطقه و دو کشور اسرائیل و فلسطین است. نقطه عزیمت موضع کمونیستی بدواً تفکیک روشن از این سیاستها است.

۲- جناح چپ ناسیونالیسم پرو غربی

جناح چپ این فاشیسم دولتی در کشورهای غربی هم همین موضع را دارد. آنها اگرچه دلشان با کشتار مردم در فلسطین نیست اما از اتخاذ یک موضع حتی نیمچه آزادیخواهانه و اومانیستی در قبال این مسئله عاجزند. بعنوان مثال میتوان از مواضع جریانات روشنفکری و بعضاً دولتی و غیر دولتی در کشور آلمان نام برد. اینها عمدتاً هر نوع مخالفت با سیاستهای دولت اسرائیل را بدلیل بدهی تاریخی شان به اعمال شنیع نازیسم "آنتی سمیتیسم" مینامند و همواره محافظه کارترین موضع و یا پرو- اسرائیلی ترین موضع را دارند. نقطه عزیمت این سیاست اینست که جنایات هولناک نازیستها را وسیله ای برای توجیه جنایات مشابه دولت اسرائیل در فلسطین میکنند.

از موارد دیگر موضع جناح چپ ناسیونالیسم پرو غربی باید به سیاستهای موج "حزب کمونیست کارگری" اشاره کرد. موضع رسمی اخیر این جریان اگرچه جنایت در غزه را محکوم میکند و خواهان توقف آن و تشکیل دولت فلسطینی است اما پایه تحلیلی آن اینجا و آنجا لنگ میزند و استعداد اینرا دارد که به این سو و آنسو پرتاب شود. بنیان این نوع موضعگیری همراهی پوپولیستی با فضای ناسیونالیستی و نگرش صرفاً ضد رژیم است. اینها بخیال خودشان خیلی سیاسی اند و سعی میکنند مواضع شان را براساس روحیات و تمایلات بخشی از مردم و همراه با موج بگیرند. مثلاً مردم در ایران بدرست دل خوشی از کمکهای بیدریغ رژیم اسلامی به حماس و حزب الله ندارند. بارها در اجتماعات و اعتراضات دانشجویان و اقشار میانی ناراضی شعار ناسیونالیستی "فلسطین را رها کن، فکری بحال ما کن" را سر داده اند. این تازه بیان نرم آنست. بیان تند آن همان شعارهای فاشیستی ضد فلسطینی و ضد عرب است. "هر رهگذری در ایران خواهد گفت حقشان است بگذار اسرائیل تا میتواند بکشد". (از مطلب علیرضا گلزاری) این نوع روحیه در جامعه، که البته شاخص کل جامعه ایران نیست، باعث میشود که آقای حمید تقوایی در سمینار کانادا اینگونه موضع بگیرند که ما چون ضد جمهوری اسلامی هستیم و چون هر موضع مان باید به استراتژی قدرت سیاسی خدمت کند و مرزمان با رژیم مخدوش نشود دلیلی ندارد مواضع رادیکال و ضد اسرائیل بگیریم. آنها که اینکار را میکنند جنگ مواضع رادیکال شان را تهیه میکنند. شما باید بگوئی که جمهوری اسلامی سالوس و خیانتکار تو به اندازه اسرائیل مجرمی تا مردم ایران خوششان بیاید. موضع سنتی علیه اسرائیل و آمریکا اینجا معنی ندارد! اومانیستی است! (نقل تقریباً دقیق به مضمون) ایشان این سیاست را در مقابل کسانی میگوید که با شعار "مرگ بر اسرائیل" به خیابان میروند. انگار دنیا صحنه دو شعار "مرگ بر اسرائیل" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" است! این مترسکی که ایشان میکوبندش تا "سیاسی و رادیکال" بیرون بیایند پوششی برای یک اپورتونیسم سیاسی و راست روی است. چرا؟ روشن است کسی که میگوید "مرگ بر اسرائیل" - که این را البته حماس و جنبش اسلامی میگوید- جامعه موضعش را رژیمی میداند. اما یکجانبه نگری موضع سیاسی تحت عنوان "مرزبندی با مواضع سنتی چپ" به بهانه مخالفت ناسیونالیستی مردم با جمهوری اسلامی هم یک موضع سیاسی شناخته شده ناسیونالیسم پرو غربی است. فوئش شما جناح چپ آن میشوید. این سیستم نظری و سیاسی در مورد تحریم، در مورد جنگ، در مورد مبارزه با مذهب، در مورد حتی اعتراض به جنایت در فلسطین همواره این استعداد را از خود بروز داده است و برایش مهم نیست که تنش به تن کدام نیروها میخورد. این موضعی ناسیونالیستی و تسلیم به روحیات ناسیونالیستی تحت عنوان "موضع سیاسی ضد جمهوری اسلامی" است. موضع مجاهد هم البته هست. موضعی کمونیستی و انسانی و آزادیخواهانه و سیاسی نیست. با هیچکدام از مواضع تیز سیاسی و مکتوب منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری قدیم علیه جنایت در فلسطین سر سوزنی خوانائی ندارد. (به دو اطلاعیه حزب نوشته منصور حکمت در حمله شارون به فلسطین توجه کنید)

۳- ناسیونالیسم ضد امپریالیستی

اشکال مختلف این دیدگاه را در طیف جریانات جنبش ملی اسلامی میتوان دید. اگر روشنفکران و بخشی از چپ سابق تازه دمکرات شده غربی در آلمان و اروپا کنار اسرائیل قرار میگیرد تا بدهی تاریخی "ملی" اش را به جنایات نازیسم بدهد، در قطب مقابل موضع چپ ضد یانکی مخالفت با جنگ و کشتار مردم در فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان و ایران، بدفاع مستقیم و غیر مستقیم از حماس و حزب الله و صدام و طالبان و احمدی نژاد منجر میشود. برای اینها هر نیروی مرتجعی که در مقابل

دولتهای بزرگ و قدرتمند تر می ایستد نیروهای "جنبش مقاومت ضد امپریالیستی" هستند! از سازمانهای چپ آلمان تا اس دبلوی پی در بریتانیا و چپ سوئد و دیگر کشورهای اروپایی عمدتاً بنیادهای فکری و سیاسی شان همین است. اینها مثلاً محصولات اسرائیل را نمیخرند، بعضاً شیشه های مک دانالد را میشکنند، با اتحاد اروپا مخالف اند، علیه جهانی شدن هستند، و طیفی از مواضع ناسیونالیستی و پروتکشنیستی دارند. در مورد بحرانهای سیاسی مشخص مواضع شان همین است. اینها فقط اسرائیل را میبینند و حماس را بعنوان گوشه ای از جنبش اسلام سیاسی و معادلات سیاسی منطقه نمیبینند و چک سفید "جنبش مقاومت خلق فلسطین" را تقدیمش میکنند، به متحد اعلام نشده جمهوری اسلامی تبدیل میشود. حتی اگر بعضاً مواضع روشنی علیه رژیم اسلامی دارند. پیف پیف میکنند که میدانیم که حماس ارتجاعی است، میدانیم که حزب الله ارتجاعی است، اما به هر حال در فقدان چپ "رهبر جنبش مقاومت فلسطین" علیه اشغالگری است. در اروپا "دماغشان را میگیرند و به سوسیال دمکراتها رای میدهند!"

کمونیسم کارگری در قبال این مواضع ناسیونالیستی و پوپولیستی و آنتی امپریالیستی موضع روشن و قاطعی دارد. بدوا باید خود مقوله "جنبش مقاومت" را مختصراً بررسی کرد.

"جنبش مقاومت"

پوپولیسم و چپ ناسیونالیست و آنتی امپریالیست و امروز اسلام زده، همواره راجع به "جنبش مقاومت" حرف زده است. نفس این مقوله برای ناسیونالیسم چپ چیزی در قلمرو اصول و قابل پشتیبانی بیقید و شرط است. مهم نیست که چه کسی، کدام نیروی ارتجاعی یا سوپر ارتجاعی و یا بقول خودشان "ملی و دمکرات" و یا چپ در راس این جنبش است و یا هر نیروئی چه رابطه نزدیک و دوری با یکی از نیروهای درگیر در "جنبش مقاومت" دارد. نفس "جنبش مقاومت" قابل دفاع است حتی اگر مرتجع ترین نیروها در راس آن باشند. مثلاً اگر امپریالیسم افغانستان و عراق را اشغال کرده است، از صدامیون تا مقتدی صدر و طالبانها و دیگران و یا در فلسطین حماس جزو نیروهای "جنبش مقاومت" اند. حتی وقتی اسلامیهها سفره شان را از حامیان چپ و استالینیست و پرو سویت و مائویست و تازه دمکرات امروز جدا میکنند، وقتی رسماً اسمشان را "جنبش مقاومت اسلامی" میگذارند، عده ای میگویند: خوب چپ نیست، حضور ندارد، معلوم است نصرالله و مقتدی صدر و هنیه "رهبر مقاومت" میشوند! عمدتاً صریحاً و بعضاً تلویحاً – و با یک پیف پیف "البته اینها ارتجاعی اند" – یا از این نیروها دفاع میکنند و بعنوان متحدین رسمی شان ظاهر میشوند و یا با دیده مثبت و غیر انتقادی به آن برخورد میکنند.

اما نفس مقوله "جنبش مقاومت" یک ترمینولوژی ناسیونالیستی است. سابقه تاریخی آن به جنبشهای ضد استعماری و استقلال خواهی و پروسه شکل دادن به دولت – ملت برمیگردد. حتی جبهه ها و جنبش آنتی فاشیسم که مواردی از آن را در تاریخ اروپا داشته ایم با این مقوله یکی نیستند. این مقوله تدریجاً وارد سنت سوسیالیسم خلقی جهان سومی و مشی چریکی شد و تماماً بر یک تبئین سیاسی ناسیونالیستی از جامعه و جدال طبقاتی و مسائل مشخص ملی مبتنی است. یعنی در دنیای سرمایه داری و در جامعه طبقاتی، "جنبش مقاومت" به هر تلاش در هر منطقه و کشوری که در آن یک ستم ملی وجود دارد و قائل شدن به اتحاد صفوف دو طبقه متخاصم و وحدت جنبشهای آن برای رفع مسئله و ستم مورد نظر اطلاق شده است. این موضع کمونیسم طبقه کارگر نبوده و نمیتواند باشد.

چپ ناسیونالیست در برخورد به مقوله "جنبش مقاومت" مواضع مختلفی دارد اما مفروضات سیاسی و تئوریک یکسانی دارد. کمونیسم کارگری با همین مفروضات مخالف است. اول، سمپاتی بحق با مردم تحت ستم را با جنبشی ناسیونالیستی ای که بنام آن بپا شده است یکی میداند و لذا نفس "جنبش مقاومت" برایش مقوله ای معتبر و در قلمرو اصول است. دوم، ممکن است با نیروی معینی- اینجا مثلاً حماس- مشکل "ایدئولوژیک" داشته باشد، اما باز "جنبش مقاومت" را برسمیت میشناسد که "متأسفانه" حماس یا حزب الله یا مقتدا صدر در راس آنست. اما به هر حال "جنبش مقاومت" است! امروز که دیگر با لطف عقاید منحنی پست مدرنیستی جوامع "کثیرالمله" است و اساساً "ملت و قوم" نقطه شروع دموکراسی است و به این اعتبار جنبشهای قومی و ملی جزو جناح چپ جامعه و حتی جزو "متحدین طبقه کارگر" اند. یک برخورد "چپ" تر اینست که "جنبش مقاومت" را تنها در صورتی برسمیت میشناسد که در راس آن یک نیروی انقلابی و یا دستکم ملی و ناسیونالیستی وجود داشته باشد. چون مطالبه حل مسئله ملی را در جدول سیاسی اش در چهارچوب مطالبات دموکراتیک دسته بندی کرده و طبق متدولوژی این چپ حل این مسئله را به بورژوازی واگذار کرده است. یک موضع افراطی "چپ" و البته غیر سیاسی و پرت دیگر اینست که به بهانه مخالفت با کلیه نیروهای مرتجع درگیر در "جنبش مقاومت" خود صورت مسئله را انکار میکند و یا از دستور خود خارج میکند. یعنی وجود ستم ملی و یک مسئله ملی واقعی را بعنوان یک مسئله سیاسی و نیاز فوری راه حل سیاسی برای رفع آنرا کنار میگذارد! یعنی داشتن سیاست مشخص در قبال معضل مشخص را فدای "خلوص نظری و ایدئولوژیک" میکند. این دیدگاهها که اساساً یک منشا فکری و سیاسی و تئوریک دارند در مواضع جنبش ملی اسلامی و ناسیونالیسم ضد امپریالیستی همواره و بدرجات مختلف حاضرند.

کمونیسم کارگری و مسئله ملی

کمونیسم کارگری بدهی خاصی به ترمینولوژی ناسیونالیستی "جنبش مقاومت" و روایات متفرقه از آن ندارد. هیچ دلیلی وجود ندارد که کمونیستها زیر چتر مقولات و فورمولبندیهای سنت ناسیونالیستی به مسئله ملی برخورد کنند. اگر معضلی امروز در دنیای سرمایه داری هنوز موجود است، مستقل از اینکه ریشه تاریخی و سابقه آن به چه زمانی برمیگردد، اعم از مسئله ملی و یا هر مطالبه دیگر و یا قوانین مذهبی و غیره، لابد در سرمایه داری امروز بازتولید میشود و به منفعت عده ای خدمت میکنند و به همین اعتبار باید توسط برنامه کمونیستی برای آزادی جامعه و رفع هر نوع ستم و تبعیض پاسخ روشن بگیرد. این یک رکن برابری طلبی و انترناسیونالیسم طبقه کارگر و تلاش برای اتحاد صفوف طبقه کارگر در مقیاس کشوری و منطقه ای و جهانی است. کمونیسم راساً برای حل ستم ملی و هر مسئله ملی مشخص سیاست و تاکتیک و استراتژی روشن خود را دارد. یادآوری یک جنبه اینجا ضروری است:

در ایران ما با مسئله ملی کرد روبرو هستیم. مسئله کرد بعد از مسئله فلسطین از معرفه ترین مسائل ملی خاورمیانه است. چپ ایران نیز متأثر از دیدگاههای مسلط جهانی با همین دیدگاهها و مواضع همواره روبرو بوده است. در کردستان ایران و بدنبال قیام ۵۷ ترم "جنبش مقاومت خلق کرد" وارد ادبیات چپ و کومه شد. این چیزی جز فشار سیاسی و تاریخی جنبش ناسیونالیستی در منطقه نبود. بعد از دوره ای این عنوان به "جنبش انقلابی خلق کرد" تغییر یافت که نشان درجه ای از مرزبندی

سیاسی با نیروهائی چون حزب دمکرات بود. همینجا باید اشاره کرد که اصرار حزب دمکرات به "انقلابی" خواندنش و یک پای "جنبش مقاومت" بودن متکی بر این مفروضات ناسیونالیستی و برای هضم کردن کمونیسم در "جنبش همگانی ملی" بود. اما همین عنوان جدید و عنوانهای دیگری مانند "جنبش کردستان" و غیره تدریجا در ادبیات کمونیستی کارگری نقد و تدقیق شدند. جامعه طبقاتی کردستان و عروج طبقه کارگر اجتماعا این مقولات را نقد کرده بود. افق سیاسی و اجتماعی دو طبقه متخاصم در هر گوشه دنیای سرمایه داری امروز جنبشها و احزاب و نیروهای خود را بیرون میدهد. ناسیونالیسم و کمونیسم بعنوان جنبشهای سیاسی، هر دو، برای یک مسئله واقعی و سیاسی و ابژکتیو مانند مسئله ملی پاسخ سیاسی و برنامه سیاسی دارند. اگر کل داستان جنبش ناسیونالیستی، و امروز اسلامی هم، زنده نگهداشتن "جنبش مقاومت" و از این مجرا کسب مشروعیت سیاسی جنبشی است، برای کمونیسم مطلقا ضرورتی وجود ندارد تعریف ویژه ای و "چی" از "جنبش مقاومت" بدهد. مقابله با ستم ملی به معنی قبول و برسمیت شناسی سیاسی و حل شدن در جنبش ملی و ناسیونالیستی نیست.

از نظر عملی و سیاسی، کمونیسم باید یک نیروی درگیر و فعال و با برنامه برای حل مسئله ملی، هر جا که وجود دارد، باشد. دلائل این امر روشن اند: اول، خصلت برابری طلبی کمونیستی و پایان دادن فوری به هر نوع ستم و تبعیض و اینجا رفع فوری ستم ملی. دوم، نفس وجود مسئله ملی که منشا تفرقه و ایجاد نفرت و شکاف در صفوف طبقه کارگر در مقیاس یک کشور و چند کشور است. انترناسیونالیسم طبقه کارگر و سیاست و استراتژی کمونیستی حکم میکند که موضوع را کاملا سیاسی ببیند و با ارائه راه حل سیاسی و تلاش برای حل موضوع، راه بسط و انکشاف مبارزه طبقاتی را هموار کند. سیاستی که از سر مخالفت با نیروهای ارتجاعی در یک جدال سرکوب و ستم بر مردمی و تبعات سیاسی و اجتماعی آنها نمیبیند، و همینطور سیاستی که صورت مسئله ناسیونالیسم و جریانات ارتجاعی را به بهانه وجود عینی ستم میپذیرد، هر دو بقایای ناسیونالیسم چپ اند و ربطی به کمونیسم طبقه کارگر ندارند. پاسخ کمونیسم به ستم ملی رفع ستم ملی است. پاسخ کمونیسم به مسئله ملی مشخص حل مسئله ملی از طریق برسمیت شناسی تشکیل دولت مستقل است. در هر مورد مشخص و بنا به پیشینه و وضعیت تاریخی و منطقه ای این راه حل تفاوتی دارد. اما بنیاد آن یکی است. در ایران برنامه ما سیاست روشنی برای حل مسئله کرد دارد. در فلسطین قطعنامه و سیاست حزب پیشروترین و انسانی ترین راه حل مسئله فلسطین است. سیاست ما در عین حال که قاطعانه علیه جنایت و سرکوب و اشغالگری دولت اسرائیل است، همزمان راه حل خود را به آوانس دادن به نیروهای مرتجع و یا فورمولاسیونهای ناسیونالیسم چپ و آنتی امپریالیست گره نمیزند.

جنایت در فلسطین باید فوراً متوقف شود و مسبب آن در یک دادگاه بین المللی محاکمه شوند. مسئله فلسطین باید فوراً حل شود. حل مسئله فلسطین کوتاه ترین راه انزوای تروریسم اسلامی و دولتی است. جنایت در فلسطین قلب بشریت آزادیخواه در جهان را فشرده و ریختن اشکها و سردادن فریادهای زیادی در همبستگی با مردم محروم و گرسنه و بی دفاع فلسطین را موجب شد. در عین حال این واقعه بار دیگر به شفاف تر کردن گرایشها و نیروهای سیاسی و موضع کمونیسم طبقه کارگر کمک کرد.

*

چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه؟



علی جوادی

جنگ ادامه سیاست در اشکال دیگر است. این کلیشه اگرچه کهنه است اما همچنان به قوت خود باقی است و کماکان چهارچوبی برای شروع ارزیابی از هر جنگی بدست میدهد. مساله نتیجتاً پرداختن به اهداف سیاسی نیروهای درگیر است. به سئوالات متعددی باید پاسخ داد. اهداف دولت اسرائیل از برپایی چنین جنگ و خون و آتشی در غزه چیست؟ در سوی دیگر، حماس چه اهدافی را در تداوم این جنگ جستجو میکند؟ زمان و شرایط کنونی چه جایگاهی در این جنگ خانمانسوز دارند؟ چرا غزه اکنون به صحنه جنگ تبدیل شده است؟

اما نمیتوان به ارزیابی از این جنگ پرداخت بدون آنکه احساس انسانی خود را در قبال این فاجعه بیان کرد. ما کمونیستیم. سیاست ما عین انسانیت ما است. اساس سیاست و سوسیالیسم ما انسان است. انسان، مستقل از تقسیم بندیهای کاذب ملی و قومی و مذهبی و کشوری. و این جنگی علیه انسانیت است. جنگی علیه ماست. آنهایی که به درد آمدن دلهای مردم در این فاجعه را به سخره میگیرند، بویی از انسانیت نبرده اند. گرایش ناسیونالیسم پرو اسرائیلی و پرو غربی در راس این سنت ضد انسانی قرار دارد. تصاویر نشاندهنده یک فاجعه انسانی و تاریخی اند. کودکانی که نشکفته پر پر شده اند. انسانهایی که همه چیزشان به گروگان گرفته شده است، تا نابود شوند. آن پدران و مادرانی که خود تکه تکه میشوند گویا در زمره خوشبخت ترین کشته شدگان هستند. نمی مانند تا شاهد نابودی تدریجی نزدیکان و همسایگان و عزیزان خود باشند. نمی مانند تا شاهد جسد خمپاره باران شده کودکان خود باشند. وارونه است، تلخ و دردناک است، اما این معنای امروزی خوشبختی در غزه است. قلب جهانی به درد آمده است. بشریتی که به خیابان می ریزد گوشه بسیار کوچکی از انسانهایی هستند که لعنت خود را بر مسببین این جنگ نثار میکنند.

برگی دیگر بر تاریخ خون و آتش و جنایت بشر اضافه شد. نزدیک به هزار و سیصد تن کشته و چند هزار تن مجروح و زخمی شده اند. هزار و سیصد تن در غزه و ۱۳ نفر در اسرائیل. روزی ۵۰ نفر در غزه در این جنگ بیست و چند روزه کشته شدند. روزی ۲۰۰ نفر مجروح و زخمی. بخش اعظم کشته شدگان انسانهایی هستند که هیچ نقشی در این جنگ و آتشی که یکی از بزرگترین ارتشهای نظامی جهان و موشکهای حماس ایجاد کردند، نداشته اند. قربانیانی هستند که از هر دو سو زندگی و سرنوشتشان به اسارت گرفته شده است. سهم کودکان بالاست. دولت اسرائیل مسبب اصلی چنین فاجعه ای است. حماس در تداوم بخشیدن به آن و اتکاء بر این زخم خونین. آنچه اسرائیل در غزه انجام

میدهد یک جنایت جنگی است. یک نسل کشی تمام عیار است. آنان که تداوم این آتش زمینه ساز بقاء و تغذیه سیاسی شان است، دشمنان آشکار مردم و انسانیت اند.

چرا جنگ؟

جنگ علی العموم دو سو دارد. اما این جنگی تروریستی است. تروریستی که عامل اصلی آن دولت اسرائیل است. دولت اسرائیل یکی از بزرگترین ارتشهای آدم کشی و کشتار در جهان را در اختیار دارد. این نیرو علی العموم محتاج جنگ و خونریزی است. ماشینی است که هر از چند گاهی باید به حرکت درآید. از این رو محتاج صحنه عملیاتی است. کشتار و آدمکشی بخشی از تعریف داده شده این ابزار جنگی است. قلدری و زور گویی رکن اصلی استراتژی عمومی این دولت است. چشم انداز و نقش منطقه ای این دولت توسط جریان‌های راست و سوپر ارتجاعی و قومی استوار شده است. اسرائیل یک ستون و متحد استراتژیک دولت آمریکا است. تلاش برای تامین هژمونی آمریکا در سطح جهان و منطقه در عین حال مستلزم برپایی چنین جنگهایی است. اسرائیل جایگاه ویژه ای در این استراتژی جهانی آمریکا برای تحکیم موقعیت سیاسی این نیرو ایفا میکند. از این رو جنگ برای دولت اسرائیل ابزاری برای تامین هژمونی منطقه ای و تغییر توازن قوای سیاسی در این راستا است. این جنگ در عین حال تلاشی برای نشان دادن مطلوبیت و جایگاه دولت اسرائیل در سطح جهانی است.

اما اهداف عمومی بیانگر اهداف مشخص و امروزی دولت اسرائیل از جنگ کنونی در غزه نیستند. نتیجتاً باید به اهداف ویژه دولت اسرائیل در این جنگ پرداخت. واقعیت این است که راست و ارتجاع در اسرائیل تحت فشار بین المللی برای حل مساله فلسطین قرار دارند. شرایط جهانی و منطقه ای تغییر کرده است. دوران تاریخی اشغال فلسطین عملاً به پایان رسیده است. حتی دست راستی ترین گرایش‌ها در آمریکا هم ایده کشور مستقل فلسطینی و راه حل "دو کشور" را ناچاراً و بطور دو فاکتو پذیرفته اند. به این مجموعه باید تغییر و تحولات در آمریکا را نیز افزود. قدرت دولتی در آمریکا دست به دست شده است. گرایش راست جایز را به گرایش سانترو و بعضاً چپ در طبقه حاکمه داده است. این تغییرات برای ارتجاع اسرائیل به معنای نزدیک شدن و ناچاراً تسلیم شدن به لحظه و زمان برسمیت شناخته شدن کشور مستقل فلسطین است. از قرار به لحظه کابوس نزدیک میشوند. نتیجتاً تعیین چند و چون کشور مستقل فلسطینی مساله اصلی اسرائیل است. و نه نفس آن. نتیجتاً سؤال این است: کدام فلسطین؟ کدام مختصات؟ کدام سرزمینها؟ کدام شرایط؟ تحمیل موقعیت برتر در تعیین چند و چون حل این معادله مساله پایه ای سیاست اسرائیل در این جنگ است. جنگ کنونی پرده ای در این راستا است. جنگ بر سر سرنوشت فلسطین و آینده است. هر آنچه امروز تخریب میشود، انسانهایی که به خاک و خون کشیده میشوند، قربانیان اهداف دولت اسرائیل در تعیین مشخصات فلسطین آتی از زاویه این نیرو است.

در سوی دیگر این جنگ حماس قرار دارد، یک جریان اسلامی تا مغز استخوان ارتجاعی. کوچکترین ربطی به درد و ستم مردم فلسطین ندارد. انگلی است که از وجود زخم تاریخی بر پیکر این مردم تغذیه میکند. این جریانی تروریست و اسلامی است. ترور و آدمکشی ابزار پیشروی سیاسی این

جریان و تمام نیروهای اسلام سیاسی است. این جریان برای بقاء نیازمند باز نگهداشتن این زخم دیرینه است. مساله فلسطین سرمایه سیاسی این جریان است. این جریانی است که کشته شدن مردم بیگناه غزه برایشان سرمایه سیاسی بیشتر ایجاد میکند. خالد مشعل رهبر این جماعت اوباش با وقاحت خاصی این سیاست را فورموله میکند. رسماً میگویند در اثر کشتار و آدمکشی ارتش اسرائیل تقویت شده اند. علناً میگویند که هر چقدر اسرائیل بیشتر این مردم را میزند این جریان تقویت میشود. بعضاً حقیقت تلخ و دردناکی را بیان میکنند. نتیجتاً جنگ و تداوم وجود مساله فلسطین در شرایط کنونی ابزاری برای قدرتمند شدن این جریان است. این جریان خواهان صلح نیست. جنگ و ترور رکن پایه ای و استراتژیک قدرتگیری این جریان است. ماشین آدمکشی دولت اسرائیل زمینه ای برای بقاء و گسترش این جریان است.

اما دلایل ویژه حماس برای تداوم بخشیدن به این جنگ کدامست؟ چرا از این جنگ استقبال میکند؟ چه اهدافی را مد نظر دارند؟ در پاسخ باید به مولفه های زیر اشاره کرد: حماس بدنبال تغییر موقعیت سیاسی و جایگاه خود در جامعه فلسطین است. بدنبال تحکیم موقعیت ارتجاعی خود است. در غزه در پس یک کشمکش ارتجاعی توانست جریان ناسیونالیست الفتح را که در حال حاضر گرایش پرو غربی بر آن حاکم است، حاشیه ای کند و قدرت در غزه را یکسره قبضه کند. موشک پراکنی حماس در ادامه محاصره اقتصادی غزه توسط اسرائیل به این جریان زمینه ای برای تغییر موقعیت حماس بدست میدهد. حماس در پس این جنگ به دنبال تغییر موقعیت خود است. مساله حماس اسرائیل نیست. علیرغم تمام تبلیغات و ادعاهای کاذب این جریان، اسرائیل هدف این تقابل نیست. جنگ و گریز و کشمکش با اسرائیل مجرای برای قدرتمند شدن حماس در کل منطقه فلسطینی است. حماس به مقابله با اسرائیل می پردازد اما هدفش اسرائیل نیست. هدف تحکیم سلطه سیاسی در سرزمینهای فلسطینی است. هدف حاشیه ای کردن جریان الفتح و تبدیل شدن به نیروی شماره یک در ساحل غربی و غزه است. این هدف حماس در پس این جنگ است. مساله حماس قدرت سیاسی است. از اینرو در این جنگ فقط باید باقی بماند. برای این جریان اسلامی مساله این نیست که چه تعداد از مردم بیگناه غزه و یا اسرائیل کشته میشوند. برای حماس کافی است باقی بماند تا بتواند خود را با مانورهای بعدی در مقام نیروی اول در فلسطین قرار دهد.

چرا الان؟

قدرت و محدوده مانور اسرائیل در حال محدود شدن است. تغییر و تحولات در آمریکا، فشار بشریت آزادیخواه برای تغییر، زمان و حلقه را برای راست و ارتجاع اسرائیل تنگ تر کرده است. نتیجتاً برای ارتجاع اسرائیل پیش از آنکه دریچه های بیشتری بسته شوند، باید عمل کرد. دوران پایانی ریاست جمهوری جورج بوش شاید به اعتباری مناسبترین شرایط برای پیشبرد این اهداف باشند. میان پرده ای است که میتواند با دست بازتری بزند. برخلاف تصورات رایج در تحلیل های ژورنالیستی، انتخابات اسرائیل نقش چندانی در تعیین زمان این جنگ ایفا نمیکرد. این بار همه جناحهای دولت اسرائیل در تهاجم به غزه و براه انداختن قتل عام در این منطقه همصدا بودند. همزمانی این جنگ با آخرین پرده های دوران حاکمیت نئوکانسرواتیوها مساله تعیین کننده ای تر در تعیین زمان و مدت این جنگ بود. پنجره زمانی کوچکی برای اقدام جنگی با آزادی عمل همه جانبه وجود داشت. آتش بس

شش ماهه به پایان رسیده بود. اسرائیل فشار اقتصادی و گرسنگی دادن به مردم را تشدید کرده بود. احتمال عکس العمل بسیار بود. دولت اسرائیل برای چنین اوضاعی از پیش آماده شده بود. و زمینه ها را برای راه اندازی یک جنگ هوایی و دریایی و زمینی فراهم کرده بود.

در طرف دیگر، حماس خواهان اجتناب از این جنگ نبود. برای این جریانات جنگ مانده ای آسمانی است. از این رو به استقبال جنگ رفت. ادامه محاصره اقتصادی، درد و رنج بی سابقه این مردم به حماس مشروعیتی در از سر گیری جنگ و تلاش برای تغییر این وضعیت میداد. حماس نیازمند جنگ برای تغییر توازن قوای سیاسی میان خود و جریان رقیب، الفتح، بود. و چه شرایطی بهتر از آن که مردمی به نابودی تهدید شده اند، دولتی که آماده حمله و جنگ است و جریانی که میتواند بر کشته های مردم و قربانیان این جنگ، برای خود سرمایه سیاسی بیشتری بسازد و راه رسیدن این جریان را به قدرت سیاسی را هموار کند. حماس با محاسبه مجموعه این شرایط به استقبال جنگ رفت. به موشک پراکنی ها ادامه داد. بهانه های بیشتری را در اختیار ارتجاع اسرائیل قرار داد.

چرا غزه؟

این جنگ قدرت در منطقه است. غزه جدیدترین صحنه چنین کشمکشی است. آن فاکتوری که غزه را به عنوان صحنه عملیات چنین جنگی مطرح کرده است عمدتاً به مساله تقابل دو قطب تروریستی در منطقه برمیگردد. پیشبرد سیاست قدر قدرتی و قدری اسرائیل مستلزم از میان برداشتن هر نوع قدرت مقابله ای است. برای اسرائیل جنگ باید به تضعیف جدی و یا نابودی حماس منجر شود. بطوریکه نتواند وزن و دخالتی در تعیین و چند و چون موقعیت آتی فلسطین داشته باشد. از طرف دیگر مساله جدال دو قطب تروریستی مساله ای محوری در سطح منطقه است و تاکنون به کشمکشهای مهمی در سالهای اخیر دامن زده است. جنگ در لبنان پرده پیشین چنین جدالی بود. اسرائیل برای شرایطی تلاش میکند که اسلام سیاسی و نیروهای متعدد آن نتوانند در غزه عرض اندام کنند. نتوانند غزه را به پایگاه و جبهه ای برای اسلام سیاسی تبدیل کنند. برای اسرائیل جنگ در غزه پیش در آمد جنگی است که بتواند محدوده های منطقه امن اسرائیل را گسترش دهد. مساله محدود کردن نیروی تسلیحاتی حماس یک مساله این جنگ است. جنگ در غزه در محور تلاقی دو تقلا قرار دارد. تقلائی برای تسلیم شرایط خوار و خفت آورتر برای تعیین آینده کشور فلسطین و از طرف دیگر جنگ غزه جبهه ای از تقابل دو قطب تروریستی جهان معاصر است.

در سوی دیگر حماس به دنبال موقعیت برتر سیاسی در فلسطین است. جنگ و تروریسم ابزاری برای دستیابی به این هدف ارتجاعی است. حماس به این جنگ نیاز داشت. چرا که برای تبدیل شدن به نیروی برتر در فلسطین نیازمند تحمیل خود بمثابه یک نیروی سیاسی در سطح منطقه و فرای نیروهای اسلام سیاسی است. قدرت گیری حماس در فلسطین با ایزوله شدن بیشتر این نیرو در سطح بین المللی و عدم برسمیت شناسی آن همراه بود. حماس باید این معادله را برهم میزند. حماس نمیتواند نیروی اول در فلسطین باشد بدون اینکه بمثابه نیرویی در قدرت برسمیت شناخته شود. حماس به استقبال جنگ رفت. کشته ها و زخمی های مردم بیگناه زمینه ای برای مشروعیت ارتجاعی این نیرو

است. شرکت حماس در کنفرانس قطر، برسمیت شناخته شدن دو فاکتو، عملا تامین کننده چنین موقعیتی است.

پس از آتش بس یکطرفه

اعلام آتش بس یکطرفه از جانب اسرائیل و متعاقبا اعلام آتش بس یک طرفه و یک هفته ای از جانب حماس به جنایت در غزه پایانی موقت داد. اسرائیل اعلام کرد که در این جنگ ضد انسانی به اهداف خود رسیده است. حماس هم اعلام کرد که پیروز شده است. رجزخوانی های این نیروهای ارتجاعی از هر دو سو بلند است. انتظار دیگری هم نمیتوان داشت. غزه ویران شد. هزاران نفر کشته و زخمی شدند تا جنگ قدرت در فاز دیگری به پیش برده شود. پیش از آتش بس طرفین اعلام میکردند که هرگز حاضر به رسمیت شناسی یکدیگر نیستند. یک مانع جدی را عدم برسمیت شناسی اعلام میکردند. اما با تغییر شرایط این مانع به یکباره دود شد و از میان رفت. از یکطرف اسرائیل تحت فشار عظیم بین المللی قرار گرفته بود، از طرف دیگر حماس نمیتوانست به جنگ ادامه دهد. ادامه جنگ برای حماس با ریسک و مخاطرات بالایی میتوانست همراه باشد. این بار نیز هر دو طرف به استقبال آتش بس رفتند.

این آتش بس ناپایدار و موقت است. تا زمانیکه اسرائیل وادار به برسمیت شناسی کشور مستقل فلسطینی نشود، تا زمانیکه نیروهای ارتجاعی قوم پرست و اسلامیت در دو سوی این تقابل حاشیه ای و ایزوله نشوند، جنگ قاعده و آتش بس استثنایی بر قاعده است. پایان دادن به این وضعیت کار بشریت متمدن، کار اردوی آزیخواهی و برابری طلبی و انسانیت و کمونیسیم کارگری است. *

جشن پیروزی حماس بر ویرانه های غزه



آدر ماجدی

جنگ اسرائیل علیه غزه پس از سه هفته به یک آتش بس شکننده منجر شد. از آغاز جنگ، حماس اعلام کرد که هر چه تعداد "شهادا" بیشتر شود، حماس قوی تر می گردد. به زبان آدمیزاد یعنی هر چه اسرائیل وحشیانه تر قتل عام کند، موقعیت حماس بهتر می شود. وقاحت و ارتجاع تا چه حد! با این حساب حماس اکنون در پوست خود نمی گنجد. بیش از 1300 کشته و 5300 نفر مجروح وضعیت حماس را باید بمراتب بهبود بخشیده باشد.

فلسطین در یک دور تسلسل سیاه اسیر شده است. کشتار و ترور و جنایت از هر سو موقعیت جریانات راست، قشری و فناتیک مذهبی را در سوی دیگر تقویت می کند و برای کشتار بیشتر توجیه فراهم میکند. مردم فلسطین در یک بن بست سیاسی - اجتماعی گرفتار آمده اند. از زمان آغاز پروسه صلح این جریانات راست و قشری بودند که با صلح خصومت ورزیدند و عملا در مقابل آن مانع تراشی کرده اند.

روز سه شنبه 20 ژانویه، روز خروج ارتش اسرائیل از غزه، حماس تظاهرات جشن پیروزی سازمان داده بود. مردم دردمند غزه که به عزاداری عزیزان شان نشسته اند، مردمی که به ویرانی و بی خانمانی می اندیشند، انسان هایی که در بن بست زندگی فلسطینی ها و سرنوشت یک میلیون و نیم اسیر غزه تعمق می کنند، پدر جوانی که شاهد شلیک کردن سرباز اسرائیلی به دو کودک 7 ساله و دو ساله اش بوده و مستاصل می گفت که آینده ای وجود ندارد و با خشم و غم می نالید که حتی یک قطعه عکس از کودک دلبندهش ندارد، به این جشن پیروزی چگونه برخورد خواهند کرد؟

دو جریان جنایتکار و تروریست، دولت اسرائیل و حماس اعلام پیروزی کرده اند. این پیروزی به چه معنا است؟ آیا این فریاد های پیروزی، صرفا برای سرخ نگاه داشتن صورت است؟ یک تبلیغات جنگی است؟ تا آنجا که به این دو نیروی کثیف مربوط می شود، این یک پیروزی واقعی است. برای آنها کشتار و قتل عام و تخریب و ویرانی مساله ای نیست. بالعکس، آنها در این شرایط شکوفا می

شوند. جشن پیروزی برای حماس واقعی است. حماس از نظر سیاسی پر نفوذ تر شده است. سازمان ملل دو فاکتو آن را برسمیت شناخته است. این جنگ برای حماس تبلیغات بسیار مفیدی بود.

دولت اسرائیل نیز یک هدف سیاسی از این جنگ دنبال می کرد. اسرائیل از نظر منافع خود لازم می دید که در آخر ریاست جمهوری بوش و پیش از سر کار آمدن اوباما یک حمله وسیع به غزه انجام دهد و شرایط صلح را حتی سخت تر و پیچیده تر کند. بعلاوه بزودی وقت انتخابات در اسرائیل است، احزاب راست به جنگ و میلیتاریسم برای انتخاب شدن نیاز دارند.

از دید یک انسان شریف و آزادیخواه، انسان دوست و کمونیست این جنگ جز کشتار و تخریب، ویرانی و ارتجاع حاصلی نداشته است. این کشتار و نابودی از دید انسانی که در اهداف کثیف و ارتجاعي دو طرف این جنگ شریک نیست، یک غم و درد عمیق ایجاد کرده است. اما نزد این حیوانات کثیف این جنگ یک برکت و پیروزی است. تنها راه خلاصی از این دور تسلسل، این کشتار و ویرانی برسمیت شناسی دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین است. مقابله با ارتجاع در هر دو سو پس از این صلح امپریالیستی امکان پذیر خواهد بود. حل مساله فلسطین به مردم فلسطین و اسرائیل امکان می دهد تا با ارتجاع در کشور خود، با نیروهای سیاه و قشری مذهبی و با تروریسم مقابله کنند. حل مساله فلسطین به مردم کل منطقه امکان می دهد تا بطور جدی با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی تسویه حساب و این نیروی سیاه را حاشیه ای کنند.*

ائتلاف ناتنیاھو-لیبرمن در قدرت، آپارتاید جنسی رسمی در اورشلیم

آینده چگونه رقم خواهد خورد؟

ایده تشکیل سازمان "اکس یهودی"



آذر ماجدی

بنجامین ناتنیاھو رهبر حزب دست راستی اسرائیل در ائتلاف با جریان ارتدوکس یهودی به رهبری لیبرمن امروز رسماً دولت را بدست گرفت. ناتنیاھو اعلام کرده است که خود را به طرح و توافقات تاکتونی در مورد راه حل "تشکیل دو دولت" پایبند نمیداند. لیبرمن که نماینده ارتجاعی ترین جریان سیاسی و یهودی گری است وزارت امور خارجه را بدست گرفته است. ناتنیاھو ضمناً به اوپاما اولتیماتوم داده است که در صورتی که مانع دستیابی رژیم اسلامی ایران به سلاح هسته ای نشود، اسرائیل رسماً عمل خواهد کرد.

ناظرین سیاسی امور خاورمیانه با نگرانی بسیار اتفاقات اخیر در اسرائیل را دنبال میکنند. افشاء شده است که ناتنیاھو با شرکتی برای گسترش ستلمنت های یهودی نشین در ساحل غربی به توافق رسیده است. محمود عباس امروز طی پیامی به اوپاما، از او خواسته است که دولت اسرائیل را برای پذیرش طرح دو دولت تحت فشار گذارد. کلیه شواهد از چرخش بیشتر به راست و فنانیسم یهودی گری در جامعه اسرائیل، پس از حمله اخیر به غزه، خبر میدهد.

علاوه بر تشکیل یک دولت اولترا راست و ارتدوکس یهودی در اسرائیل، انتخابات شهرداری در اورشلیم یک یهودی ارتدوکس را به پست شهردار انتخاب کرده است. این شهردار پا در جا پای رژیم اسلامی گذاشته است و هم خونی خود را با جریان اسلام سیاسی به نمایش گذاشته است. طبق بخشنامه صادره توسط شهرداری، اولین اقدامات استقرار یک آپارتاید رسمی در اورشلیم آغاز شده است. از این پس زنان باید از درهای عقب و مردان از درهای جلو سوار اتوبوس شوند.

مذهب یهود از نظر زن ستیزی ذره ای از اسلام کم نمی آورد. موقعیت زنان در محیط های مذهبی اسرائیل بسیار وخیم و دردناک است. سوءاستفاده جنسی از کودکان و زنان، خشونت علیه زنان و بیحقوقی آنها در این محیط شباهت بسیاری به موقعیت زنان و کودکان در محیط های مذهبی اسلامی دارد. این اقدام اخیر هم خونی این دو مذهب و پیروان آن را بخوبی به نمایش گذاشت.

این مساله که پس از هر جنگ و حمله به فلسطین جریان راست و یهودی گری فناتیک و قشری در جامعه رشد میکند، یک واقعیت شناخته شده و از نظر تاریخی تجربه شده است. این مساله که دو جریان راست در اسرائیل و فلسطین مانع از شکل گیری صلح و به عقب کشیدن جامعه و افزایش و گسترش نفرت قومی در دو جامعه هستند، مساله ای است که بارها مورد اشاره ما قرار گرفته است. وقایع دو سه ماه اخیر، یکبار دیگر این واقعیت تلخ و دردناک را در مقابل چشمان دنیا قرار داده است.

البته باید یادآوری شود که در واکنش به این شرایط جامعه اسرائیل قطبی تر شده است و تنش میان طرفداران صلح و چپ در جامعه اسرائیل با راست گرایان و جریانان موسوم به ارتدوکس یهودی تشدید شده است. در جامعه اسرائیل یک جریان اقلیت اما قوی طرفدار صلح وجود دارد که مدام علیه سیاست های ضد فلسطینی و جنگ طلبانه دولت دست به اعتراض میزند. در طول جنگ غزه نیز ما شاهد گسترش این اعتراضات بودیم. اکنون جریانی در اورشلیم از سربازانی که از رفتن به جنگ علیه فلسطینی ها امتناع میکنند، شکل گرفته است. این جوانان بجای جبهه جنگ به زندان میروند و اخیرا اعلام کرده اند که حقوق زمان سربازی خود را برای بازسازی غزه به جریانات فلسطینی خواهند داد.

این واقعیات را باید در مقابل حمید تقوایی قرار داد که در زمان جنگ غزه با توسل به تبلیغات جنگ طلبانه وزارت دفاع اسرائیل و با گرفتن انگشت حمله به سوی حماس، عملا جنگ غزه را توجیه کرد و تا آنجا پیش رفت که ما را که دولت اسرائیل را بخاطر کشتار مردم غزه و محاصره اقتصادی این مردم شدیداً محکوم کردیم، با ریشخند مورد سوال قرار داد که: "آیا اومانیسیم تان گل کرده است؟! هم اکنون جریانات صلح طلب و انسان دوست در اسرائیل در تلاش محکوم کردن ارتش اسرائیل به ارتکاب جنایت جنگی هستند. اما این رفیق سابق اعلام کرد که ماهیت جنگ را تعداد کشته های طرفین تعیین نمیکند. ظاهراً مهم نیست که 400 کودک در اثر حمله اسرائیل با توپ و تانک و بمب های فسفری به فجیع ترین شکلی در غزه کشته شدند.

بنظر میرسد که دیگر بی فایده است که این جریان راه گم کرده و در سرایش پوپولیسم افتاده را متوجه حقایق و واقعیات انسانی زندگی کرد. اپورتونیسیم پراگماتیستی، ضد رژیم گری صرف، سرنگونی طلبی بهر قیمت و ایده عامیانه "دشمن دشمن من، دوست من است" متأسفانه راه آنها را تعیین کرده است. اما اتفاقات اخیر در اسرائیل سوالی را در مقابل جریان اکس مسلم قرار میدهد. باید از این جریان پرسید: آیا فکر نمیکنید که مناسب باشد با توجه به تحولات اخیر در اسرائیل و رسمیت یافتن آپارتاید جنسی در اورشلیم، به طراح "مبتکر" اکس مسلم، که با افتخار و علاقه بسیاری از او یاد میکنید، توصیه کنید جریانی به اسم اکس یهودی راه بیاندازد؟ اسلام و مذهب یهود از لحاظ ارتجاع و کثافات ضد زن، ضد حقوق انسان و کودک و ارتجاعی گری همتای یکدیگرند. اسلام سیاسی و یهودی گری سیاسی خاورمیانه را به قهقرا کشانده اند و در جنگ دو قطب تروریسم نقش اساسی دارند. با این حساب اکس مسلم به همتای اکس یهودی نیز نیازمند است. اما حدس میزنم که آقای مایکل اشمیت با این طرح مخالفت خواهد کرد و آن را آنتی سمیتیسم خواهد نامید! *

چرا وزارت خارجه دولت اسرائیل به دست و پا افتاده است؟

گفتگو با آذر ماجدی در پاسخ به منشه امیر

یک دنیای بهتر: قبل از اینکه به بررسی جوانب متعدد مطلب آقای منشه امیر، مسئول بخش فارسی رادیو اسرائیل و سردبیر وب سایت فارسی زبان وزارت امور خارجه اسرائیل، بپردازیم اجازه دهید به لحن و روش کاربرده شده در این مطلب اشاره ای کوتاه بکنیم. ادبیات این مطلب واقعا چشمگیر است: "کژاندیش"، "بی سواد"، "ناآگاه"، "فریبکار"، "غرض ورز"، "یهود ستیز"، "پشتیبان حماس"، و "زیر علم جمهوری اسلامی" گوشه ای از مجموعه "ادبی" ایشان است. بنظر میرسد که نقدهای مستمر، پیگیر و رادیکال ما آنچنان موثر بوده که چنین برخورد هیستریک و زشتی را در سایت رسمی وزارت امور خارجه دولت اسرائیل لازم کرده است. بنظر میرسد که به سبک همیشگی دولت اسرائیل، میخواهند با قلدر منشی و زورگویی منتقد را ساکت کنند. تصور شما چیست؟ چرا در این سطح به تحرک افتاده اند؟ بنظر از عدم کارایی مدافعین ریز و درشتشان امثال نوید اخگر و افراد و جریانات دیگر ناامید شده اند؟ چه اتفاقی افتاده است؟

آذر ماجدی: بنظر من این برخورد آقای منشه امیر در سایت رسمی وزارت امور خارجه اسرائیل تنها مهر تأییدی است بر استحکام و موثر بودن مواضع تاکنونی ما. علت برخورد هیستریک و خارج از نزاکت ایشان در سایت رسمی دولتی، استیصال و خشم دولت اسرائیل از موضع اصولی، محکم و سازش ناپذیر ما است. هر چند که برخورد ایشان بسیار زشت و توهین آمیز است، اما من شخصا آن را نشان موفقیت و کارایی برخورد ها و نقد های حزب میدانم.

ابتدا کارمندان جونیور شان مداوما به مواضع ما در قبال جنگ غزه، محکوم و افشاء کردن جنایات دولت اسرائیل، و اعلام موضع اصولی ما در قبال مساله فلسطین برخورد میکردند. مقالات آقای نوید اخگر در سایت وزارت امور خارجه اسرائیل منتشر میشود. ما برخورد های ایشان را در سطح پاسخگویی ندیدیم. از آنها گذشتیم. در واقعیت امر نیز کسی در اپوزیسیون ایران ایشان را جدی نمی گیرد. بی تأثیری برخورد های نوید اخگر و موثر بودن برخوردهای ما روسا را به قلم زنی کشاند. اما از نظر لحن و شیوه برخورد تفاوت چندانی میان رئیس و مرئوس وجود ندارد.

اگر نقدها و مواضع ما بی تأثیر بود، وزارت امور خارجه اسرائیل خود را موظف به پاسخگویی نمیدید. مواضع ما چه در جامعه ایران و چه در سطح بین المللی برد و تأثیر دارد. دولت اسرائیل هزینه بسیاری صرف کرده است تا از مبارزه و ضدیت بخشی از اپوزیسیون رادیکال ایران علیه اسلام سیاسی و رژیم اسلامی بنفع خود استفاده کند. باید اذعان کرد که تا حدودی نیز در این زمینه موفق بوده است. چه در میان اپوزیسیون ایرانی و چه در سطح بین المللی توانسته است بخشی از ضدیت و نفرت موجود علیه اسلام سیاسی را بنفع خود کانالیزه کند.

نزد دولت اسرائیل ما به یک مانع بزرگ در این عرصه بدل شده ایم. نقد مداوم، پیگیر و رادیکال ما از هر دو قطب تروریستی و محکوم کردن جنایات و ارتجاع هر دو قطب تروریسم یک اصل بنیادی

سیاست ما است و این سیاست در سطح بین المللی با موفقیت روبرو است. من شخصا در فعالیت های بین المللی این مساله را بخوبی تجربه کرده ام. اقناع افراد دو دل و ناروشنی که علیه تروریسم اسلامی و ارتجاع اسلامی هستند به ضرورت محکوم کردن اسرائیل و آمریکا و اتخاذ یک موضع سوم کار بسیار ساده ای است. دولت اسرائیل این واقعیت را متوجه شده است. لذا رسما به موضعگیری علیه ما دست زده است. و در این راه کلیه مقررات و مبادی دیپلماتیک را نیز زیر پا گذارده است. از این نظر باید گفت که الحق و الانصاف با همتای اسلامی خود تفاوتی نمیکند.

یک دنیای بهتر: در این مقاله تلاش مضحکی شده است که نقد شما به ارتجاع اسرائیل را معادل دفاع از تروریسم اسلامی قرار دهند. اتهام کتیف دفاع از "رژیم اسلامی" را مثل نقل و نبات پرتاب میکنند. این اتهامات مسلما فاقد هر گونه ارزش و پاسخگویی هستند. اما جریانی که خودش در پایه گذاری حماس نقش داشته است و این هیولای اسلامی را ساخت تا به جان مردم فلسطین بیندازد، این ژست، بنظر، زیادی توخالی میرسد. در نگرش این جریان از قرار هر کسی که منتقد سیاستهای رسمی دولت ارتجاعی و تروریست اسرائیل باشد، در کمپ تروریسم اسلامی قرار دارد. "هر که با ما نیست، بر ماست." ارزیابی تان از این چهارچوب فکری ارتجاعی چیست؟ دستگاه رژیم اسلامی هم هر مخالف خود را به جانبداری از اسرائیل متهم میکند. تشابه این سیاست را با سیاست آدمکشان رژیم اسلامی چگونه می بینید؟

آدر ماجدی: این یک سیاست پاخورده و کاملا شناخته شده است. بنظر من اینها باهوش تر از آن هستند که ما را مدافع رژیم اسلامی بدانند، این سیاست حمله دفاعی است. آنها میکوشند که از این درک عامیانه و پوپولیستی "دشمن دشمن من دوست من است" استفاده کنند. این متداول ترین روش دسته بندی کردن نیروها است. از همین رو است که می بینیم هم دولت اسرائیل و هم رژیم اسلامی هر دو علیرغم ضدیت کامل با یکدیگر از این روش استفاده میکنند. این روش در میان برخی نیروهای چپ نیز روشی جا افتاده است. یکی از فعالیت های دائم ما نقد این روش و جا انداختن روش و سیاست رادیکال و اصولی بوده است.

بطور نمونه اکنون در سطح بین المللی یک گرایش قوی ضد اسلامیستی وجود دارد که کاملا در کنار آمریکا و اسرائیل ایستاده است. در این میان نیروهای سکولار و مدافع آزادی بیان و آزادی های مدنی را نیز مشاهده میکنیم. از آن سوی جریانات چپ موسوم به ضد امپریالیست موضعی به همین میزان نادرست و ارتجاعی ولی در نقطه مقابل اتخاذ میکنند. آنها بدرست از حق مردم فلسطین دفاع میکنند، به درست به سیاست های قلدر منشانه و امپریالیستی آمریکا نقد دارند، در نتیجه به دفاع از حماس، حزب الله و رژیم اسلامی در میغلطند. موضع ما یک موضع سوم است. ضدیت با هر دو قطب و تلاش برای سازمانیابی یک قطب سوم.

یک واقعیت واقعا تاسف آور و دردناک مشاهده رفقای سابق در "حزب کمونیست کارگری" در کنار قطب تروریست دولتی است. آنها نیز به پیروی از این سیاست پوپولیستی، از سر ضدیت با رژیم اسلامی و اسلام سیاسی، از فرط هیجان برای سرنگونی رژیم اسلامی به موضع دفاع بعضا خجولانه و بعضا صریح از اسرائیل افتاده اند. در مورد جنگ غزه ما شاهد یکی از بزرگترین گاف های رهبری این حزب بودیم؛ زمانی که لیدرشان محکوم کردن دولت اسرائیل در سرکوب و کشتار مردم غزه توسط ما را به زیر سوال برد و با لحنی تمسخر آمیز از ما پرسید که "آیا اومانیسیم تان گل کرده است؟" یا

اینکه پرسید به شما چه مربوط که اسرائیل را محکوم کنید، مگر میخواهید دولت اسرائیل را سرنگون کنید؟

بنظر من این برای دولت اسرائیل یک موفقیت بزرگ است که موفق شده این حزب را در مجادله بین المللی به قطب تروریست دولتی نزدیک کند. زمانی که رهبری این حزب حل مساله فلسطین را به از بین بردن حماس موکول میکند، درست در کنار دولت اسرائیل قرار میگیرد. دولت اسرائیل نیز همین موضع و همین استدلال را مطرح میکند و برای رسیدن به آن کشتار جمعی هم میکند. به خاک و خون کشیدن غزه تلاشی در این جهت است. زمانی که به کل تصویر اپوزیسیون ایران و جریانات بین المللی نگاه میکنید، آنوقت خشم و عصبانیت وزارت امور خارجه اسرائیل را بهتر درک میکنید. ما یک مانع بزرگ در مقابل پیشبرد این سیاست بسیار کارساز ارتجاعی ضد فلسطینی برای دولت اسرائیل هستیم.

یک دنیای بهتر: یک رکن تبلیغات ارتجاعی دولت و جریانات دست راستی اسرائیل تکیه بر ظلم و ستم تاریخی است که جریانات فاشیستی بر مردم منتسب به "یهود" در اروپا و در نقاط دیگر جهان اعمال کرده اند، مشخصا قتل عام و نابودی چندین میلیون انسان بدست دولت فاشیست آلمان در دوران جنگ جهانی دوم است که یکی از بزرگترین فجایع تاریخ بشری است. این جریان هر نوع انتقادی به سیاست های دولت اسرائیل و به ظلم و ستمی که بر مردم فلسطین از طرف این دولت اعمال میشود را "یهودی ستیزی" و "آنتی سمیتیزم" مینامد. به این مساله چگونه باید برخورد کرد؟ چگونه باید مبارزه علیه آنتی سمیتیزم و همچنین نقد سیاستهای ارتجاعی دولت اسرائیل و مبارزه علیه مذاهب، اسلام، یهودیت و مسیحیت را پیش برد؟ اخیرا آدمکشان اسلامی هم به این حربه متوسل شده اند، مخالفت با اسلام و اسلام سیاسی را کینه توزی با مردم مسلمان مینامند. ظرایف این مبارزه کدامند؟

آذر ماجدی: این روش نیز یک روش شناخته شده است. بسیاری کسانی که میکوشند پایمال کردن حقوق دیگران و اعمال خشونت علیه دیگران را بخاطر ستم و خشونت که در مقطعی دیگر بر آنها اعمال شده است، توجیه کنند. در رابطه با "ملت ها" یا "نژادها" نیز این مساله کاملا صدق میکند. گرایشات ناسیونالیست با این توجیه که "ملت" شان تحت ستم ملی قرار گرفته است، ستم و خشونت بر مردم منتسب به ملل دیگر، بویژه "ملت ستمگر" را توجیه و بعضا تقدیس میکند. این روش هم از نظر سیاسی - تاریخی و هم از نظر روانشناسانه کاملا شناخته شده است.

آیا این یک روش قابل قبول است؟ بهیچوجه. ممکن است در تحلیل چرایی یک واقعه سیاسی - اجتماعی بتوان این فاکتور را دخیل کرد، اما این اصلا بمعنای توجیه جنایت یا خشونت نیست. هیچ جنایتی، جنایت دیگری را توجیه و قابل قبول نمیکند. این یک اصل مهم و پایه ای انسانی است. روشن است که باید کسی را که مرتکب جنایت شده است محاکمه و مجازات کرد، اما قربانی مجاز نیست که با اتکاء به ستمی که در حق او روا شده است، دیگران را مجازات کند.

هولوکاست و کشتار مردم یهود در دوره جنگ جهانی دوم و بدست فاشیسم هیتلری یک فاجعه دردناک و شرمناک تاریخ بشری است. باید این جنایت را بخاطر داشت تا از تکرار آن جلوگیری کرد. این فاجعه را باید محکوم کرد. اما این کشتار، اجازه نامه ای برای جریانات ناسیونالیست یهودی و دولت اسرائیل

برای کشتار و قتل و عام انسان های دیگر تحت نام انتقام، مجازات یا "دفاع از خود" نیست. قطعاً باید جانیان فاشیست به محاکمه کشیده میشدند، اما کل جامعه بشری دین ویژه ای به انسان های منتسب به یهود ندارد.

اکنون بیش از نیم قرن است که دولت اسرائیل و جریان قوم پرست یهودی دارد تحت نام "دفاع از خود" و با توجیه انتقام کشتار یهودیان، مردم فلسطین را قتل و عام میکند، خانه هایشان را بر سرشان خراب میکند، بمب فسفر بر روی کودکانشان میریزد، آواره شان میکند، و یک تروریسم دولتی سازمان یافته را علیه این مردم سازمان داده است. این شرایط با هیچ معیاری قابل توضیح و توجیه نیست. ممکن است کشتار فجیع دوران جنگ و "پوگروم" هایی که هر از چند گاهی در کشورهای مختلف و در طی تاریخ علیه یهودیان سازمان داده میشده موجب کوچ مردم منتسب به یهود به سرزمین فلسطین و اکنون اسرائیل شده باشد. تلاش برای "ایمن سازی" خود به یک خواست قوی برای کشور سازی بدل شده است. این پدیده را تاریخاً میتوان این چنین توضیح داد. اما این توضیح بمعنای توجیه و پذیرش برحق بودن این حرکت نیست.

ما در یک دنیای وارونه زندگی میکنیم. بنابراین هر ستم و بی حقوقی یک ستم و بی حقوقی دیگر را بر مبنای ناسیونالیسم یا نژاد پرستی توجیه میکند. ستم بر "قوم یهود" طی تاریخ توجیه گر ستم ناسیونالیسم یهود به مردم دیگر میشود. نژاد پرستی علیه فرضا سیاه پوستان به عکس آن بدل میشود. زنان تحت ستمی که به ستمکشی خود آگاه میشوند، اولین عکس العمل خودبخودی شان تنفر از مردان و مبارزه با آنها تعریف میشود و قس علیهذا. با همین گونه استدلال تروریسم کور توجیه و تقدیس میشود. باید در مقابل این ایدئولوژی وارونه ایستاد و آن را افشاء کرد.

دولت اسرائیل کلیه منتقدان خود را آنتی سمیتیست مینامد. این یک سلاح قوی و سهل استفاده است. باید این سلاح را خنثی کرد. باید ریاکاری آن را توضیح داد. بر مبنای همین روش، رژیم اسلامی و اسلامیت ها نیز زرنگ شده اند و اکنون هر نوع نقد به اسلام را بعنوان "اسلام فوبیا" و یا مسلمان ستیزی معرفی میکنند. تا آنجا پیش رفته اند که ممنوعیت نقد مذاهب را دارند به تصویب میرسانند. باید با یک روش پیگیر در مقابل این سیاست ایستاد. باید میان مذهب و پیروان آن خط فاصل روشنی کشید. باید نشان داد که هم سیاست جریانات اسلامی و هم دولت اسرائیل، هر دو، ارتجاعی و غیرقابل قبول است. باید ضمناً با شهامت و با صدای رسا این روش ها را محکوم کرد. مهم اینجاست که باید پیگیرانه این روش را دنبال کرد. نباید اجازه دهیم که هیچیک از طرفین قصر در روند. هم اسلامیت ها و هم دولت اسرائیل و پیروان آن باید به یکسان افشاء و محکوم شوند.

یک دنیای بهتر: آقای منشه امیر ادعا میکند که "یگانه دموکراسی واقعی در خاورمیانه و یکی از مردمسالارترین نظام های سیاسی جهان است". بگذارید این ادعا که اسرائیل کشوری دموکراسی است را را به مدافعان "دمکراسی" بسپاریم. مساله ما بر سر آزادی و اختیار انسان است. مساله بر سر حقوق مدنی و رهایی انسان در جامعه است. در این زمینه کارنامه دولت اسرائیل چگونه است؟ در عین حال شاهد ادعای مضحک دیگری هستیم. میگویند "صهیونیسم یک جنبش سکولار است که کشور اسرائیل را برپایه ارزش های جهانشمول و غیر مذهبی برپا کرد." "ارزشهای جهانشمول و غیر مذهبی" با خصلت قومی و مذهبی بنیاد دولت اسرائیل چگونه قابل توضیح است؟ واقعیت چیست؟

آذر ماجدی: این ادعا معمولاً مدافعین حقوق مردم فلسطین را به عصبانیت و مخالفت شدید میکشاند. به این خاطر که اکنون دموکراسی به قبله عالم چپ و مردم آزادیخواه بدل شده است. هزار نوع توهم را به این ایده و نهاد سنجاق میکنند. این ادعای آقای منشه امیر با تعریف پایه ای دموکراسی، یعنی حق رای و انتخاب دولت ها و مجالس نیابتی خوانایی دارد. مردم هر چند سال یکبار دولت و مجلس را انتخاب میکنند تا بجای آنها تصمیم بگیرد که به فلسطینی ها حمله کند، لبنان را بمباران کند، حق بازنشستگی و بیکاری مردم را بزند. این تعریف دموکراسی است. به این معنا این ادعا درست است. تقریباً تمام کشورهای منطقه زیر دیکتاتوری رسمی زندگی میکنند.

اما این مساله ارتجاع و جنایات دولت اسرائیل را توجیه نمیکند. همانگونه که جنایات دولت های آمریکا و بریتانیا در عراق بخاطر وجود دموکراسی در این کشورها قابل توجیه نیست. یک معیار اصلی قضاوت دولت اسرائیل بر مبنای جنایتی است که علیه مردم فلسطین مرتکب میشود و قلدرد منشی و سرکوبی است که بر مردم فلسطین اعمال میکند. سرکوب دائم مردم فلسطین، تحقیر و تحمیل بیحقوقی به آنها یک روش دائمی این دولت است. حمله و جنگ و کشتار نیر به تناوب علیه این مردم بکار گرفته میشود. این یک وجه تاریک و سیاه این دولت است. این دولت شدیداً ناسیونالیست و قومپرست است.

اعلام اینکه صهیونیسم یک پدیده یا ایدئولوژی سکولار و غیرمذهبی است، راستش بیشتر به یک جوک شبیه است. جوهر این ایدئولوژی کشور سازی بر مبنای قومیت و مذهب یهود است. باید گفت که این یک ادعای من در آوردی از جانب آقای منشه امیر است. قرار است با این ادعای پوچ من و شمایی را که سکولاریسم را یک شرط لازم یک سیستم آزاد و برابر میدانیم ساکت و خنثی کنند. صهیونیسم یک ایدئولوژی کاملاً ارتجاعی و منبعث از قومیت و مذهب است. اسرائیل بر مبنای این ایدئولوژی و بر خون و حق کشی هزاران فلسطینی بنا شده است. هزاران فلسطینی تحت خشونت و سرکوب وحشیانه آواره شده اند تا صهیونیسم بتواند گسترش یابد.

یک دنیای بهتر: اجازه دهید به مسائل سیاسی مشخص مطرح شده در این مطلب هم اشاره ای کنیم. آقای منشه امیر تلاش زیادی کرده است که چهره "معقولی" از دولت کنونی اسرائیل ارائه دهد. به زمین و زمان متوسل شده است تا اثبات کند این یک جریان سوپر ارتجاعی و فاشیست نیست. ارزیابی شما چیست؟ چرا به دست و پا افتاده اند؟ نقش خود آقای منشه امیر در این چهارچوب چیست؟

آذر ماجدی: استدلال ایشان در این نوشته خنده دار است. تمام دنیا دارند از راست گرایی این ائتلاف سخن میگویند، از اولترا راست و اولترا ارتدوکس بودن لیبرمن حرف میزنند ولی ایشان و سایت وزارت خارجه شان در روز روشن بما میگویند که چنین نیست. پس از جنگ غزه جامعه اسرائیل به راست کشیده شد. رشد حزب لیبرمن یکی از محصولات این شرایط است. همه ناظران سیاسی خاورمیانه و مدافعین صلح و راه حل دو دولت از این اتفاق ناراحت و نگران هستند.

البته این به این معنا نیست که فرضاً حزب کدیم یا لیبر در کشتار مردم فلسطین دست‌های پاکتری دارند و یا وجود آنها باعث تسریع پروسه صلح میشود. خیر بهیچوجه. اما جریان اولترا راست ناتنیا هو- لیبرمن هر چه بیشتر در شیپور جنگ و نفرت میدمد. بعلاوه در مورد شهروندان خود اسرائیل نیز این دولت نقشی کاملاً ارتجاعی ایفاء میکند. نقش دستگاه مذهب یهود در جامعه افزایش یافته است و این مساله حقوق مدنی مردم اسرائیل را بیشتر زیر ضرب خواهد برد و زن ستیزی و بیحقوقی زنان نیز گسترش خواهد یافت.

فی الحال در شهر اورشلیم آپارتاید جنسی رسمیت یافته است. سیاستی که آقای منشه امیر از آن بعنوان آزادی مذهب در اسرائیل دفاع میکند! در نشریات متعلق به جریانات ارتدوکس یهودی عکس رسمی کابینه دولت ناتنیا هو با یک رتوش جزئی بچاپ رسیده است. این عکس را از طریق فوتوشاپ رتوش کرده اند و عکس دو وزیر خانم را از عکس پاک کرده اند. آقای منشه امیر دارد از سیاست دولت متبوع اش دفاع میکند. "ایشان مامور است و معذور."

یک دنیای بهتر: شما در مقاله تان به مساله اعمال آپارتاید جنسی در اورشلیم اشاره کرده اید. ایشان مدعی هستند که این بخشی از "آزادی مذهب" و "آزادی" در اسرائیل است. چه تفاوتی میان استدلالات ایشان و استدلالات سران آدمکش اسلامی در توجیه آپارتاید جنسی است؟ ایشان کوشیده است که این مساله را در چهار چوب "آزادی مذهب" فورموله کند. نظر شما چیست؟

آذر ماجدی: این مقاله چند نکته خنده دار دارد، یکی از آنها همین وارونه جلوه دادن امر آزادی مذهب است. واقعا دارند شعور خوانندگان و مخاطبینشان را دست کم میگیرند. آزادی مذهب بمعنای آزادی در انتخاب مذاهب مختلف و اعتقادات مذهبی است. آزادی مذهب بمعنای اعمال ستم و بیحقوقی بر بخشی از جامعه توسط بخش معتقد به یک مذهب معین نیست. ایشان رسمیت یافتن آپارتاید جنسی در اورشلیم را بعنوان آزادی مذهب دارند جا میزنند. رژیم اسلامی در ایران و حماس در فلسطین هم همین استدلال را در مقابلتان میگذارند.

دفاعیات مبلغین، ایدئولوگ ها و مدافعین یک سیستم ارتجاعی معمولاً بر چنین وارونه سازی ها و مخدوش کردن معانی مفاهیم استوار است. آزادی مذهب را اکنون به آزادی دولت یا یک بخش از جامعه در اعمال نظرات مذهبی بر بخش دیگر قلمداد میکنند. این تعریف هیچ ربطی به مفهوم آزادی مذهب یا مذاهب ندارد. آزادی مذهب یعنی اینکه هر فردی مجاز است که به هر مذهبی که میخواهد اعتقاد داشته باشد یا اینکه لامذهبی را انتخاب کند. بقیه مسائلی که به این ایده سنجاق کرده اند، فقط لاطائلات است.

یک دنیای بهتر: مساله "کشور مستقل فلسطین" در منطقه نیز یکی دیگر از مسائل مطرح شده در مطلب ایشان است. ادعا میکنند که این دولت به توافقات بین المللی پایبند است؟ شاید برخی فراموش کرده باشند، راستی چه کسی اسحاق رابین را کشت؟ شاید بگویند جریانات سوپر راست بهتر توانسته اند دست به مصالحه بزنند؟ نظر شما چیست؟ کلا ملزومات دستیابی به کشور مستقل و متساوی الحقوق

فلسطین در منطقه چیست؟ نیازمندیهای صلح پایدار کدام است؟ با اسلام سیاسی در این چهارچوب چگونه باید مبارزه کرد؟

آئر ماجدی: آنچه سخنگویان اصلی دولت یعنی ناتنیا هو، نخست وزیر، و لیبرمن، وزیر امور خارجه، اعلام کرده اند و در رسانه های بین المللی انعکاس یافته است با ادعا های آقای منشه امیر کاملا در تناقض است. اما مساله اینجاست که دولت شارون و سپس کدیما نیز موجب گسترش جنگ شدند. در زمان شارون دیوار آپارتاید ساخته شد. کشتار "جنین" که بعنوان یک جنایت جنگی مورد بررسی قرار گرفت در زمان شارون اتفاق افتاد و سپس حمله به لبنان و کشتار غزه هر دو در دوره ائتلاف کدیما و حزب لیبر انجام گرفته است. تا آنجا که به وضعیت مردم فلسطین مربوط میشود این دولت ها همگی از یک کرباسند.

جریانات راست در هر دو طرف این مخاصمه با صلح مخالفند و با ترفند های مختلف میکوشند مانع از شکل گیری صلح شوند. جریان راست و ارتدوکس مذهبی در اسرائیل که اسحاق رابین را ترور کرد و حماس در فلسطین موانع جدی صلح در منطقه هستند. هر دو جریان از ادامه جنگ و تخاصم و نفرت نیرو میگیرند. همزمان با تشکیل دولت ناتنیا هو فاش شد که وی بر سر گسترش شهرک های یهودی نشین در ساحل غربی با یک شرکت معامله کرده است.

رشد و قدرت گیری جریانات سکولار و چپ در منطقه یک عامل مهم در پیشروی امر صلح است. هم اکنون در اسرائیل یک اقلیت قوی و فعال صلح طلب وجود دارد. در تمام این چند سال اخیر این جریان علیه جنگ، علیه ساختن دیوار آپارتاید، علیه سرکوب و کشتار مردم فلسطین اعتراض کرده است. این جریان باید در اسرائیل تقویت شود. لیکن همراه با هر جنگ و کشتاری راست با دمیدن در شیپور ناامنی و فلسطینی ستیزی و عرب ستیزی موقعیت خود را مستحکم میکند. مقالات متعددی در نقد رشد مذهب در ارتش اسرائیل منتشر شده است. در رابطه با این مساله که تبلیغات خاخام ها در ارتش عملا جنگ اخیر در غزه را به یک جنگ مذهبی بدل کرد. برخی این امر را موجب شدت کشتار و جنایت از جانب ارتش اسرائیل اعلام میکنند.

در سطح بین المللی نیز نیروهای چپ و طرفدار صلح باید به تحرک درآیند و دولت های غربی بویژه آمریکا را برای تحت فشار گذاشتن اسرائیل تحت فشار قرار دهند. تمام این حملات اخیر با چراغ سبز و تشویق آمریکا انجام گرفته است. آمریکا پشتیبان اصلی دولت اسرائیل و سیاست های تهاجمی و جنگ طلبانه آنست. باید دولت آمریکا را تحت فشار گذاشت. دولت آمریکا هر سال یک مبلغ بسیار قابل توجهی به دولت اسرائیل کمک میکند. اهرم اصلی فشار بر دولت اسرائیل در دست دولت آمریکا است. بطور مثال در شرایطی که دنیا جنگ غزه را محکوم میکرد و هر روز تظاهرات های وسیع در گوشه و کنار دنیا در محکومیت اسرائیل سازمان می یافت، کنگره آمریکا با یک اکثریت بسیار بزرگ به حمایت از اسرائیل رای داد.

تشکیل دو دولت مستقل و متساوی الحقوق پایه اصلی صلح خاورمیانه است. این طرح باید سریعا و بدون هیچ قید و شرطی تصویب و پیاده شود. ضمنا باید ساختن شهرک های مهاجرین یهودی متوقف

شود. بازگشت پناهندگان فلسطینی یکی از نکات نفاق برانگیز است. این مساله نیز باید به رسمیت شناخته شود. این قدم اول و پایه اصلی یک صلح جدی در فلسطین است. قرارداد اسلو بر همین نکات استوار است. دولت آمریکا در قبولاندن این طرح به اسرائیل و مجبور کردن آن در قبول این طرح یک نقش اساسی دارد.

مبارزه با حماس و اسلام سیاسی عملا از این کانال به بهترین و سهل ترین شکلی به پیش خواهد رفت. اسلام سیاسی از زخم کهنه و عفونی شده جنگ فلسطین و آوارگی فلسطینیان تغذیه میکند. اسلام سیاسی هیچ ربطی به مشقات و درد مردم فلسطین ندارد و آن را نمایندگی نمیکند. تنها با تسریع پروسه صلح و تصویب آن میتوان حماس را حاشیه ای کرد. مبارزه برای یک دولت سکولار در هر دو طرف یکی دیگر از راه های تامین صلح و حاشیه ای کردن جریان اسلامی نه تنها در فلسطین بلکه در کل منطقه است. موانع یک صلح فوری نیروهای مذهبی و افراطی راست در هر دو طرف هستند. منزوی کردن این جریانات در گرو رشد سکولاریسم و چپ و آزادیخواهی هم در اسرائیل و هم در فلسطین است.

باید بگوییم برای ما کمونیست ها که خواهان ایجاد یک جامعه مرفه و برابر یعنی سوسیالیسم هستیم، این ها همه راه حل هایی حداقل برای کنار زدن موانع تحقق سعادت و رفاه مردم فلسطین و اسرائیل است. باید این جنگ خاتمه یابد، دولت مستقل تشکیل شود تا مردم بتوانند در ورای نفرت و جنگ قومی و ناسیونالیسم ها حاکم، به ریشه اصلی دردهایشان پی ببرند. از نظر ما کمونیست ها مردم منطقه تحت دولت های بورژوازی، قوم پرست، مذهبی، سرکوبگر و فاسد حاکم قادر نیستند به سعادت و رفاه، به آزادی و برابری دست یابند. اما تا زمانی که این جنگ و تخاصم قومی زندگی مردم را در چنگال خود گرفته است، شرایط برای دستیابی به سوسیالیسم بسیار دشوار تر است.

یک دنیای بهتر: شما در این مطلب به کمپین "اکس مسلم" اشاره کرده اید و با طعنه از کمپین "اکس یهود" اسم بردید. چرا؟ توضیح تان چیست؟ چگونه "اکس مسلم" به ابزاری در خدمت این جریانات سوپر ارتجاعی و پرو اسرائیلی تبدیل شده است؟ چگونه باید مبارزه علیه اسلام را پیش برد که در عین حال مورد سوء استفاده جریانات اردوی تروریسم دولتی و ارتجاع اسرائیل واقع نشود؟

آذر ماجدی: همانطور که در پاسخ به سوالات بالا اشاره شد، اکنون دنیا عمدتا به دو کمپ مخالف اسلامیست ها و تروریسم اسلامی و مخالف تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل تقسیم شده است. در حالیکه، در واقعیت امر، بخش وسیعی از مردم و شهروندان جهان به هیچیک از این دو کمپ تعلق ندارند. در چند سال اخیر جنبش سکولار بسیار قوی تر و گسترده تر شده است. اما این جنبش به دو جناح راست و چپ تقسیم شده است. جریان راست در معادلات بین المللی در کنار تروریسم دولتی قرار میگیرد. از سر نفرت از اسلامیست ها و بخاطر مبارزه با آنها عملا بدفاع از آمریکا و اسرائیل در میغلطد. کمپین اکس مسلم چنین کمپینی است.

این جریان خواسته یا نخواستہ در کمپ تروریسم دولتی قرار گرفته است و در خدمت منافع آن عمل میکند. کما اینکه شاهدیم این کمپین در حالیکه در محکوم کردن هر ذره جنایت و سرکوب اسلامیست ها هوشیار است و سریعاً عمل میکند؛ هیچگاه جنایت قطب دیگر را محکوم نکرده است. جنگ غزه یک

نمونه برجسته این مساله است. اکس مسلم حتی یک اطلاعیه در محکومیت دولت اسرائیل و جنایات آن صادر نکرد. و این جریانی است که در یک کنفرانس بین المللی که در تابستان گذشته در شهر کلن سازمان داد بخشی از کنفرانس را به نقد اسلام سیاسی در رابطه با دولت اسرائیل و یهودی گری و افشای آنتی سمیتیسم جریان اسلامی اختصاص داده بود.

این پروژه کاملاً مورد دفاع سکولاریسم راست قرار گرفته است و با آب و تاب تشکیل شعب آن را در هتل های چهار ستاره و لوکس منعکس میکنند. در حالیکه جناح چپ سکولار یا آن را محکوم میکند و یا با شک و تردید به آن مینگرد. تجربه شخصی من نشان داده است که اقناع این دسته در قبول موقعیت ارتجاعی این جریان کاری است بسیار ساده. اکس مسلم در عین حالیکه میان سکولاریسم راست و مدافعین قطب تروریسم دولتی با شور و هیجان دنبال شده است، در میان سکولاریسم چپ چندان خوشنام نیست.

پروژه اکس مسلم از نقشه های تروریسم دولتی است. ایده از آنها است و رهبری ح ک ک آن را مطابق سیاست های خود یافته است و ضمناً اپورتونیزم پراگماتیستی این رهبری و پوپولیسم ضد رژیم آن، این حزب را در بست پشت این پروژه برده است. و به این ترتیب یک عده کمونیست قدیمی را به اکس مسلم و یا شاید باید گفت به اکس کمونیست بدل کرده است. یک عده انسانی که نزدیک به دو دهه خود را کمونیست و بنا به تعریف آته نیست معرفی میکرده اند، یکبارہ اکس مسلم شده اند. سایت های طرفدار اسرائیل و سکولاریسم راست از این کمپین دفاع میکنند.

ما در مبارزه علیه اسلام و اسلام سیاسی به ساختن تشکلاتی این چنینی نیاز نداریم. چنین تشکلات و کمپین هایی بر مبارزه اصولی و رادیکال ما علیه اسلام و اسلام سیاسی تاثیر معکوس میگذارد. مبارزه ما همواره از یک بعد تیز ضد اسلامی برخوردار بوده است. نقش ما در جنبش سکولاریست بین المللی غیر قابل انکار است. ما یک بخش مهم این جنبش هستیم و به صراحت به گرایش چپ آن متعلقیم. در مبارزه خود همواره نقد شدید دو قطب تروریستی و لزوم سازمانیابی قطب سوم را تاکید کرده ایم. باید همین سیاست را با قاطعیت بسیار ادامه دهیم. ما بر مذهب زدایی تاکید داریم و به این معنا کلیه مذاهب، از آن جمله مذهب یهود را نیز مورد نقد قرار میدهیم.

علت طرح پروژه اکس یهودی نشان دادن ماهیت واقعی پروژه اکس مسلم است. حتی یک نگاه سطحی همتایی این دو مذهب را چه از نظر ماهیت عقیدتی آنها، رابطه آنها با حقوق و موقعیت زنان و هم از نظر سیاسی و نقش آنها در معادلات بین المللی در شرایط معاصر روشن میسازد. مبارزه با هر دوی این مذاهب باید در برنامه ما قرار گیرد. به همین اعتبار اگر کسی بر این نظر است که پروژه اکس مسلم برای مبارزه علیه اسلام سیاسی بسیار مناسب است، خوب باید بپذیرد که پروژه اکس یهودی نیز برای پیشبرد مبارزه علیه حاکمیت مذهب در خاورمیانه، در رابطه با مبارزه علیه ستمکشی زنان و همچنین مبارزه با دو قطب تروریستی و حل مساله فلسطین و لذا مبارزه با حماس تا چه حد ضروری است. اما، نه. این ایده حتی به مخیله اکس مسلمی ها خطور هم نمیکند. و جالب اینجاست که پس از نوشتن مقاله متوجه شدم که حدس من در مورد اینکه مبتکر ساختن اکس مسلم با آنتی سمیتیست خواندن ایده اکس یهودی با آن مخالفت خواهد کرد، درست بوده است. ایشان پیش از این در گفتگویی خود به این مساله اشاره کرده است.

اما رهبری ح ک ک چشمان خود را بر تمام این ارتجاع، چرخش به راست و قرار گرفتن در کنار تروریسم دولتی و استاندارد های دوگانه بسته است و دارد محصولات این چرخش به راست را درو میکند. بیخود نیست که آقای نوید اخگر، از کارکنان جونیور سایت فارسی وزارت امور خارجه اسرائیل، این چنین از سیاست های این جریان، بویژه لیدر آن دفاع میکند. حمله آقای منشه امیر به ما یکبار دیگر موقعیت این حزب را به زیر سوال میبرد. بنظر میرسد که دیگر ترمز پاره کرده اند و در سراشیب حرکت به راست هر روز سرعت بیشتر میگیرند. عاقبت شان به خیر!

یک دنیای بهتر: به عنوان آخرین سؤال کلا چه ارزیابی از نقش تبلیغات حزب در دوره جنگ در غزه دارید؟ برای پیشروی اکنون چه باید کرد؟

آثر ماجدی: بنظر من حزب بخوبی و روشنی در این مدت عمل کرد. حزب پرچمدار موضع اصولی کمونیسم کارگری منصور حکمت بود. توانست در عین محکومیت قاطعانه دولت و ارتش اسرائیل و جنایات جنگی آن، حماس و اسلام سیاسی را نیز افشاء کند، پرچم قطب سوم را برافراشته نگاه دارد، از جریان صلح طلب در اسرائیل دفاع کند و فعالیت های آنها را منعکس کند. حزب توانست نه فقط در سطح ایران، بلکه در سطح بین المللی این سیاست را به پیش برد و اصولی گری، پیگیری کمونیستی و رادیکال خود را به نمایش گذارد. ما باید قاطعانه همین خط را دنبال کنیم و برای شکل گیری قطب سوم تحرک و تلاش بیشتری را در دستور بگذاریم. مواضع ما برخلاف مواضع و سیاستهای یکجانبه پرو اسرائیلی و پرو اسلامی دقیقا به خال زدند و منشا هیاهوهای تاکنونی از هر دو طرف نیز همین است.

*

قتل عام غزه

انسان گرایی یا اپورتونیسیم سیاسی



آذر ماجدی

قتل عام غزه یک تراژدی عظیم انسانی است. بیش از 1300 انسان کشته و حدود 5300 نفر مجروح شدند. بیش از یک سوم به خون غلطیدگان کودک اند. یک میلیون و نیم انسان را در یک قفس زندانی کرده اند، گرسنگی داده اند و بمدت سه هفته از هوا و زمین و دریا بمباران و توپ باران کرده اند. خانه هایشان را بر سرشان ویران کرده اند. مدارس و بیمارستان ها را با خاک یکسان کرده اند. به کودکانی که لرزان در کنار پدر و مادر پرچم سفید برافراشته از خانه شان خارج میشده اند، شلیک کرده اند. پناهگاه های سازمان ملل را توپ باران کرده اند. این جنایت و کشتار لکه ننگ و شرم تاریخ بشریت است.

همچون هر واقعه مهم و تکان دهنده بین المللی، کشتار غزه جنبش ها و جریانات سیاسی در جهان را قطبی کرد. بخشی از کشتار و جنایت وقیحانه دولت اسرائیل به خشم آمدند و صدای اعتراض خود را علیه آن و در همبستگی با مردم فلسطین و غزه به گوش جهانیان رساندند. و دسته ای که در طرفداری از دولت اسرائیل به توجیه جنایات آن پرداختند. در میان جریانات و احزاب سیاسی ایران نیز همین وضعیت مشاهده شد. تراژدی غزه همچون آئینه ای افشاگر سیاست های ارتجاعی و ضد انسانی بخشی از اپوزیسیون بود.

"اومانیسیم تان گل کرده؟"

"مثال مشخص امروز همین جنگ غزه است. کسی که از موضع سنتی میاید میگوید علیه اسرائیل باید بایستی و اگر علیه اسلام سیاسی صحبت کنی آب به آسیاب اسرائیل می ریزی، من میگویم شما میخواهی دولت اسرائیل را سرنگون کنی؟ ... چرا این حرف را می زنی؟ میخواهی دایره المعارف و جنگ مواضعت رادیکال بماند؟ چون سی سال است همه علیه اسرائیل حرف زده اند و اسرائیل در این جنگ 1000 نفر کشته است و حماس فقط 30 نفر، بنا بر این باید بیشتر علیه اسرائیل بود؟ اومانیسیم ات گل کرده؟"

فکر می کنید این جملات را چه کسی گفته است؟ به چه متعلق است یا به راست؟ این لحن صحبت و شیوه را کسی از کمونیست ها انتظار ندارد، لذا اذهان متوجه جنبش ناسیونالیسم پرو غرب می شود. اما متأسفانه اینها سخنان حمید تقوایی است. آیا این شوک آور نیست که لیبر حزبی که در نشریاتش عکس منصور حکمت و این جمله تاریخی او "اساس سوسیالیسم انسان است" درج شده، با حالت تمسخر از کسانی که جنایت اسرائیل را محکوم کرده اند، بپرسد: "اومانیسم تان گل کرده؟" از کشتار 1000 نفر انسان به شکلی صحبت کند که انگار 1000 پشه کشته شده است؟ نه تنها شوک آور که درد آور است.

بنظر می رسد که کار بدستان حزب سریعاً متوجه گاف لیدرشان شده اند، چون این بخش از سخنرانی ایشان بیش از چند ساعت بر روی سایت ها نماند. سریعاً پاک شد. اما این نقطه سیاهی است که در کارنامه سیاسی ایشان و حزب دگرذیسی کرده ای که حمید تقوایی لیدرش است، باقی خواهد ماند. با این موضع دیگر برای کسی شکی باقی نمی ماند که حمید تقوایی ربطی به کمونیسم کارگری منصور حکمت ندارد، که این دیگر آن حزب کمونیست کارگری سابق نیست و فقط در اسم با آن حزب شریک است. آن حزب پر افتخاری که انسان گرایی، اصولی گری کمونیستی و آزادیخواهی و برابری طلبی را نمایندگی می کرد. آن حزبی که مایه افتخار تمام کمونیست ها و انسان دوستان بود. حزبی که احترام به حیات انسان، شان و حرمت انسان و به انسانیت از اصول خدشه ناپذیرش بود. این دیگر ربطی به آن حزبی ندارد که منصور حکمت در سال 2001 با دیدن تصویر کشته شدن یک پسر بچه در آغوش پدرش آنچنان بدرد آمده بود که در اطلاعیه رسمی حزبی آن را ثبت کرد. ح ک ک اکنون در مقابل کشته شدن حدود 300 کودک، با تمسخر از محکوم کنندگان دولت و ارتش اسرائیل می پرسد: "چرا این حرف را می زنی؟" "اومانیسم ات گل کرده؟"

ما بعنوان کسانی که با قاطعیت جنایت اسرائیل را محکوم کردیم، با افتخار اعلام می کنیم که اومانیسم و انسان گرایی هیچگاه در خاطرمان کمرنگ نمی شود که با دیدن جنایت و سببیت "گل کند." ما متعلق به آن رگه از کمونیسم هستیم که اساس سوسیالیسم را انسان می داند. ما بخاطر تعلق به انسانیت و انسان دوستی، بخاطر آنکه قلب مان از مشقت و درد انسان ها به درد می آید، کمونیست شده ایم و می کوشیم که پرچم کمونیسم منصور حکمت را برافراشته نگاه داریم. ما قلب مان بخاطر تک تک آن 300 کودک، بخاطر تمام مردم بی دفاعی که در غزه و 3 نفری که در شهرک جنوب اسرائیل قربانی شده اند، می طپد. ما انسان گرایی و انسان دوستی مان با این کشتار بشدت زخم خورده است و از اینکه به این رگه از کمونیسم متعلق ایم، بخود افتخار می کنیم.

در اینجا باید از شما بخواهم که لطف کنید و عکس منصور حکمت را از نشریاتتان حذف کنید، همانگونه که در پلنوم 25 و 26 با جدیت قصد اینکار را داشتید. قرار بهرام سروش را در پلنوم آتی تان به رای بگذارید. منصور حکمت کمونیست عمیقاً انسان دوستی بود که وقتی تصویر تیر خوردن آن بچه ده ساله فلسطینی را در آغوش پدر دید، گفت که رغبت اش را به زندگی از دست داده است. مطمئن باشید که اگر خود امکان داشت به سخن آید، از شما میخواست که عکس اش را و سخن اش

را حذف کنید. اساس سوسیالیسم قطعا انسان است. اما نزد شما اساس سوسیالیسم و سیاست اپورتونیزم است. توضیح میدهیم.

چنین موضع گیری از جانب حمید تقوایی بهیچوجه اتفاقی نیست. نتیجه منطقی متدولوژی ایشان و سیاست هایی است که در این چند سال اتخاذ کرده است. مواضع ایشان بیشتر و بیشتر و لخت و عریان تر پوپولیسم ضد رژیم ایشان را عیان می کند. ابتدا یک بخش نسبتا مفصل از صحبت ایشان در انجمن مارکس کانادا در مورد مبحث قدرت دوگانه را نقل می کنیم:

"سرنگونی یعنی فلسفه وجودی حزب. حزب برای چپ فرقه ای، برای چپ غیر حزبی... مجموعه ای از مواضع است؟ ... حزب برای من این نیست. خوب موضع گرفتن یعنی اینکه این موضع به استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی منجر می شود یا نه؟ ..."

نمی بیند که از احمدی نژاد تا لاریجانی تا خاتمی سوار اسب مرگ بر اسرائیل شده اند برای اینکه موقعیت خودشان را تثبیت کنند. مگه نمی بینی در آن جامعه همه تشنه این هستند که یکی بیاید بگوید: سالوسان دروغگوی خیانتکار! شما که اندازه اسرائیل محکوم اید. حزبی که میگوید می خواهد بورژوازی را بباندازد و فقط نمیخواهد کلکسیون مواضع رادیکالش را درست کند، معیارش این است. با این موضع فقط مرگ بر اسرائیل بروم در خیابان تهران، رژیم میاید چهارپایه میگذارد زیر پایم، مردم با گوجه فرنگی و تخم مرغ می زنند تو کله ام، اگر سپاه پاسداران بالای سرشان نباشد.

موضع شما چیست؟ چون تاریخا همیشه چپ مخالف اسرائیل بوده و آمریکا طرفدار اسرائیل بوده، باید علیه اسرائیل بود؟ مجموعه موضعت را می خواهی رادیکال نگاه داری؟ رادیکال هم نیست. تاکتیک سرنگونی رژیم، رادیکالیسم سیاسی است...

میخواهم بگویم که این یک شاخص است. بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و قدرت دوگانه این شاخص را میگذارد جلوی خود و از این سر نگاه می کند. رادیکالیسم بحثی است سیاسی برای حزب مدعی قدرت سیاسی. و اگر هر جا موضعی بگیرم، چه در دنیا، چه بین المللی، چه ایران که من را با جمهوری اسلامی مخدوش کند، قدرت دوگانه را به سازش بکشد، سر یک نقطه، سر حماس گفته شود اینها یک حرف می زنند... . اینقدر الان هژمونی دست اسلاميون است، که در همین کانادا میخواهی بروی تظاهرات نمیدانی حسابت را چطور می از مسلمین جدا کنی، یک عالم زن محجبه و الله اکبر میاید در تظاهرات. ... در کانادا این ارتجاعی است، در ایران از ارتجاعی گذشته، رژیمی است. در ایران رژیمی است. کسی که این را نفهمد، از سیاست هیچ چیزی نفهمیده است. و به همین خاطر شاخص بحث سرنگونی تعیین کننده است. در بحث قدرت دوگانه هم این تعیین کننده است. (پیاده شده از نوار سخنرانی حمید تقوایی در مورد قدرت دوگانه، بخش پاسخ. خط تاکید ها از ما است.)

پوپولیسم ضد رژیم

این نقل قول کلکسیونی است از مواضع پوپولیستی، راست و ارتجاعی. زمانی که تمام اصول، آرمان و افق به سرنگونی رژیم محدود شود، آنوقت سیاستمدار ما میتواند از هر موضعی سر درآورد. یکبار از طبقه کارگر، بورژوازی و کمونیسم اسم برده شده است، اما در متن کل مبحث، اینها اشاراتی کاملا فرمال و برای خالی نبودن عریضه است. چرا که اولاً یک کمونیست کارگری در موضع گیری در مورد چنین جنگی از تاکتیک حرکت نمی کند، از آرمان، اصول کمونیستی و افق رادیکال و انقلابی سوسیالیستی حرکت می کند. اما مساله اینجاست که برای حمید تقوایی تاکتیک و استراتژی یکی است: سرنگونی جمهوری اسلامی.

دوما، این چگونه تاکتیکی است که با انسانیت و انسان گرایی در تناقض قرار می گیرد. نزد کمونیست کارگری هیچ تاکتیکی که با اصول انسان گرایی و انسانیت متناقض باشد، تاکتیک کمونیستی و قابل اتخاذ نیست. لذا اگر مجبور می شویم که در دفاع از تاکتیک خود، اومانیسم را به سخره بگیریم، آنگاه اشکالی اساسی در تاکتیک اتخاذ شده موجود است. برای کمونیسم کارگری همانگونه که هدف وسیله را توجیه نمی کند، همانگونه که وسیله نیز باید مانند هدف انسانی و اصولی باشد، تاکتیک نیز باید از این نظر با اصول و استراتژی کمونیستی خوانایی داشته باشد.

سرنگونی هم تاکتیک و هم استراتژی بدون افق کمونیستی یک تله بزرگ سیاسی برای مدعی کمونیسم است. این شیوه برخورد سر از سازمان مجاهدین در می آورد. مجاهد حاضر است برای سرنگونی جمهوری اسلامی با "شیطان" بسازد. یک زمان در ارتش عراق زیر فرماندهی صدام حسین بجنگد، یکبار صدها انسان را تحت نام عملیات فروغ جاویدان به ایران گسیل کند و به کشتن دهد، و بار دیگر در پیشگاه آمریکا نوکری کند. این سرنوشت بسیار تلخ و دردناکی است، اما رهبری ح ک ک پا در این مسیر گذارده است. زمانی که با یک فاجعه انسانی، با کشته شدن انسان ها از کودک و سالخورده، با این لحن و زبان صحبت می شود، روشن است که تا پایان مسیر راه چندان باقی نمانده است.

سوما، ایشان با "حاتم بخشی" خاصی نمایندگی مردم فلسطین، یا غزه را به حماس می بخشد. تبلیغات اسرائیل را خوب قورت داده است. نفرت از حماس که همدست رژیم اسلامی است آنچنان جلوی چشمان شان را گرفته است که حتی یک لحظه به این واقعیت ساده و روشن نمی اندیشد که مردم فلسطین قربانی هم حماس و تروریسم اسلامی و هم دولت اسرائیل و تروریسم دولتی اند. اگر بخواهیم هنوز خوش بینی خود را حفظ کنیم، باید بگوییم که دشمنی با حماس موجب می شود که کشتار مردم غزه توسط اسرائیل را یک امر عادی جلوه دهد و محکوم کردن دولت اسرائیل را نه تنها موضعی اشتباه ارزیابی کند، بلکه آنرا همراهی با رژیم اسلامی بخواند.

حمید تقوایی با این سیاست با یک تیر دو نشان می زند: هم حماس را به نمایندگی مردم غزه ارتقاء می دهد و هم رژیم اسلامی را مدافع مردم غزه و مخالف کشتار مردم غزه. این یک سیاست ارتجاعی است. نه حماس نماینده مردم غزه است و نه رژیم اسلامی ذره ای از کشتار مردم غزه خم به ابرو می آورد. این دو نیروی تروریست ارتجاعی هر دو بر درد و مشقت مردم فلسطین سرمایه گذاری می کنند و از آن به نفع حیات و بقای خود و افزایش نفوذ خود بهره می جویند. حماس پس از آتش بس بر ویرانه های زندگی و کاشانه مردم دارد جشن پیروزی می گیرد. حماس از حمله اسرائیل شادمان است. هر چه جنگ طولانی تر شود، کشتار وحشیانه تر و ویرانی بیشتر باشد، حماس شادمان تر است. کودکان به خون در غلطیده برای حماس سرمایه سیاسی اند و حمید تقوایی نیز با سخاوتمندی خاصی این فاجعه را به حماس تقدیم می کند.

ایشان اعلام می کند که اگر در تهران علیه اسرائیل تظاهرات کنید، مردم به شما تخم مرغ پرتاب می کنند. این موضع ایشان را کاملاً در کنار ناسیونالیسم پرو غرب قرار می دهد. جنبشی که پرو اسرائیل است و ضد فلسطین. جنبشی که برای بمباران غزه کف می زند و هورا می کشد. حمید تقوایی هشدار می دهد که هیچگاه نباید موضع حزب ایشان با رژیم اسلامی مخدوش شود یا "قدرت دوگانه" به سازش کشیده شود. (قدرت دوگانه به سبک تقوایی که مقوله ای مضحک است، لذا ما به آن نمی پردازیم.) این مساله در این متن طرح می شود که اگر حزب علیه اسرائیل موضع بگیرد، در کنار حماس قرار می گیرد و آنگاه موضع اش با رژیم اسلامی مخدوش می شود. کمی در این استدلال دقیق شوید، تا پوچی آن را در پشت ظاهر باصطلاح رادیکال آن دریابید. آیا این عین موضع دولت اسرائیل و آمریکا نیست؟

نزد این دو دولت معادله سیاسی چنین است: غزه مساوی حماس، حماس دشمن اسرائیل، پس کشتار غزه موجه و قابل دفاع است.

نزد حمید تقوایی: غزه برابر حماس، حماس همکار رژیم اسلامی، پس حمله اسرائیل به غزه، یعنی حمله به حماس پس بلا مانع و محکوم کردن اسرائیل همکاری با رژیم اسلامی است.

اپورتونیسیم سیاسی

این متدولوژی حمید تقوایی است. بر مبنای مشاهدات ساده معادلات ساده کشف می کند و از آنها یک ساختمان باصطلاح تئوریک می سازد. واقعه ای دیگر مشاهدات دیگری به همراه دارد و به معادلات ساده دیگری منجر می شود و ایشان در تناقض با بحث دیروز خود یک تئوری جدید ابداع می کند. تناقض گویی یکی از خصلت های تئوریک ایشان است. اما باید انصاف داشت، ایشان در یک مورد کاملاً پیگیر و منسجم حرکت می کند، سرنگونی رژیم اسلامی و پراگماتیسم اپورتونستی ناظر بر این استراتژی - تاکتیک.

اپورتوننیسم سیاسی ایشان چنان مزمن است که در مورد جنگ اسرائیل علیه غزه کنار ناسیونالیست های پرو غرب می ایستد و در خیزش سه سال پیش آذربایجان در کنار ناسیونالیسم ترک. خشم بحق مردم به یک خیزش علیه رژیم اسلامی دامن زد، اما لاقفل در ابتدا هژمونی در دست ناسیونالیسم ترک بود و شعارهای راسیستی، ارتجاعی، ناسیونالیستی و دست راستی کاملاً دست بالا داشت. موضع ایشان در آن زمان در همراهی با رئیس دفتر سیاسی فعلی حزب شان که خیزش آذربایجان را "شکوفه های انقلاب" خواند، "دفاع از خیزش آذربایجان" بود.

در ضدیت با جمهوری اسلامی هم با ناسیونالیست های ترک همراه می شود، و هم در کنار اسرائیل قرار می گیرد. اکنون چند سال است که ما به ایشان هشدار داده ایم که سیاست شان عملاً پرو اسرائیلی و پرو آمریکایی است. اکنون می بینیم که در حرف نیز ایشان از اسرائیل دفاع می کند و کسانی که اسرائیل را محکوم می کنند، فرقه ای و همراه رژیم اسلامی می نامد. اما ایشان در عین حال واقف است که این موضع را نمی توان به راحتی در جنبش چپ و حتی در حزب خود طرح کند، (اطلاعیه حزبی شان با موضع حمید تقوایی تفاوت دارد) لذا با مقداری چرخاندن موضع می کوشد که موضع پرو اسرائیلی خود را مقبولیت دهد. به این ترتیب می گوید که مخالفین و محکوم کنندگان دولت اسرائیل شعار "مرگ بر اسرائیل" می دهند. این عوامفریبی نیازی به افشاء ندارد. خود ایشان بهتر از هر کسی آگاه است. اما موضع پرو اسرائیلی بدرست در میان چپ آن چنان مذموم است که باید با اغراق و چرب کردن مواضع آن را به خورد کادرهای حزب داد.

تا آنجا که به موضع ایشان در مورد فلسطین مربوط می شود، ایشان صراحتاً در نشریه انترناسیونال اعلام کرده است که حل مساله فلسطین در گرو از بین رفتن اسلام سیاسی است. از نظر ایشان اسرائیل دارد عیناً همین کار را می کند، دارد با اسلام سیاسی می جنگد و هدفش نابودی اسلام سیاسی است. لذا ایشان در بهترین حالت کشتار و قتل عام را می تواند بعنوان هزینه ای برای رسیدن به هدف مقدس و آرمانی، یعنی نابودی اسلام سیاسی و سرنگونی رژیم اسلامی توجیه کند. از این رو است که به آنها که از کشتار مردم غزه به خشم آمده اند، طعنه می زند و با تمسخر از آنها می پرسد: "اومانیسم تان گل کرده است؟" در مورد حزب الله موضع ایشان خلع سلاح حزب الله بود. این موضع نیز عین موضع اسرائیل و آمریکا است. آنها برای اجرای موضع خود عمل نیز کردند. اعلام کردند که بمباران و کشتار مردم لبنان دو سال پیش برای انجام این هدف بوده است.

آنچه توجه کمونیست ها را به این سیاست ها و مواضع حمید تقوایی جلب می کند، این واقعیت است که ایشان از مخدوش شدن سیاست هایشان با اسرائیل و آمریکا یعنی با تروریسم دولتی هیچ ابایی ندارند. اصلاً مساله شان نیست. اما از اینکه ممکن است بنظر رسد که یک موضع ایشان به موضع رژیم اسلامی شبیه است، بسیار نگران و برافروخته می شوند. این هم اتفاقی نیست. همان گونه که در بالا گفتیم این همان مسیر آشنایی است که سازمان مجاهدین طی کرده است. این نتیجه منطقی پوپولیسم ضد رژیمی است.

ایشان می گوید هر موضعی که اتخاذ کند، چه در رابطه با مسائل بین المللی و چه در رابطه با ایران باید به استراتژی سرنگونی رژیم اسلامی منجر شود. این تنها معیار و شاخص درست بودن و یا رادیکال بودن یک موضع برای حمید تقوایی است. آیا از این بهتر می شد ناسیونالیسم را فرموله کرد، آیا از این بهتر می شد انترناسیونالیسم را از پنجره بیرون انداخت. این یک موضع ارتجاعی است. خوب یک دفعه بروید از سیاست "رژیم چنج" دفاع کنید و خیال خود و همه را راحت کنید. البته به این سیاست هم نزدیک شده اند. کسانی که در جنگ آمریکا علیه ایران دنبال فرصت های مناسب می گشتند. کسانی که حاضر نشدند تحریم اقتصادی ایران را محکوم کنند. نزد اینها جنگ دارای برکت بود. وقتی کلیه این سیاست ها را در کنار هم قرار دهید، به تغییر ماهیت و دگردیسی کامل این حزب پی می برید. به قرار گرفتن رهبری حزب کنار ارتجاع تروریسم دولتی.

جایگاه سازمان اکس مسلم نیز در کل این تصویر کاملا روشن است. سازمان اکس مسلم کودک این اپورتونیزم پراگماتیستی، این پوپولیسم ضد رژیمی و سیاست پرو اسرائیلی است. اتفاقی و اشتباه تاکتیکی نیست. یک وصله ناجور به این حزب نیست. واقعیت امر اینست که این اسم حزب است که با سیاست های آن خوانایی ندارد. این اسم است که عده ای را فریب می دهد و انتظار مواضع کمونیستی، اصولی، انقلابی و رادیکال از این حزب دارند. این حزب اکس مسلم است. در نتیجه به بهانه وجود تعدادی زن محجبه در تظاهرات علیه اسرائیل و در محکومیت کشتار غزه شرکت نمی کند، اما در کنار سکولاریست های پرو آمریکایی - پرو اسرائیلی با افتخار می ایستند و عکس میگیرند. تروریسم دولتی و اسلامی از یک جنس اند. به یک میزان ارتجاعی و جنایتکار اند. البته ظاهرشان با هم فرق می کند. یکی فوکل کراواتی و ژیکول است؛ دیگری محجبه و امل.

بیایید اسم حزب تان را رسماً بگذارید اکس مسلم تا با این همه تناقض مواجه نشوید و مردم را به اشتباه نیاندازید. عکس منصور حکمت را نیز همانطور که پیش از این تاکید داشتید، از بالای نشریات تان بردارید. عبور از منصور حکمت در محتوا را به فرم هم انتقال دهید. خیال خود، ما، طبقه کارگر و مردم را راحت کنید.*

قتل عام در غزه

افشای ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی



آذر ماجدی

نوزده روز است که مردم غزه زیر بمباران و توپ باران ارتش اسرائیل قرار دارند. تاکنون بیش از 970 نفر کشته و حدود 4500 نفر مجروح شده اند. حدود 300 نفر از کشته شدگان کودک هستند. ارتش اسرائیل یک کمپین قتل عام علیه مردم غزه سازمان داده است. قتل عام مردم غزه فقط در شنبه و یک شنبه 10 و 11 ژانویه حدود یک میلیون نفر را در سراسر جهان در اعتراض به خیابان ها کشید. تقریباً تمام پایتخت های جهان شاهد تظاهرات علیه کشتار مردم غزه و دولت اسرائیل بودند. اعتراضات علیه جنگ و کشتار در خود اسرائیل نیز بسیار وسیع است. در اعتراض به این کشتار، وسیع ترین جنبش همبستگی بین المللی با مردم فلسطین شکل گرفته است. چنین همبستگی با مردم فلسطین و ابراز انزجار از دولت اسرائیل بی سابقه بوده است.

اعتراضات وسیع مردم در اروپا باعث شد که دولت های اروپایی، حتی بریتانیا، در موضع گیری علیه جنگ حساب خود را از آمریکا جدا کنند. اکثر دولت های اروپایی بشکلی تلطیف شده تحت عنوان "عدم تناسب برخورد دولت اسرائیل" حمله اسرائیل را محکوم کردند. دولت آمریکا طبق معمول دربست از سیاست های سرکوب و کشتار دولت اسرائیل حمایت کرد. نه تنها دولت بوش، بلکه کنگره نیز وسیعاً از اسرائیل حمایت کرد.

یورش نظامی اسرائیل به غزه جریانات مختلف در سطح بین المللی را به موضع گیری سیاسی در تقابل با این جنگ، دولت اسرائیل و مساله فلسطین کشاند. جریانات اپوزیسیون ایرانی از این قاعده مستثنی نبودند. این جنگ تنها جنایت گری دولت اسرائیل و آمریکا و دولت های ارتجاعی منطقه را عیان و افشاء نکرد. این جنگ یک قطب بندی روشن در دفاع از مردم فلسطین و یا دولت اسرائیل در سطح جهان بوجود آورد. این قانونمندی در مورد اپوزیسیون ایرانی نیز صدق می کند.

ناسیونالیسم پرو غرب

این جنگ و کشتار ماهیت ارتجاعی، راسیستی و ضد انسانی جریان ناسیونالیست پرو غرب ایرانی را به زشت ترین شکلی برملا کرد. اینها برای دولت اسرائیل که روزانه حدود 300 نفر فلسطینی، از پیر و خردسال را به خون می کشد، مدارس، بیمارستان و خانه های مردم را به بیغوله بدل می کند،

بمب شیمیایی بر سر و تن مردم غزه می ریزد و زندگان را به گرسنگی و بی آبی محکوم میکند، هورا می کشند. وب لاگ ها و وب سایت هایشان در کنار عکس یک کودک مجروح فلسطینی مملو است از عکس کودکانی که توسط جریان ارتجاعی - تروریست حماس و اسلامیت ها شستشوی مغزی می شوند. بخیال خود افشاگری می کنند! عملا اعلام می کنند که کودکانی که قربانی شستشوی مغزی می شوند، مستوجب سوختن زیر بمب فسفر، کشته شدن و تکه تکه شدن هستند. این منطق ضد انسانی و فاشیستی این جریانات است.

سخنگویانشان علنا و صریحا و با همان استدلالات وزارت دفاع اسرائیل و دولت بوش از حمله اسرائیل دفاع می کنند. این دفاعیات را با دوز بالای از راسیسم مخلوط کنید، به موضع فاشیستی ناسیونالیست های پرو غرب ایرانی می رسید. به یک نمونه از این دفاعیات توجه کنید:

"ایرانیان تاریحا و به لحاظ روحیه پرو اسرائیلی هستند. این در ژن آنها است. منظورم این است که ما پیروان کورش کبیر و منشور او هستیم... فقط تعداد انگشت شماری ایرانی هستند که نسبت به اسرائیل خصومت نشان می دهند. آنها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از رژیم فعلی ایران پول می گیرند."

این از سخنان امیل ایمانی از نویسندگان و سخنگویان ناسیونالیسم ایرانی طرفدار غرب و آمریکا است که عمدتا به انگلیسی در وب سایت ها و ژورنال های سکولار، ناسیونالیست ایرانی و خط تروریسم دولتی قلم می زند. این نقل قول از مصاحبه اخیر وی در وب سایت "اخبار ملی اسرائیل" است.

ایمانی در پاسخ به این سوال که پس از سرنگونی رژیم اسلامی برخورد دولت ایران به اسرائیل، "اعراب، فلسطینی ها و کردها" چگونه خواهد بود، چنین پاسخ می دهد:

"1- روش برخورد غیر اسلامی نسبت به اسرائیل به همان برخورد دوستانه قبل از شورش 1979 باز می گردد. 2- دنیای عرب مساله ما نیست. ما با توجه به تعداد، دانش و صنعت و غیره از آنها برتریم. لذا میتوانیم یک مناسبات مناسب، مثل سابق با آنها داشته باشیم. 3- ایرانی ها مانند اعراب برخورد منفی به فلسطینی ها دارند... 4- در مورد کردها، آنها آریایی هایی اصیل هستند. ما با آنها مشکلی نداریم. اما اگر آنها خواهان خودمختاری داخلی باشند، این مشکل ایجاد می کند."

وی سپس به دولت اسرائیل نصیحت می کند که نباید هیچگاه غزه را ترک می کرد و باید تا "پاک کردن کلیه تروریست ها" در آنجا ماند. و اکنون هم باید "حضورش را در غزه تا خلع سلاح حماس، که نماینده رژیم اسلامی است، حفظ کند."

ایشان از تبلیغات برخی رسانه ها که بخشی از کشتار ارتش اسرائیل را به نمایش می گذارند، بشدت گله مندند: "هر زمان که حماس تعداد زیادی موشک به اسرائیل پرتاب می کند و اسرائیل هم تلافی می کند، این تلویزیون از "شهروندان بیچاره فلسطینی" صحبت می کند. این شهروندان "بی گناه" فلسطینی در کلاس های درس و کتاب های درسی شان می گویند اسرائیل و غرب بد هستند و باید نابود شوند. اینها در شرایطی تبلیغ می شود که تروریست های حماس در زمان تبادل آتش پشت زنان و بچه ها پنهان می شوند."

پیوند های تاریخی - راسیستی

1- این جنبش، در بر گیرنده هواداران رژیم سابق است، حال با شاه یا بدون شاه. "افتخارات ملی" اینها با 2500 سال نظام سلطنت در ایران پیوند می خورد. بجای ارجاع به پیشرفته ترین دستاوردهای تاریخ بشریت، جنبش های اجتماعی آزادیخواه، ترقی خواه و سوسیالیستی در دفاع از حقوق انسان، افسانه کتیه حقوق بشر کورش را به قرآن ناسیونالیستی شان بدل کرده اند. خود را "آریایی" می خوانند و همچون پدر بزرگ تاجدارشان که همکار فاشیسم هیتلری بود، با آن فخر می فروشد.

2- رژیم سابق از ابتدا مورد حمایت فعال غرب بود. رژیم محمد رضا پهلوی توسط کودتای سازمان سیا احیا و تثبیت شد و تا انقلاب 1357 مورد حمایت کامل آمریکا و اسرائیل بود. رابطه نزدیک ساواک با سازمان موساد زبانزد خاص و عام بود. این رابطه برادری و نزدیکی هنوز نیز حفظ شده است.

این جنبش برای به قدرت رسیدن و احیای رژیم سابق کاملاً بر دولت آمریکا سرمایه گذاری کرده است. رویای "رژیم پنج" را در سر می پروراند. بلافاصله پس از حمله آمریکا به عراق سردمداران و سخنگویان این جریان خواهان حمله به ایران شدند. فریادهای "زنده باد بوش" شان در پرونده شان ثبت شده است. فقط پس از ویرانی کامل عراق و کشتار صدها هزار نفر از مردم عراق، اینها هیجان و شادی شان را تحت کنترل درآوردند. زیرا دریافتند که این برخورد در میان مردم ایران بسیار تاثیر منفی خواهد گذاشت. البته هنوز نیز به هیات حاکمه آمریکا دخیل بسته اند.

3- ناسیونالیسم ایرانی بشدت ضد عرب است. ادبیات این جریان مملو است از توصیفات زشت و شنیع نژاد پرستانه علیه اعراب. افتخار "آریایی" شان در عین حال احساس برتری شان نسبت به اعراب را نیز باد می کند. ضد اسلامی گری این جریان از روی عشق به آگاهی و انسانیت و تنفر از جهل و خرافه نیست. اینها از لا مذهب، بی خدایی یا حتی سکولاریسم نیست که علیه اسلام اند. ضد اسلامی گری شان از ضد عرب بودنشان نشات می گیرد که اکنون پس از سقوط نظام پادشاهی پهلوی و سی سال حاکمیت رژیم اسلامی شدیدتر و شخصی تر نیز شده است. در همین مصاحبه نقل شده، ایمانی با افتخار از زرتشت، مذهب زرتشت و توجه "جوانان به زرتشت" صحبت می کند.

نزدیکی سیاسی شدید ناسیونالیسم پرو غرب با دولت اسرائیل و دفاع بی قید و شرط و پر حرارت آنها از جنایات دولت اسرائیل در این فاکتورها ریشه دارد. لذا پیوند محکم سیاسی، تاریخی، ایدئولوژیک و هم منفعتی راسیستی میان جریان راست اسرائیل و جنبش ناسیونالیست پرو غربی ایرانی وجود دارد.

گذشته چراغ راه آینده!

این مثل ممکن است در مورد روند تاریخ بطور کلی صدق نکند، اما در مورد جنبش ناسیونالیستی – آمریکایی – اسرائیلی ایران کاملا صادق است. اینها نفرت شان از سقوط نظام ایده آل و پدر تاجدارشان، از دست دادن بساط لفت و لیس و دزدی و فساد شان را به یک سیاست انتقام گیری تبدیل کرده اند. مترصد کسب قدرت اند تا از مردم ایران انتقام گیرند. حامیان شان را می شناسند و با اتکاء به دوستی و روابط برادرانه تاریخی با آمریکا و اسرائیل، با سیا و موساد، خواهند کوشید خود را تثبیت کنند.

اینها حتی کودکان فلسطینی را که خود قربانیان اسلام سیاسی و جریان تروریستی حماس هستند در میان "سربازان دشمن" قرار می دهند. از بمب هایی که بر سر این کودکان ریخته می شود احساس شمع و هیجان می کنند. کشتار اسرائیل را حق فلسطینی ها می دانند. آنقدر پرو اسرائیل اند که مانند جریانات دست راستی و فئاتیک اسرائیل از فلسطینی ها متنفرند. ضد انسانی گری خصلت ذاتی این جنبش است. خصلت "ژنتیکی" آنها است. لذا کاملا قابل انتظار است که در صورتی که دوباره در ایران دست شان به قدرت برسد، انتقام سقوط از تخت و تاج را از مردم ایران که بخود اجازه دادند علیه دیکتاتوری شاه انقلاب کنند، خواهند گرفت.

جنگ غزه تمام کثافت، راسیسم، ارتجاع و ظرفیت ضد انسانی ناسیونالیسم پرو غرب را عیان و افشاء کرد. این جریان طرفدار تروریسم دولتی ماهیتا با جریان تروریسم اسلامی تفاوتی ندارد. تفاوت شان ظاهری است. مردان اینها کراوات می زنند، مردان آنها ریش دارند؛ زنان شان شیک و همراه مد غربی اند، زنان آنها محجبه. این تمام تفاوت این دو جنبش است. در ضد انسانی گری، ارتجاع، شقاوت و بیرحمی هیچ تفاوتی میان این دو دسته وجود ندارد. همانگونه که تفاوتی میان تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل با تروریسم اسلامی رژیم اسلامی، حزب الله، حماس و بقیه دار و دسته اسلام سیاسی موجود نیست.

مردم ایران چندین دهه زیر سلطه هر یک از این جریانات زندگی کرده اند و سرکوب شده اند. هر کدام از اینها در زمان خود در کنار ارتجاعی ترین جریانات بین المللی قرار داشته است و برای حفظ خود در قدرت از هیچ کشتاری فرو گذار نکرده است. تاریخ ایران بهترین سند افشای این جنبش و تشابهات این دو جریان است. باید این تاریخ را بازگو کرد. باید ماهیت ضد انسانی و کثیف و ارتجاعی این جریان را افشاء کرد. قتل و عام غزه را باید همچون آئینه ای در مقابل اینها گرفت.

دفاع فعال از مردم فلسطین، محکومیت قاطع جنایات اسرائیل، برسمیت شناسی اسرائیل بعنوان جنایتکار جنگی، تلاش برای محاکمه سران آن بعنوان جنایتکاران ضد بشر، برسمیت شناسی دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین تنها راه گشودن روزنه ای به سوی رشد جریان چپ، سوسیالیستی، سکولار و ترقیخواهانه در فلسطین و حاشیه ای کردن اسلام سیاسی و جریانات راست و فئاتیک مذهبی در هر دو کشور است. کلیه مدافعین و حامیان دولت اسرائیل، حال با هر دلیل و توجیه ای باید بعنوان جریانات ضد انسانی و ارتجاعی محکوم شوند.*

غزه، راه فرار از بمب هم وجود ندارد!



آذر ماجدی

"ما چه خطایی مرتکب شده ایم؟ فرق ما با انسان های دیگر چیست؟" مادر فلسطینی با بغض و گریه این جملات را خطاب به گزارشگر تلویزیون الجزیره فریاد می کشید. می پرسید "چرا بچه من باید از شیشه کثیف شیر بخورد؟" تازه این آخرین بطری شیری است که برای این کودک باقی مانده است. این مادر فلسطینی و کودکش شانس داشته اند که خود را به پناهگاه های درب و داغان سازمان ملل در غزه برسانند. بسیاری حتی از چنین امکانی نیز بی بهره اند. پس از 8 روز بمباران شدید، پس از ریختن صدها تن بمب بر سر یک میلیون و نیم مردم اسیر شده در زندان غزه، پس از کشتن بیش از 660 نفر و مجروح شدن نزدیک به 3000 انسان، ارتش اسرائیل با تانک وارد غزه شده است. اکنون ارتش اسرائیل غزه را به دو نیم تقسیم کرده و امکان رفت و آمد را از یک بخش به بخش دیگر عملاً از مردم سلب نموده است.

در روز اول اشغال غزه از وضعیت خانواده ای گزارش می دادند که تانک به ماشین شان شلیک کرده بود. تمام افراد خانواده یا کشته شده بودند یا از جراحت بیهوش بودند، دختر بچه ای در ماشین جان سالم بدر برده بود و با تلفن دستی به فامیل شان وضعیت را خبر داده بود. اما زمانی که عده ای برای کمک به این خانواده عازم شدند، سربازان اسرائیلی امکان عبور به آنها نمی دادند. دختر بچه در ماشین با مردگان و مجروحان خانواده اش تنها در انتظار کمک بود.

یک دکتر نروژی از یک سازمان حقوق بشر که توانسته بود خود را به درون غزه برساند، می گفت: وضع بسیار وخیم است. این مردم از بمباران فرار هم نمی توانند بکنند. اینطور نیست که مردم بتوانند از شرایط جنگی به جای دیگری پناهنده شوند، چون اسرائیل راه خروج از غزه را بسته است. مردم غزه در یک قفس هستند و اسرائیل بمباران شان می کند. چه توصیف تکان دهنده اما درستی از وضعیت یک میلیون و نیم انسان.

هجده ماه است که اسرائیل راه ورود و خروج غزه را بسته است. اجازه ورود هیچ نوع کالایی را نمی دهد. هر از چند گاهی بمدت چند ساعت یکی دو گوشه مرز را باز می کند تا مقداری نفت و غذا وارد شود و دوباره مرزها را می بندد. غزه به یک زندان بزرگ بدل شده است، راستش نه چندان بزرگ وقتی تعداد زندانیان را در نظر بگیریم. مردم گرسنه، محروم از آب آشامیدنی، بدون سوخت و

برق، بدون کار، فقیر و تحقیر شده و اسیرند. و اکنون یازده روز است که زیر بمباران و توپ باران ممتد قرار دارند. تا سه شنبه شب تعداد کشته شدگان به 660 نفر رسیده بود. تعداد بسیاری کودک جان خود را از دست داده اند.

روز سه شنبه دو مدرسه سازمان ملل که به پناهگاه مردم بدل شده است، با پرتاب توپ منفجر شد و 40 نفر فقط در یکی از این حوادث جان سپردند. 90 درصد مردم از آب آشامیدنی محروم اند. حدود یک میلیون برق ندارند. بیمارستان ها با ژنراتور کار می کنند. نیمه زمستان است و مردم سوخت ندارند. طبق گزارش یک خبرنگار مردم در طول روز در گوشه ای که آفتاب است نزدیک هم جمع می شوند تا خود را کمی گرم نگاه دارند.

این فقط شمه ای از اوضاع وخیم و دلخراش مردم غزه است. دستگاه تبلیغاتی اسرائیل اما میگوید اوضاع وخیم نیست و تا حماس از بین نرود عملیات را قطع نخواهد کرد. این کشتار دستجمعی، این خشونت و جنایت در روز روشن در مقابل دوربین ها انجام می گیرد و دولت اسرائیل با وقاحت تمام از حق دفاع از خود سخن می گوید. می گوید در مقابل راکت های حماس که طی این مدت موجب مرگ 4 نفر شده است، "باید از خود دفاع کند." مجازات جمعی مردم غزه، کشتار و به خون کشیدن مردم غزه، گرسنگی دادن یک میلیون و نیم انسان، این معنای دفاع از خود دولت اسرائیل است.

باید از این دولت جنایتکار پرسید: دولت اسرائیل 60 سال است که هر روزه در یک گوشه ای از فلسطین مردم را مورد حمله قرار می دهد. گاه قصابی شان می کند مثل صبرا و شتیلا، گاه با تانک از روی خانه هایشان رد می شود و ساکنین خانه را در همانجا مدفون می کند مثل قتل عام جنین، گاه از خانه شان فراری شان می دهد و بعد زمین را غصب می کند و در آنجا شهرک های یهودی نشین بنا می کند، گاه به کودکان ده دوازده ساله ای که در اعتراض به اشغال گری اسرائیل به سربازان سنگ پرتاب می کنند، شلیک می کند و این کودکان را به خون می کشد و زمانی که مشغول شلیک کردن به فلسطینی ها نیست، راه غذا و آب و سوخت را بر آنها می بندد، دیوار آپارتاید در سرزمین فلسطین برمی افرازد و فلسطینی ها را روزمره در پست های مرزی مورد توهین و تحقیر قرار می دهد. آیا 60 سال است که اسرائیل دارد از خود دفاع می کند؟

این خط تبلیغاتی دولت اسرائیل و دولت آمریکا در دفاع و تائید کلیه کشتار و جنایات ارتش اسرائیل است. علیرغم برتری چشمگیر تکنیکی، مالی و امکانات تبلیغاتی، این پروپاگاندا جنگی چندان تاثیری در میان مردم جهان نگذاشته است. حمله اخیر اسرائیل به غزه خشم وسیع مردم جهان را برانگیخته است. طی یازده روز اخیر هر روز در کشورهای مختلف منطقه، عرب و اروپا، آمریکا و استرالیا تظاهرات های وسیع چند هزار نفره علیه دولت اسرائیل و جنگ و کشتار در غزه برافشاده است.

بنظر می‌رسد که دولت اسرائیل با توافق و تأیید دولت بوش تصمیم گرفته است که در دو سه هفته‌ای که از حاکمیت بوش باقی است تلاش خود را برای نابودی کامل غزه و ضربه زدن به حماس انجام دهد. از یک سو امید و از سوی دیگر هراس رنگ باخته‌ای در مورد عکس العمل دولت اوپاما به مسأله فلسطین وجود دارد. در تمام طول کمپین انتخاباتی اوپاما مردم جهان به "تغییر" در سیاست خارجی دولت آمریکا امید بسته بودند. هیچگاه انتخابات آمریکا این چنین هیجان و توجهی را در سطح جهان ایجاد نکرده بود. "نه" وسیع جهانی به بوش و سیاست‌های قلدر منشانه و کشتار و سرکوبی که در بخشی از جهان حاکم کرده است، مردم را به هواداری از اوپاما کشاند. بسیاری از ناظرین تلاش می‌کردند که با ارجاع به زندگی شخصی اوپاما، به رنگ پوستش، به اینکه مدتی در اندونزی زندگی کرده است، برخاستن از خانواده فقیر و آژیتاسیون او برای تغییر، بگویند که اوضاع خاورمیانه با به قدرت رسیدن اوپاما تغییر خواهد یافت. این فضا، ظاهراً، دولت اسرائیل و بوش را به انجام این عملیات در آخرین روزهای حاکمیت بوش کشانده است. البته همه میدانند که سیاست خارجی آمریکا در رابطه با مسأله فلسطین و خاورمیانه تغییرات فاحشی نخواهد کرد. اما برای محکم کاری و قرار دادن اوپاما در مقابل کار انجام شده، این نقشه پیاده شده است.

دولت اسرائیل گفته است که اشتباه جنگ لبنان را تکرار نخواهد کرد. یعنی بی‌مهابا تر خواهد کشت. وقیح تر به تبلیغات دروغین در داخل اسرائیل و در سطح بین‌المللی ادامه خواهد داد تا این جنگ را به نفع اسرائیل تمام کند. باید دید. اعتراض بین‌المللی این بار بسیار شدید و گسترده است. اعتراض در داخل خود اسرائیل نیز بسیار گسترده است. نیروهای طرفدار صلح در این مدت چندین تظاهرات وسیع در اورشلیم و تل‌آویو سازمان داده‌اند.

اما مسأله اساسی اینجاست که مسأله فلسطین راه حل نظامی ندارد. 60 سال است که این جنگ بشکل نابرابر در جریان بوده است. دولت اسرائیل یکی از پیشرفته‌ترین، پیچیده‌ترین و مدرن‌ترین تجهیزات نظامی دنیا را با دلارهای آمریکایی در اختیار دارد. در تمام این مدت از حمایت دولت‌های غربی، بویژه حمایت کامل آمریکا برخوردار بوده است. کشتارهای وحشیانه، اذیت و آزار دائمی، زندانی و شکنجه، تحقیر و توهین، گرسنگی و فقر و آوارگی بر میلیون‌ها فلسطینی تحمیل شده است. اما این جنگ همچنان ادامه دارد. طنز تلخ اینجاست که حماس دست‌ساز و دست‌پرورده خود اسرائیل است. همانگونه که بن‌لادن ساخته آمریکا است. اسرائیل این هیولای اسلامی را بر مردم فلسطین تحمیل کرد و حالا برای مقابله با آن مردم فلسطین را کشتار می‌کند.

مسأله فلسطین از طریق سیاسی قابل حل است. تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین، جمع کردن شهرک‌های اسرائیلی از ساحل غربی و نوار غزه، آزاد کردن کلیه زندانیان فلسطینی و روشن کردن وضعیت آوارگان فلسطینی از ملزومات تامین صلح در این منطقه است. حاشیه‌ای کردن جریانات راست‌گرا در هر دو سو یکی از ملزومات تامین صلح است. جریانات راست، ارتجاعی تندرو و مذهبی در هر دو سو مانع اصلی صلح هستند. با حل مسأله فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین شرایط برای حاشیه‌ای کردن اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی نیز مهیا می‌گردد. جنگ و

کشتار جز گسترش نفرت و هول دادن مردم فلسطین به دامن جریانات ارتجاعی چون حماس نتیجه دیگری نخواهد داشت. دو سال پیش در حمله به لبنان شاهد بودیم که حزب الله نه تنها حذف نشد، بلکه جنگ موجب گسترش نفوذش بیشتر شد. به احتمال قوی پس از پایان جنگ در غزه نیز شاهد شرایط مشابهی برای حماس خواهیم بود.

نیروهای انسان دوست و صلح طلب در سطح جهان باید بشکلی سازمان یافته و متحد فشار بر دولت های اسرائیل، آمریکا و دولت های غربی را برای پایان دادن به کشتار و تحریم اقتصادی افزایش دهند. باید کوشید تا مذاکرات صلح از سر گرفته شود. باید هر نوع قید و شرطی برای از سر گرفتن مذاکره از میان برداشته شود. باید هر چه سریعتر دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی مستقر شود.*

برای توجیه مواضع پرو اسرائیلی به منصور حکمت آویزان نشوید!



آذر ماجدی

حزب اتحاد کمونیسم کارگری دائما سیاست های راست و غیر کمونیستی "حزب کمونیست کارگری" (ح ک ک) را مورد نقد قرار می دهد. اخیرا در مورد قتل عام غزه حمید تقوایی لیدر این حزب مواضعی به شدت راست و ضد انسانی اتخاذ کرد. مواضع رهبری این حزب طی دو سه سال اخیر بیشتر و بیشتر مواضع این حزب را در کنار مواضع پرو اسرائیلی قرار داده است. قتل عام مردم بی دفاع و گرسنه غزه موجب بلوغ باورنکردنی این مواضع شد. ما بارها به آنها در این باره هشدار داده ایم. بخشی از رهبری و کادرهای ح ک ک در پاسخ به نقد ما کوشیدند که با آویزان شدن به منصور حکمت گریبان خود را از نقد ما خلاص کنند و اعلام کردند که "به منصور حکمت هم می گفتند پرو اسرائیل".

همانگونه که در بیانیه اخیر حزب درباره نقش و جایگاه منصور حکمت اشاره کرده ایم، موقعیت و جایگاه منصور حکمت در جنبش کمونیستی و اپوزیسیون بصورتی است که هر جریانی بشیوه ای می کوشد موقعیت خود را در عرصه سیاست و جامعه در قبال او مشخص کند. تا آنجا که به احزاب موسوم به کمونیست کارگری برمی گردد، اینها در حالی که هر روز با قدم های سریعتر از منصور حکمت عبور می کنند، اما هر زمان که راست روی هایشان نقد و افشاء می شود، سعی میکنند خود را به منصور حکمت آویزان کنند. مورد اخیر یکی از این موارد است.

رژیم اسلامی در بحبوحه کشتار سال های 60 گفت که رهبر اتحاد مبارزان کمونیست با یک یهودی در انگلستان رابطه داشته است و لذا صهیونیست است. این اراجیف رژیم بموقع جواب گرفت. سپس یک نشریه فارسی زبان در کانادا، پس از استعفای برخی از کادرهای حزب در سال 1999، بر مبنای لجن پراکنی های جریان مقدم - آذرین به حزب اتهام پرو اسرائیلی بودن زد که با اقدامات محکم و قاطع حزب سریعا از درج این اتهام پوزش خواست.

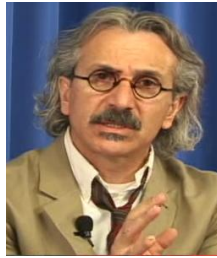
رژیم اسلامی و برخی جریانات فرقه ای بعضا پای از گلیم خود فراتر گذاشته اند و مذبحخانه کوشیده اند به منصور حکمت و یا حزب کمونیست کارگری در زمان حیات وی اتهام پرو اسرائیلی بزنند. این اتهامات سریعا و قاطعانه از طرف خود منصور حکمت و حزب پاسخ گرفته و خاموش شده است.

مواضع منصور حکمت و حزب او آن چنان روشن در دفاع از مردم فلسطین و در محکوم کردن کشتار و جنایات اسرائیل است که بنی بشری نمیتواند بر مبنای مواضع او و حزب کمونیست کارگری دوران او چنین اتهاماتی را طرح کند.

اما حزب دگرذیسی شده تحت رهبری حمید تقوایی سیاه روی سفید در دفاع از اسرائیل نوشته است. تزه‌های او در مورد این کشتار وحشیانه را هیچ جراحی نمیتواند از تزه‌های ناسیونالیستهای دو آتشه طرفدار اسرائیل تفکیک کند. زمانی که ما هنوز در رهبری حزب بودیم از درون، این سیاست‌ها و مواضع را نقد و در نتیجه تعدیل می‌کردیم. یکی از مباحث داغ و مشاجرات ما با رهبری فعلی حزب دقیقاً بر سر مواضع حمید تقوایی بر سر مساله فلسطین و نزدیکی مواضع او به قطب تروریسم دولتی بود. کسی که با لحن تمسخر آمیز درباره کشتار مردم غزه و بیش از 300 کودک، از ما می‌پرسد که چرا علیه دولت اسرائیل موضع می‌گیرید، "مگر حزب کمونیست کارگری اسرائیل هستی؟" یا "اومانیسم تان گل کرده است؟" جایی برای دفاع از مواضع خود باقی نگذاشته است. رفتن به کنج "خارج از متن از حمید تقوایی نقل قول آورده‌اید" این ننگ را پاسخ نمی‌گوید. این حزب اکس مسلم است و روز به روز مواضعش پرو اسرائیلی تر می‌شود. راستش انسان از وفور نقل قول در مضيقه می‌افتد. حمید تقوایی در مورد حماس کاسه داغ تر از آتش دولت اسرائیل شده است. توجیحات ایشان در حمله به غزه تفاوت چندانی با توجیحات سخنگوی وزارت دفاع یا وزیر امور خارجه اسرائیل ندارد. او با ما با انسانیت بیشتری از حمید تقوایی از کشتار غزه یاد کرد.

ما یک بار به رهبری حزب "حکمتیست" گفتیم "منصور حکمت را راحت بگذارید!" اکنون باید همین را در رابطه با ح ک ک اعلام کنیم. شما مختارید هر موضعی که مایلید بگیرید. مختارید "کمونیسم" تان را بحدی از انسانگرایی و حقیقت جوئی تهی کنید که با کشتار مردم بی‌دفاع و غیر نظامی و کودکان مانند پشه برخورد کنید. اما برای توجیه این سیاستهای ضد انسانی حق ندارید به منصور حکمت آویزان شوید. مواضع منصور حکمت مایه افتخار کمونیست‌های کارگری و انسان دوستان و آزادیخواهان جهان است. شما حزب اکس مسلم هستید. سیاست‌ها، مواضع و روش‌های شما هیچ ربطی به منصور حکمت و کمونیسم کارگری ندارد. با آبروی منصور حکمت برای توجیه مواضع پرو اسرائیلی خود بازی نکنید!*

غزه گیت حزب اکس مسلم!



علی جوادی

* حزب اکس مسلم یا "حزب کمونیست کارگری" سابق در تناقضی خرد کننده گیر کرده است. دیروز مساله "جنگ فرصت ساز" آمریکا گریبانشان را گرفته بود، امروز جنگ غزه و سیاستهای پرو اسرائیلی حمید تقوایی و جنگشان علیه "اومانیسیم" و انساندوستی. باور نکردنی است، از قرار کشته های غزه و اسرائیل کافی نیست که به "اومانیسیم" لیدر این جریان خراشی وارد شود. برآستی چه تعداد باید در این توحش و آدمکشی کشته میشدند تا "اومانیسیم ایشان گل میکرد"؟ تاسف آور است. بنظر این نوپولیسم تأثیری از اومانیسیم و انساندوستی نپذیرفته است!

* در دفاع از سیاست راست و پرو اسرائیلی حمید تقوایی برخی از کادرهای حزب اکس مسلم قلم به دست گرفته اند. مطالبشان ترکیبی از فحش و تکفیر و ناسزا و اتهام و کمی هم استدلال است. ۹۹٪ فحش میدهند، ۱٪ استدلال میکنند. در این میان گویی مسابقه ای از فحاشی در صفوف این جریان براه افتاده است. هر که بیشتر ناسزار میگوید، بیشتر حرمت شکنی میکند، بیشتر زن ستیزی میکند، بیشتر تحریف میکند، در صف مقدم قرار میگیرد. کاربرد این روش ناشی از موقعیت سیاسی استیصال آمیزی است که در آن قرار گرفته اند. در غیر اینصورت چه نیازی به این رفتار شنیع بود. حزبی که یک بخش از رهبری اش به دنبال "فرصتها" در جنگ و حمله نظامی آمریکا است، بخش دیگر رهبریش مشغول تهدید به لو دادن آی پی کمونیستها در مقابله با قوم پرستان است، و بخش دیگر آن مشغول از ریشه خشکاندن هر نوع اومانیسیمی در حزبشان است، معلوم است که کادرهایش هم چنین روشی را اتخاذ کنند. تهمت زدن، هتک حرمت، فحاش سنت جریانی است که حقیقت را با خود ندارد. ما در این میدان تنهایشان میگذاریم. بگذار گلا دیاتورهای پیروز مسابقه هتک حرمت باشند. ما را با آن ۱٪ مطالبشان کار است. هیچ استدلال آنها را بدون پاسخ نخواهیم گذاشت.

* بعضا ادعا میکنند که به علت تحلیل متفاوت از جنگ است که چشمشان را بر فجایع دولت اسرائیل بسته اند و فقط تمرکزشان را به یک طرف دیگر این تقابل ارتجاعی یعنی حماس دوخته اند. میگویند جنگ دو طرف دارد. اما معلوم نیست که چرا فقط به یک طرف جنگ مشغولند و عملا جنایت دولت اسرائیل را کمرنگ میکنند و عمدتا بر جنایت اسلام سیاسی و حماس تاکید میکنند. واقعیت این است که تحلیل این جریان از جنگ غزه هر چه باشد، اگر لیدر این جریان بویی از انسانیت برده بود، عملیات دولت اسرائیل در غزه را حداقل میتوانست به عنوان جنایت جنگی محکوم کند. این کمترین انتظار است. مگر کم بودند جریانات اسرائیلی که از نفس جنگ اسرائیل تحت لوای "دفاع از خود" پشتیبانی میکردند، اما در عین حال سیاست جنگی و عملیات آدمکشی دولت اسرائیل را هم عمیقا محکوم میکردند. موضع لیدر این حزب حتی از موضع این جریانات در خود اسرائیل هم ارتجاعی تر است.

* میگویند منتقدین سیاست های پرو اسرائیلی لیدرشان از موضعی پرو اسلامی به جنگ این جریان آمده اند. اما نمیتوانند حتی یک کلمه در دفاع از این اتهامات خود دلیل و استدلال بیاورند. ظاهراً احتیاج به استدلال ندارند. از قرار "فتوا" و "استفتا" کافی است. اما بگذارید برای لحظه ای پا در این دنیای خیالی و این اتهامات پوچ بگذاریم. در اینجا هم باز می بینیم که چگونه خود را عملاً در یک سوی تقابل دو قطب تروریستی قرار داده اند و بعنوان نیروی متمایل به یک سو به منتقد خود می تازند. کودنانه میکوشند منتقد کمونیست خود را در طرف مقابل کشمکش دو قطب تروریستی قرار دهند. از قرار نیروی سومی در این میان نیست. ظاهراً این جدال فقط دو قطب دارد، مردم متمدنی نیستند که همسویی با هر کدام از دو قطب را عین همسویی با تروریسم دولتی و یا تروریسم اسلامی میدانند. آیا واقعا تصور اینکه جریاناتی از موضعی سوم هم همسویی این جریان با تروریستی دولتی اسرائیل و مدافعین اش و هم همسویی با اسلام سیاسی و رژیم اسلامی را نقد کنند، کار دشواری است؟ زشت است! نمونه این سیاست و استدلال را دوم خردادها و توده ای ها در مقابل ما کمونیستهای کارگری قرار میدادند. نقد به جریان ارتجاعی دوم خرداد را به همسویی با خامنه ایی متهم میکردند. این دنیای دو قطبی نیرویی است که جامعه را نمی بیند. مردم را نمی بیند. اردوی آزادیخواهی و برابری طلبی را علیرغم ادعایش نمی بیند. این نیرویی است همسو با برخی سیاستهای یک سوی این دو قطب تروریستی. معلوم نیست که به آن جریانات صلح دوست و انساندوست اسرائیلی که سیاست جنگ طلبانه دولت اسرائیل را محکوم میکنند، چه میگویند؟ آیا آنها را هم در کمپ جمهوری اسلامی و حماس قرار میدهند؟ کاری که جریانات الترا راست مانند جریان نتانیاهو و بقیه راست اسرائیل در قبال این جریانات منتقد هیات حاکمه اسرائیل انجام میدهند؟ مقایسه موضع این جریانات دست راستی اسرائیل و موضع رهبری حزب اکس مسلم واقعا درس آموز است.

* منصور ترکاشوند تلاش کرده است با مظلوم نمایی وارد بحث شود. مظلوم نمایی از جریانی که سنت "لجن آنالین" را آفرید شیوه غیر قابل انتظاری است. از این میگذرم. تلاش کرده است استدلالاتی ارائه دهد. میگوید این جریانات تحولات بعد از یازده سپتامبر را درک نمیکند. مدعی است که: ۱- "منصور حکمت فرصت زیادی برای باز کردن مسائل دنیای بعد از یازده سپتامبر را نداشت" ۲- راه حل مساله فلسطین پس از یازده سپتامبر تغییر کرده است. ۳- "باید با منصور حکمت به جنگ اینان رفت و پشیمان زد." به تک تک این نکات میپردازم.

۱- "منصور حکمت فرصت زیادی برای باز کردن مسائل دنیای بعد از یازده سپتامبر را نداشت": این یک ادعای پوچ است. تحریف در روز روشن معمولاً کار ساده ای نیست. باید بسیار مستاصل بود که چنین منصور حکمت را تحریف کرد. چهار مقاله مهم که در برگزیده مختصات اصلی جهان پس از یازده سپتامبر است از مهمترین رساله های ارزشمند منصور حکمت هستند. این مجموعه چراغ راهنمای ارزیابی جهان معاصر است. چهارچوب، متد و تلاش منصور حکمت در مقالات جهان پس از ۱۱ سپتامبر را با مطالبی که تمام صاحب نظران سیاسی که فرصت بیشتری در سالهای کنونی داشتند مقایسه کنید، چه نتیجه ای میگیرید؟ منصور حکمت علیرغم عمر کوتاهش بزرگترین در افزوده سیاسی در این زمینه را دارد.

اما چرا چنین ادعایی از زبان یک کادر حزب مدعی "کمونیست کارگری" بیان میشود؟ مساله این نیست که منصور حکمت علیرغم مرگ نابهنگامش نتوانست مسائل پس از ۱۱ سپتامبر را بررسی کند، واقعیت این است که حزب اکس مسلم در فرای چرخش به راست خود دیگر نیازی به آن تزهها ندارد. حزبی که به راست چرخیده است، تزههای راست و پوپولیستی حمید تقوایی شکل دهنده خط مشی آن است، نیازی به تزهها و مبانی تحلیلی منصور حکمت ندارد. حزبی که در همسویی با برخی سیاستهای قطب تروریسم دولتی قرار گرفته است، ناچار است تحلیلهای منصور حکمت را ناکافی و ناقص ارزیابی کند. باور کنید مشکل نقد ما نیست. مساله تزههای حمید تقوایی در قبال مساله فلسطین است که

در یک همسویی آشکار با یک قطب جدال تروریستها در جهان معاصر دارد. از این رو ناچارند ادعا کنند که منصور حکمت فرصت زیادی برای باز کردن مسائل دنیای پس از یازده سپتامبر نداشت. البته این تنها حرفشان نیست، هم اکنون عضوی از کمپین دوم خرداد "منصور حکمت پیغمبر نبود" هستند.

۲- "راه حل مساله فلسطین پس از یازده سپتامبر تغییر کرده است": این یکی دیگر از تزه‌های حمید تقوایی است. گوشه‌ای از تلاشی است برای پیشبرد سیاستی که حل مساله فلسطین را منوط به نابودی اسلام سیاسی میدانست. ابتدا تلاش کردند به ما بقبولانند که منصور حکمت فرصت زیادی نداشت مسائل پس از ۱۱ سپتامبر را باز کند تا سپس ادعا کنند که حل مساله فلسطین پس از ۱۱ سپتامبر تغییر کرده است. این تاکتیکی است که رهبری این حزب برای پیشبرد سیاست راست خود در دستور قرار داده است. اما معنا و مضمون این تغییر چیست؟ در یک جمله: برداشتن فشار از روی دولت اسرائیل و متحدینش برای برسمیت شناختن کشور مستقل فلسطین؟

مسلمانان این جریانات می‌پذیرند که حل مساله فلسطین پیش از ۱۱ سپتامبر همان راه حلی است که ما کمونیست‌های کارگری بر آن تاکید داریم. اما معتقدند که پس از ۱۱ سپتامبر باید فشار را بر روی اسلامیه‌ها و حماس متمرکز کرد. معلوم نیست چرا این جریان به این راه حل نرسید که پس از ۱۱ سپتامبر حل مساله فلسطین منوط به اعمال فشار و مقابله هم با دولت اسرائیل و هم اسلامیه‌ها هر دو است؟ مگر نه اینکه معتقدند کشمکش‌های خاورمیانه فقط و فقط در چهارچوب تقابل دو قطب تروریستی باید توضیح داده شود و تاریخ مساله فلسطین و ۵۰ سال کشتار و سرکوب مردم فلسطین را باید به بایگانی سپرد و صفر کرد؟!

می‌گویند جهان پس از ۱۱ سپتامبر تغییر کرده است. تردیدی نیست. باید اضافه کنیم که حزب کمونیست کارگری هم تغییر کرده است. مسائل بعضا پیچیده و غامض تر و یا ساده تر میشوند. مساله ما هم جدل در این سطح نیست. نقد ما به تزه‌های مشخص این جریان است. مثلا جدال دو بلوک شرق و غرب در دوران جنگ سرد حل بسیاری از مسائل منطقه‌ای را پیچیده تر و سخت تر کرد. مساله فلسطین هم از این جدال تاثیر پذیرفت و هم بر آن تاثیر گذاشت. اما حل مساله فلسطین کماکان منوط به اعمال فشار بر دولت اسرائیل بمنظور برسمیت شناسایی کشور مستقل فلسطین بود و نه منوط به نابودی بلوک شرق که حامی جریانات ناسیونالیست فلسطینی بود و به آنها اسلحه میداد. مساله فلسطین یک مساله ملی است. حل آن هم مستلزم وادار کردن دولتی که این مساله را ایجاد کرده است به برسمیت شناسایی حقوق مردم فلسطین است. شرایط جهانی، جدال دو قطب تنها بر پیچیدگی این مساله می‌افزاید. اما راه حل آن را بطور پایه‌ای تغییر نمیدهند.

تغییر راه حل مساله فلسطین یک نمونه چرخش براساس رهبری حزب اکس مسلم است. اهمیت مساله این است که در نتیجه این تغییر فشار از روی دولت اسرائیل برداشته میشود. این جوهر مساله مورد انتقاد ماست. حال باید پرسید آیا نتیجه این تغییر همسویی با جریانات دست راستی اسرائیل نیست؟ آیا این مواضع پرو اسرائیلی نیست؟ اگر باور ندارید از جریانات صلح دوست موجود در اسرائیل بپرسید. به شما خواهند گفت. از آنهایی بپرسید که در شرایطی که مردم غزه تحت محاصره اقتصادی قرار داشتند، زیر بمباران وحشیانه بودند، برخلاف شما دلشان و "اومانیشمان" با مردم غزه بود!

باز تاکید میکنم، مساله فلسطین یک مساله تاریخی و ملی است. راه حل آنهم همان راه حل کلاسیک کمونیستها است. شرایط تغییر کرده است، مساله پیچیده تر شده است. اسلام سیاسی به یک بازیگر مرتجع در جدالهای منطقه تبدیل شده است. زخم موجود بر پیکر مردم فلسطین را به سرمایه سیاسی در جهاد ضد انسانی خود در مقابله با تروریسم دولتی تبدیل کرده است. اما علیرغم این تغییر و تحولات حل مساله فلسطین کماکان منوط به وادار کردن دولت اسرائیل در برسمیت شناختن کشور مستقل و متساوی

الحقوق فلسطین است. بعلاوه حل مساله فلسطین، صلح در خاورمیانه، رفع تبعیض از مردم فلسطین یک رکن اساسی نابودی اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در منطقه است. به قول منصور حکمت: "تروریسم و دشمنی کور با هرچه رنگی از غرب و غربگرایی دارد سرمایه سیاسی اینها در جامعه و در میان مردمی است که آمریکا و اسرائیل را بدرست بعنوان عاملین اصلی بیحقوقی و محرومیت‌های خود می‌شناسد. صلح در خاورمیانه، تشکیل کشور فلسطین، تخفیف مشقات ملی و قومی و رفع تبعیضاتی که بر مردم فلسطین روا داشته میشود، ناقوس مرگ جنبش اسلامی در خاورمیانه را به صدا در می‌آورد." (منصور حکمت، دنیا پس از ۱۱ سپتامبر، تاکید از من است.)

۳- "باید با منصور حکمت به جنگ اینان رفت و پششان زد." اینک یکی از این دوستان جسارت بخرج داده است و کوشیده است با "منصور حکمت به جنگ" ما بیاید برای این جدل یک پیشروی است. ما از این مساله استقبال می‌کنیم. ایشان تلاش کرده است مجموعه ای از تحلیل‌های منصور حکمت را در مقابل ما قرار دهد. در صورتیکه اساس راه حل ارائه شده در آن رساله است حکمی بر رد نقطه نظرات حزب متبوعشان است. از این رو کودنانه تلاش کرده اند که راه حل منصور حکمت در قبال مساله فلسطین را در زیر خاک کنند. بارها گفته ایم، باز هم تکرار می‌کنیم، منصور حکمت در همان رساله بطور مشخص و سیاه بر روی سفید سیاستش را به روشنی بیان کرده است، جایی برای تحریف نیست. می‌گوید :

"هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند: (۱) حل مساله فلسطین. باید این معضل تاریخی حل بشود. مردم فلسطین باید کشور مستقل خود را داشته باشند. باید آمریکا و دولتهای غربی را ناگزیر کرد از حمایت یکجانبه خود از اسرائیل دست بردارند. باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد. حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است و جزء اصلی یک دستور کار پیشرو و فعال در قبال اوضاع کنونی است." (منصور حکمت، همانجا، تاکید از من است)

این راه حل مساله فلسطین پس از یازده سپتامبر از نقطه نظر منصور حکمت است. آیا جای تردیدی هم باقی می ماند که راه حل شما صد و هشتاد درجه با راه حل منصور حکمت متفاوت است. واقعیت این است که مساله شما فقط ما نیستیم. مساله شما مقابله با کمونیسم منصور حکمت است. سیاستش را زیر خاک کرده اید، جرئت حمله و مقابله از روبرو با این کمونیسم را ندارید نتیجتاً به مدافعین اش پرخاش می‌کنید، اتهام می‌زنید، آنها را به همسویی با رژیم آدمکشان اسلامی و جریانات اسلامی متهم می‌کنید. شیوه زشتی است. بخود آید! باور کنید اگر رسماً اعلام کنید که سیاست‌هایتان عوض شده است، کاری به کمونیسم منصور حکمت ندارید، احترام بیشتری در جامعه خواهید داشت .

* توصیه ما به این دوستان این است که با سلاح منصور حکمت به جنگ ما نیائید، ضرورتی ندارد، به جنگ خط حاکم بر حزبتان بروید. اجازه ندهید آن حزب بیشتر از این به راست کشیده شود .

* بسیاری از کسانی که در اعلام وفاداری فرقه ای به لیدرشان و علیه ما قلم به دست گرفته اند، ما را متهم کرده اند که اتهامات "حسین شریعتمداری" را به طرف خط مشی رهبری این حزب پرتاب کرده

ایم. ما این عکس العمل ارتجاعی را پیش بینی کرده بودیم. بر اهمیت جایگاه چنین مناسکی در فرقه های سیاسی واقفیم. میدانیم زمانیکه نمیتوانند سیاست خود را توجیه کنند ناچارند برای "حفظ تشکیلات" دست به نمایش اعلام وفاداری بزنند. مجاهد در این سنت پیشگام است. اما ما با این دوستان مقابله به مثل نمیکنیم. ما اتهام نمیزنیم. اتهام و افترا از نقطه نظر ما جرم است. این شیوه و سنت ما نیست. ما نظراتشان نقد میکنیم. این دوستان هم بهتر است بجای گرد و خاک قلم بدست بگیرند و استدلال کنند.

غزه گیت رهبری حزب اکس مسلم یکی از جدیدترین اسکندالهای این حزب است. اسکندالهای آتی کدامند؟ *

www.wupiran.org

آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

Sivavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرین رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

=مسئول خارج کشور (محمود احمدی)

mahahmadi@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید پستچی)

Tel&SMS:+31(0)61 643 75 70 x_magid@yahoo.com

انتشارات حزب اتحاد کمونیسٹ کارگری

آذر ۱۳۸۸ - دسامبر ۲۰۰۹